

کارگران همه کشورها متحد شوید!

بنیانگذار دکتر تقی ارانی



دُنیا

دُنیا، دوره هفتم، سال دوم، شماره ۲، آبان ۱۳۷۹

در اپنی شماره:

- ص ۱ ایران در آخرین سال ریاست جمهوری خانمی - ارزیابی آسیب شناسانه از جنبش مردمی در مصاف با ارتجاع حاکم
- ص ۱۴ به یاد رفیق فاطمه مدرسی - زن برآستی زن بود، دلیر بود ایران ده سال پس از سیاست «تعدیل اقتصادی» - بحثی پیرامون مختصات کلی سیاست اقتصادی مردمی
- ص ۲۱ اسنادی از جنایات امپریالیسم در آفریقا
- ص ۶۳ «در آستان اطلسین سحرگاه»، به یاد فرزانه و اندیشمند انقلابی رفیق احسان طبری
- ص ۵۷ بحران سرمایه داری، «جهانی شدن» و پاسخ طبقه کارگر خون شاعر ... الکساندر پوشکین دموکرات انقلابی و بزرزگترین
- ص ۶۲ شاعر روس
- ص ۷۷ داستان - همین جا و می ایستی تا بقیه را بیان
- ص ۹۴ پسرک کنار ساحل
- ص ۱۰۵

با اشعاری از ایرج و سایه

انتشارات حزب توده ایران - آبان ۱۳۷۹
 Postfach 100644, 10566 Berlin, Germany
 URL: <http://www.tudehpartyiran.org>
 E-mail: mardom@tudehpartyiran.org



ایران در آخرین سال ریاست جمهوری خاتمی - ارزیابی آسیب شناسانه از جنبش مردمی در مصاف با ارتجاع حاکم

محمد امیدوار

سومین پلنوم (وسیع) کمیته مرکزی حزب توده ایران، در اردیبهشت ماه ۱۳۷۹، پس از بررسی همه جانبه اوضاع ایران، به این نتیجه مهم رسید که:

«با گذشت نزدیک به سه سال از دوم خرداد ۱۳۷۶، جنبش، در مبارزه بغرنج و پرحادثه اش، راه درازی را پشت سر گذاشته است و اکنون باید به صورت همه جانبه تری پیرامون ویژگی های جنبش، توان و ضعف های آن، سخن گفت و تلاش کرد تا آن را به مرحله بالاتری ارتقاء داد...» (از اسناد پلنوم (وسیع) کمیته مرکزی حزب توده ایران، به نقل از «نامه مردم»، شماره ۵۸۳، ۲۷ اردیبهشت ماه ۱۳۷۹).

مسئله حرکت مردمی دوم خرداد ۱۳۷۶، و تأثیرات و تبعات آن در جامعه ما، موضوعی است که در سه سال گذشته از زوایای گوناگون مورد بحث و ارزیابی نیروها و شخصیت های اجتماعی سیاسی گوناگون قرار گرفته است و انبوهی از مقالات و کتاب ها درباره آن انتشار یافته است، بنابراین هدف از این نوشته تکرار برخی مسایل عام و روشن نیست، بلکه تلاش این است که در این مختصر، از نگاهی منتقدانه و آسیب شناسانه جنبش دوم خرداد ۱۳۷۶ به بررسی کشیده شود و با روشن کردن نقاط قوت و ضعف آن، راه کارهای ارتقاء کیفی جنبش در اوضاع بسیار حساس کنونی مورد بحث قرار گیرد.

تأملی بر برخی زمینه های پیدایش جنبش دوم خرداد ۱۳۷۶

بحث پیرامون آنکه جنبش دوم خرداد محصول کدام حادثه، و یا تحولات سال های اخیر میهن ماست همچنان در مطبوعات درون و برون از کشور در جریان است، و نظرات مختلفی در این زمینه را می توان از هم تمیز داد. نظریه رایج، خصوصاً در میان طرفداران آقای خاتمی،

به دریا باز گشتند.

پسرک سطل خود را زمین گذاست و مشغول جمع آوری ماهی هایی شد که از تور بیرون می افتادند. هیچ کس به عمل او اعتراضی نکرد. هر کس به کار خود مشغول بود، و جز فریادهایی که تنها به خاطر شکوه از و اینکه چگونه تور را از آب بگیرند، و تند خاموش می شد، چیزی به گوش نمی رسید. پسر بچه سپس در جمع آوری ماهی ها نیز به آن ها کمک کرد. متوجه شد که در گرفتن ماهی ها که روی زمین جست و خیز می کردند، همچون دیگران ماهر است. اکنون در اطراف او کپه های بزرگ و کوچکی از ماهی بود. ماهی ها توی دست های او تقلا می کردند، ولی او با دندان های به هم فشرده و در حالی که چهره درهم کشیده بود به کارش ادامه می داد. ماهی لاکس کوچکی که پولک های زیبایی داشت به چشمش خورد. آن را گرفت و به کناری نهاد. ماهی با دمش وحشیانه به اطراف می کوبید. مرد ماهی گیری به طرف او آمد و مشتت ماهی ریز به او داد. پسرک ماهی کوچک خود را کنار آنها گذاشت. ماهی قشنگ داشت نفس های آخر را می کشید. پسرک آن را از زمین برداشت به سمت آب رفت و خیلی آرام آن را رها کرد. ماهی کوچک زیر آب رفت، ولی لحظه یی بعد مثل یک چوب پنبه روی آب ظاهر شد. پسر بچه ماهی را که قدرت جهت یابی خود را از دست داده بود به دست موج های بازیگوش سپرد و به طرف ماهی های دیگر برگشت.

برای سرنوشت آن ماهی زیبا قدری غمگین شد. گودالی توی ماسه ها کند و لنگه دم پایی را در آن چال کرد. ماهی های ریز را همراه با ماهی پلاستیکی که پیدا کرده بود، توی سطل ریخت. به راه افتاد و هنگامی که ساحل دریا را پشت سر می گذاشت، دیگر توجهی به شن های داغ که کف پاهایش را می سوزاند نداشت. اکنون دیگر ساحل و همه آن چیزهایی که در آن نهفته بود به نظرش بی هوته می نمود. به ماهی های داخل سطل که آن را دو دستی حمل می کرد نگاهی انداخت، برخی از آن ها هنوز زنده بودند، و پری می زدند.

گره یی زیر سایه دیوار استخر در حال چرت زدن بود. پسرک ماهی پلاستیکی را از داخل سطل برداشت و به طرف او پرتاب کرد. گره که گویی او را برق گرفته باشد، فوراً جستی زد و به حرکت در آمد. خود را روی ماهی پلاستیکی انداخت و آن را بو کشید و با زبان لیسید. با پنجه آن را زیرورو کرد. سپس قدری عقب نشست و بعد با حالتی ترسناک از گوشه چشم غریبانه به اسباب بازی خیره شد. در این لحظه پسر بچه یکی از ماهی های خود را از داخل سطل در آورد و به سوی او پرت کرد. گره ماهی پلاستیکی را به حال خود گذاشت و دیگری را به دندان گرفت و تند به پشت دیوار استخر گریخت.

پسرک بدون این که ماهی پلاستیکی را از زمین بردارد. به راه خود ادامه داد...

این است که، دوم خرداد نتیجه به صحنه آمدن مجدد بخش هایی از نیروهای مذهبی است که پس از مرگ خمینی و به دلیل پاکسازی خشن، ائتلاف خامنه ای - رفسنجانی، از سیاست کنار گرفته بودند و سپس با مناسب دیدن اوضاع سیاسی کشور فعالیت خود را از سر گرفتند. این نظریه و نظرات مشابه آن اساس تحولات اخیر را، عوامل روبنایی و ریشه دار در برخوردها و تنش های درون و بیرون و پیرامون حاکمیت می بیند و بنابراین آینده این روند را نیز در گرو تعیین سرنوشت نهایی چنین برخوردها، رایزنی ها و مانورهای سیاسی ارزیابی می کند. حزب توده ایران، بر اساس دیدگاه ایدئولوژیک خود، ضمن اهمیت دادن به مسایل روبنایی و تأثیر متقابل روبنا بر زیربنا، همچنان معتقد است که، برای درک درست و علمی تحولات سال های اخیر میهن ما و درک بحران عمیقی که رژیم «ولایت فقیه»، در اوایل سال های ۱۳۷۰ گرفتار آن شد، ضروری است تا ضمن اهمیت قایل شدن برای برخوردهای سیاسی درون حاکمیت، به تغییرات ساختاری در حیات اجتماعی - اقتصادی میهن نیز توجه کرد.

حزب ما در ارزیابی تحولات ایران، از همان سال های نخستین دهه ۱۳۷۰، به این نکته مهم توجه داشت که، مجموعه سیاست های اتخاذ شده از سوی ائتلاف خامنه ای - رفسنجانی و خصوصاً تغییرات بنیادین در سمت گیری های اقتصادی - اجتماعی به نفع کلان سرمایه داری تجاری و بورژوازی بوروکراتیک نوین، رشد یافته در درون دستگاه عمیقاً فاسد دولت رفسنجانی، ایران را بیش از پیش به سوی یک بحران همه جانبه در حد یک انفجار بزرگ اجتماعی، سوق می دهد. «نامه مردم»، در بررسی اوضاع ایران در سال ۱۳۷۲، با عنوان «ایران بر سر دو راهی تحولات بزرگ»، از جمله نوشت:

«سالی که گذشت یکی از بحرانی ترین و دشوارترین سال های حیات رژیم جمهوری اسلامی پس از مرگ خمینی بود. بحران همه جانبه اجتماعی - اقتصادی، که محصول اعمال سیاست های ناصحیح و ضد ملی رژیم است، حیات جامعه را به کلی فلج کرده است و ایران را در آستانه یک انفجار بزرگ اجتماعی قرار داده است...» («نامه مردم»، شماره ۴۲۴، سه شنبه ۹ فروردین ۱۳۷۳).

حزب ما زمینه عمده بحران رژیم را اعمال سیاست ضد ملی «تعدیل اقتصادی» می دید، که با توافق و تشویق صندوق بین المللی پول و بانک جهانی در میهن ما به مرحله اجرا در آمده بود. واقعیات اقتصادی ایران در آن سالها را می توان در چارچوب بدهی کمر شکن ۳۰ میلیارد دلاری به کشورها و بانک های خارجی، ورود بی رویه کالاهای مصرفی و ضربه شدید به تولیدات داخلی، تورم افسار گسیخته و رشد بیکاری در ابعاد فاجعه بار، تشریح کرد. بدیهی است که اعمال چنین سیاست های مخرب اقتصادی بی تأثیرات عمیقی را بر حیات

حالی که می دوید با قدرت تمام بطری را به داخل دریا انداخت، بطری زیر آب رفت و پس از لحظه ای دوباره آمد بالا. این عمل قدری از خشم او کاست، و باعث شد لحظه بی خستگی اش را فراموش کند. در آن دورها، مردم به طرف دریا می آمدند تا آب تنی کنند، یا اینکه روی ماسه ها دراز بکشند و حمام آفتاب بگیرند. دیگر چیزی از تابستان باقی نمانده بود. و هر روز از تعداد توریست ها که این همه شیفته دریا بودند کاسته می شد.

دیگر چیزی جز اشیاء و خرده ریزه هایی که به درد فروختن نمی خوردند، یافت نمی شد. پسرک بالاخره لنگه دم پایی را برداشت و به راه افتاد. توی راه یک سطل پلاستیکی پیدا کرد که دسته نداشت. بدنه سطل بر اثر غلطیدن روی شن های ساحل کاملاً زبر و خشن شده بود. لنگه دم پایی را داخل سطل انداخت و بدون هدف پرسه زد.

جست و جوی بی هوته برای یافتن لنگه دیگر نیروی او را تحلیل برده بود. او امروز حتا صبحانه هم نخورده بود. تصمیم گرفت از ادامه جست و جو دست بکشد. مادرش یک بار به او گفته بود: «پسرم، مردم دیگر چیزی را جا نمی گذارند. و مطمئن باش که هر چه را هم جا می گذارند دیگر قابل استفاده نیست. آخر چیزهایی که تو پیدا می کنی بدرد کسی نمی خورد.» آت و آشغال استفاده ای ندارد. بنابراین کسی پول خود را برای خرید آنها دور نمی ریزد. ولی او کار دیگری پیدا نمی کرد، جز این که در فصل تابستان هر روز صبح و گاهی اوقات عصرها، کنار ساحل بیاید و آن جا را به امید یافتن چیزی زیر و رو کند.

روزی به مادر خود گفته بود: «وقتی بزرگ شدم می خواهم مثل پدرم ماهی گیر شوم.» پدر او در جوانی همراه دو ماهی گیر دیگر، در دریا غرق شده بود. قایق آنها توی دریا واژگون شده بود.

یک اسباب بازی بچه که ماهی پلاستیکی کوچکی بود، روی ماسه ها افتاده بود. آن را برداشت و از نظر گذراند. سپس بدون این که این اسباب بازی توجه اش را جلب کند، آن را داخل سطل پرت کرد. گرسنگی طاقت او را سر آورده بود، تا حدی که دیگر یافتن این گونه اسباب بازی نیز او را شاد نمی کرد. در حالی که در این گونه مواقع او به وجد می آمد و برای مدت ها خود را سرگرم می کرد.

چشمش به ماهی گیرانی افتاد که در آن حوالی مشغول بیرون کشیدن تور از آب بودند. آنها با قدرت تمام در حالی که چیزی نمانده بود پشتشان به زمین بخورد، تور را از آب می گرفتند. در این حالت پیکر هایشان به درختانی شبیه بود که وزش باد آن ها را به یک سو خم کرده باشد. پسرک با شیفته گی تمام به تماشای آن ها ایستاد. دوست داشت جلو برود و در بیرون کشیدن تور ماهی گیری که بعد از هر ضربه بی شرشر آب از آن به سطح ساحل می ریخت، به آن ها کمک کند. تماشای ماهی گیران و آنچه که از دریا بیرون می آمد او را از گشتن به دنبال خرده ریزه های دیگر بازداشت. ماهی ها در حالی که پولک هایشان برق می زد، در تور شلاقه می زدند و به بالا می جستند. تعدادی از ماهی ها با این عمل خود را رها کرده و

اجتماعی کشور بر جای می گذارد. این تشدید فشار توان فرسای اقتصادی از طریق صعود نجومی قیمت ها، در کنار رشد تورم، در عین حال، معنایی جز کاهش درآمد واقعی مردم و تشدید و گسترش فقر و محرومیت نداشت، و نتیجه اینکه:

«در چنین زمینه اجتماعی - اقتصادی است که ما شاهد رشد اوج گیری اعتراضات مردمی علیه رژیم استبدادی «ولایت فقیه» هستیم. اعتراض وسیع مردم بلوچستان، اعتراضات دانشجویان دانشگاه ها و موسسه های مختلف آموزشی، اعتراضات مردم به گرانی و قطع سوبسیدها، اعتراض کارگران به سقوط درآمدها و بی توجهی دولت به نیازهای آنان زمینه های اوج گیری جنبشی است که در بطن جامعه ما در حال نیرو گرفتن است...» («نامه مردم»، شماره ۴۲۴، سه شنبه ۹ فروردین ۱۳۷۳).

نکته مهم دیگر این که رشد نارضایتی توده ها در پایین، اگرچه به شکلی کند، ولی بیش از پیش، بخش های وسیع تری از مردم را به شرکت فعال تر در حیات سیاسی کشور و برخوردهای اعتراضی با حکومت مداران وا می داشت. از جمله نمونه های جالب بروز این روند برخورد اعتراضی توده ها برخورد با روند انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۲ بود. در این انتخابات، حتی بر اساس آمار وزارت کشور، بیش از ۱۳ میلیون از واجدین شرایط، یعنی ۴۴٪ از کل رأی دهندگان از شرکت در انتخابات خودداری کردند، و برای نخستین بار، رفسنجانی، «ستون خیمه نظام»، «مدیر سال های بحرانی» رژیم با ۴ میلیون رأی اعتراضی آشکار، که به نفع توکلی به صندوق ها ریخته شد روبه رو گردید و تنها با کسب ۳۶٪ آراء به مقام ریاست جمهوری انتخاب شد. این پائین ترین درصد رأی، برای انتخاب رئیس جمهوری، در طول تمام سال های پس از انقلاب بود.

حزب ما، در آن سال ها، همچنین به این روند توجه داشت که، با تعمیق بحران سیاسی، اقتصادی و اجتماعی رژیم، مجموعه حاکمیت در واقع با بحران «مشروعیت» جدی روبه رو شده است، و از این رو طبیعی است که بحث بر سر آینده «نظام» و چگونگی حفظ آن به شکل حادثی در بین نیروهای درون حاکمیت مطرح شود و راه کارهای گوناگونی به منظور عبور از بحران پیشنهاد گردد. نکته اساسی تر اینکه، در چنین بحث ها و برخوردهایی موضوع ساختار حاکمیت سیاسی در ایران، که بر مبنای رژیم «ولایت فقیه» استوار است، بیش از پیش به موضوع بحث و درگیری های نیروهای درون و پیرامون حاکمیت تبدیل شد.

چهارمین پلنوم کمیته مرکزی حزب ما، که در بهمن ماه ۱۳۷۳ برگزار شد، ضمن تلاش برای تعیین سیمای روشنی از آینده تحولات ایران به این نتیجه رسید که:

پسرک کنار ساحل*

x برای شکیب بوساید کوچلو
نویسنده

پسرک قدم زنان ساحل را پشت سر گذاشت، به قایق های ماهی گیری پی رسید که روی خشکی لم داده بودند. می خواست باز هم چهار پنج بار دیگر ساحل را در دایره های مختلف زیر پا گذارد. قصد داشت به جست و جوی خود هم چنان ادامه دهد تا سراسر ساحل را که توریست ها هر تابستان برای آب تنی به آن جا می آمدند، بگردد.

یک انگشتر پلاستیکی پیدا کرد. منتها انگشتر برای انگشت های او بزرگ بود. آن را برداشت و در جیبش گذاشت. شاید می توانست آن را در شهر آب کند. زیرا در گذشته هم خرت و پرت هایی را که کنار ساحل یافته بود، در جنوب شهر به دوستان خود قالب کرده بود.

پیش پای خود یک پستانک بچه پیدا کرد، آن را برداشت و در آب دریا شست. سپس هوس کرد آن را به دهان بگذارد و بمکد.

مادر او هر روز، صبح خیلی زود، به میدان بزرگ شهر می رفت، و در آن جا ساعت های متوالی با زنان دیگر که دنبال کار می گشتند، به انتظار می نشست تا بلکه کسی بیاید و یکی از آن ها را برای کار با خود به خانه ببرد. گاهی اوقات که پسرک از ساحل برمی گشت، مادر را هم چنان آن جا می دید. و مادرش یک تکه نان که قدری روغن و شکر روی آن بود به او می داد.

یک لنگه دم پای به چشمش خورد که تا نیمه در ماسه فرو رفته بود. قلب او از شادی به تپش افتاد و چشم هایش از خوش حالی برق زد. پستانک را در جیب شلوار وصله دارش فرو کرد. لنگه دم پای را بیرون کشید. رنگ دم پای سفید بود و سالم به نظر می رسید. پسرک چشم گرداند تا لنگه دیگر را بیابد. شروع کرد به گشتن. اول با پا ماسه ها را کنار می زد، سپس خم شد و با دست ماسه های اطراف را زیر و رو کرد. شعاع دایره ای که جست و جو می کرد هر لحظه بزرگ تر می شد. بر اثر تابش آفتاب سوزان حالتش به هم خورد. چهره لاغر و رنگ پریده اش خیس شده بود. مفصل های بدنش تیرمی کشیدند. پنجه پاهایش بر اثر زیر و رو کردن ماسه ها و برخورد به سنگ های کنار ساحل درد می کرد.

به طرف دریا رفت و سر و روی خود را آب زد. یک بطری پلاستیکی توی آب شناور بود. پسرک آن را از آب گرفت. بطری خالی بود. در آن را باز کرد و داخل آن شاشید. سپس در بطری را دوباره محکم بست. چند قدم به عقب رفت، نفس عمیقی کشید و در

پسرک کنار ساحل

نویسنده: محمد شگری، نویسنده پی از کشور مراکش

مترجم: م. مهرگان

معرفی نویسنده:

محمد شگری، به سال ۱۹۳۵ در خانواده یک دهقان محروم و تهی دست در شهر تانگر مراکش به دنیا آمد. کودکی و نوجوانی او در رنج و حرمان بی پایان گذشت، تا جایی که تا سن ۲۱ سالگی خواندن و نوشتن نمی توانست. در زندان بود که برای اولین بار با کتاب آشنا شد، و از هم سلولی های خود خواندن و نوشتن را فراگرفت.

او برای امرار معاش سال های مدیدی به کارهای موقتی و طاقت فرسا تن داد تا بالاخره در دهه ۶۰ با پشت کاری خستگی ناپذیر در فراگیری، معلم کودکان صحرا شد. از آن جا که همیشه در بدر بود و خانه و کاشانه ثابتی نداشت، اولین داستان های خود را در کافه های شهر نوشت و برای روزنامه ها فرستاد. رفته رفته برخی از داستان های کوتاه او در مجلات ادبی به خصوص در کشورهای لیبی و عراق که از آثار وی استقبال می شد منتشر گشت.

محمد شگری در سال ۱۹۷۳ اولین رمان خود را تحت عنوان «نان برهنه» به زبان عربی به رشته تحریر درآورد. این رمان که جنبه اتوبیوگرافی دارد، هرگز در مراکش اجازه چاپ نگرفت و تا به امروز انتشار آن ممنوع است. شگری بعد از آشنایی با «پاول بولز» نویسنده آمریکایی رمان خود را به زبان اسپانیایی شفاهی به او دیکته کرد. پاول بولز سپس «نان برهنه» را به زبان انگلیسی بازنویسی کرد.

این رمان در سال ۱۹۸۰ برای اولین بار به طور هم زمان به زبان های انگلیسی و فرانسوی در اروپا منتشر شد. محمد شگری با انتشار «نان برهنه» خلاقیت هنری خود را به بهترین نحو نشان داد. از این تاریخ به بعد بود که آوازه نام او به خارج از مرزهای مراکش و حوزه زبان عربی رسید.

محمد شگری هم چنان در شهر زادگاه خود زندگی می کند، و علاوه بر نویسندگی، تهیه کننده یک برنامه ادبی رادیویی است. در زیر داستان کوتاهی از این نویسنده می خوانید.

(مترجم)



«امروز بخش بزرگی از نیروهای رانده شده از حکومت به نحوی در صفوف مخالفان با رژیم کنونی قرار گرفته اند و مبارزه افشاگرانه آن از طریق نشریاتشان، که در ایران به چاپ می رسد، در مجموع نگرانی های معینی را برای سران رژیم ایجاد کرده است. دستیگری مدیر مسئول روزنامه «سلام»، عباس عبدی به مدت نزدیک به یکسال بدون آنکه حتی جرم او مشخص شود و تهدید موسوی خوئینی ها، که در انتها منجر به برخی عقبنشینی های این روزنامه گردید، نشانگر این برخوردها می باشد... حزب توده ایران با درک شرایط اجتماعی اقتصادی میهن ما بر این اعتقاد است که نیروهای مذهبی می توانند و می باید در آینده کشور نقش داشته باشند. هرگونه تصویری غیر از این برداشت و هرگونه بی توجهی به این واقعیت، می تواند ما را به اتخاذ موضع گیری های نادرست بکشاند... ما در بحث هایی که در چند ماه گذشته طرح کردیم، به روشنی در پاسخ به نظرانی که از جمله در روزنامه «سلام» انعکاس یافته بود، اعلام کردیم، که آشتی ملی، و حل معضلات کنونی بدون خونریزی به طریقی صلح آمیزارزو و خواست تمامی نیروهایی است که عمیقاً به آزادی و سرنوشت میهن علاقمند هستند، ولی هیچ نیروی آزادی خواه و به گمان ما اکثریت مردم، حاضر به پذیرش آشتی ملی در چارچوب حفظ رژیم ملی و ضد مردمی «ولایت فقیه» و دستگاه های سرکوبگر آن نیستند...» (از اسناد چهارمین پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران، به نقل از «نامه مردم»، شماره ۴۴۶، سه شنبه ۱۱ بهمن ۱۳۷۳).

موضوع مهمی که در سال های اخیر همواره مد نظر مردم و نیروهای سیاسی کشور ما بوده است این است که چگونه بر مشکلات اساسی جامعه، که مهمترین آن حاکم بودن رژیمی عمیقاً ارتجاعی و استبدادی بر آن است می توان غلبه کرد و امکان تحولات بنیادین، پایدار و دموکراتیک را فراهم آورد. مسأله اساسی در این زمینه، ایجاد نیرو در بطن جامعه، یعنی ایجاد جنبشی به معنای واقعی خلقی، شامل وسیع ترین قشرهای اجتماعی، با برنامه مشخص سیاسی و مبارزاتی است و این امر همچنان در دستور کار جامعه ما قرار دارد. تجربه انقلاب بهمن ۱۳۵۷، و پیروزی جنبش مردمی بر رژیم شاه، با دستگاه سرکوب ساواک و ارتش آمریکا ساخته آن نشان داد که، برای مقابله با رژیم های تاجران دستان مسلح و ارگان گوناگون سرکوب، از جمله در نمونه جمهوری اسلامی ارگان هایی همچون سپاه، وزارت اطلاعات، بسیج و گروه های شبه نظامی و نظامی مثل «انصار حزب الله» بدون اتحاد عمل، بدون انسجام سازمانی نمی توان موفق شد. جنبش باید از چنان آمادگی پی برخوردار باشد که بتواند حکومت و نهادهای اجرایی آن را فلج کند، و حاکمیت را به عقب نشینی در مقابل خواست هایش وادار کند. ما در انقلاب بهمن تجربه اعتصاب سرنوشت ساز کارگران قهرمان نفت، اعتصاب عمومی کارمندان و کارگران و راه پیمایی توده های

می شتود. نزدیک تر می رود، و حلقه طناب را از گردن جوان بر می دارد. بازویش را می گیرد و به دنبال خود به طرف در آهنی کوچک چرکین می کشاندش. در را نیمه باز نگه می دارد، و با صدای بلند، از لای در می گوید: « برادرا ادامه بدن، هر چه سریع تر. خیلی ها مانده اند که باید بیاریم تو.» و در را با صدا پشت سرش می بندد.

جوان زندانی، که اکنون موهایش یکدست سفید شده اند، یک دستش در دست پاسدار است، و با دست دیگر چشم هایش را پوشاند است، سر به زیر، به دنبال پاسدار به طرف پله ها کشانده می شود.

میلیونی مردم را داشتیم که حکومت را فلج کرد و سرانجام آن را به تسلیم واداشت. چنین جنبشی امروز بدون شرکت وسیع و همه جانبه همه نیروهای مترقی و آزادی خواه، در یک جبهه واحد، با برنامه سیاسی و مبارزاتی مشخص بسیار دشوار و بر اساس تجربیات تلخ سال های گذشته حتی غیر ممکن است.

بحث بر سر ضرورت ائتلاف نیروهای سیاسی مخالف استبداد و ارتجاع، در میهن ما بحث تازه ای نیست، نه تنها حزب توده ایران، بلکه شماری از دیگر نیروهای سیاسی و شخصیت های اجتماعی - سیاسی کشور، اکنون سال هاست بر این ضرورت تأکید کرده اند و ما در دو سال گذشته شاهد رشد نطفه های چنین اتحادی در درون کشور بوده ایم و از آن استقبال هم کرده ایم. نقطه گرهی در زمینه اتخاذ سیاست های ائتلافی از سوی نیروهای مختلف، همواره این مسأله است که ائتلاف با چه نیروهایی، با چه برنامه و با چه هدفی؟ تا آنجا که به حزب ما مربوط است، ما در این زمینه، تاکنون، بدفعات نظرات خود را منتشر کرده ایم و همه تلاش و امکانات خود را برای راهگشایی این معضل به کار بسته ایم. حزب ما پیش از دوم خرداد ۱۳۷۶، ضمن تأکید بر ضرورت حرکت مشترک توده ها بر ضد ارتجاع و استبداد از جمله این ارزیابی را کرد که:

« ما اگر امروز بخواهیم یکارزیابی واقع بینانه از نیروهای سیاسی که در درون کشور حضور دارند، و در راه آزادی مبارزه می کنند، بدهیم و سیاست ائتلافی خود را بر آن اساس تنظیم کنیم، می توانیم عمده تا از چند نیرو نام ببریم. نیروهای مورد نظر ما طیف نیروهای ملی گرا، از نهضت آزادی، تا حزب ملت ایران به رهبری داریوش فروهر و باقی ماندگان جبهه ملی است که همچنان در ایران حضور دارند و پایگاه اجتماعی خود را عمده تا حفظ کرده اند. نیروی دوم بخش قابل ملاحظه ای از نیروهای مذهبی و طرفدار انقلاب بهمن است که با گذشت زمان، و به دلیل خیانت رهبران جمهوری اسلامی به آرمان های انقلاب، از حاکمیت فاصله گرفته اند و اکنون خود را در مقابله با آن می بینند. این نیروها از پایگاه اجتماعی قابل ملاحظه ای برخوردار هستند و هنوز تعداد قابل ملاحظه ای از هواداران آنان در ارکان های مختلف حضور دارند. رهبرانی مانند آیت الله منتظری، که به نوعی سمبل مخالفت نیروهای مذهبی با رژیم بدل شده است، می تواند در مبارزه آینده نقش مهم و موثری ایفا نماید. در کنار این نیروها، نیروهایی مانند جنبش مسلمانان مبارز، گروه های پراکنده هواداران دکتر شریعتی و غیره نیز، در مجموع از مواضع مترقی و ملی برخوردار هستند، و حزب ما می بایست برای نزدیکی با این نیروها تلاش کند. نیروی سومی که می توان به آن اشاره کرد، نیروهای ملی، از جمله در کردستان، بلوچستان، آذربایجان، ترکمن صحرا و بخش های عرب زبان ایران است. این

نیروها خصوصاً در کردستان، و در مناطقی مانند بلوچستان و آذربایجان از پایگاه مردمی قابل ملاحظه ای برخوردار هستند... و نیروی چپ ایران که بر رزم حملات سهمناک جمهوری اسلامی همچنان پایگاه های اجتماعی خود را حفظ کرده است و از نفوذ معنوی مهمی در کشور ما برخوردار است» (از اسناد چهارمین پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران، به نقل از «نامه مردم»، شماره ۴۴۶، سه شنبه ۱۱ بهمن ۱۳۷۳).

اگرچه جنبش دوم خرداد خود یک جنبش ائتلافی، دربرگیرنده قشرهای گوناگون اجتماعی و نیروهای سیاسی گوناگون بود ولی عدم شکل گیری یک جبهه وسیع با برنامه و خواست های مشخص مبارزاتی با یک رهبری ائتلافی، و نه محدود به «خودی ها»، یکی از عمده ترین ضعف هایی است که جنبش اصلاح طلب در میهن ما با آن دست به گریبان بوده و هست.

اوضاع ایران در آستانه دوم خرداد ۱۳۷۶

ایران در آستانه انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶، جامعه بی گرفتار تضادهای بزرگ و آماده انفجار اجتماعی بر ضد رژیم استبدادی حاکم بود. همان طور که در بالا اشاره شد، معجون دهشتناک ده سال اعمال سیاست خانمان برانداز «تعدیل اقتصادی» در کنار ادامه جو ترور و اختناق و حاکمیت جنایتکارانی همچون فلاحیان و شرکاء بر ارگان های امنیتی کشور، دهها نمونه از ترور دگراندیشان، در داخل و خارج از کشور، و انباشته شدن زندانها از دگراندیشان، آنچنان میلیون ها ایرانی را در منگنه فشار قرار داده بود که هرگونه جرقه بی می توانست حریق غیر قابل کنترلی را در برابر سران حاکمیت شعله ور سازد. این نظر که: «خاتمی آخرین شانس جمهوری اسلامی» بود، که از سوی چهره های سرشناس جبهه دوم خرداد، همچون عباس عبدی و بهزاد نبوی مطرح می شد، ریشه در این ارزیابی داشت که اگر رژیم روزنه بی برای ابراز خشم و انزجار توده ها و برخی تغییرات ایجاد نمی کرد، معلوم نبود که اوضاع ایران چه روندی را طی می کرد. اگر اساس این نظریه را درست بدانیم، آنوقت روشن می شود که چرا بخش های وسیعی از نیروهای سیاسی درون و بیرون کشور با برخی بدبینی ها به روند انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ نظر می انداختند. افزون بر این، نگرانی انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶، در اوضاعی برگزار می شد که طی آن شورای نگهبان ارتجاع، ۲۳۴ تن از کل ۲۳۸ نامزد انتخاباتی را رد صلاحیت کرد و اعلام کرد که به هیچ نیروی «غیر خودی» و «غیر روحانی» اجازه شرکت در انتخابات را نخواهد داد. رد شدن

های طناب خود می کنند و می آیند کنار پیرمرد می ایستند، و در چند لحظه، دور تا دور پاسدار چکمه پوش حلقه می زنند. دیواره بی از نفس های گرم و نگاه های سنگینی که چیزی درشان به پایان می رسید، اعصاب پاسدار را در خود می فشارند. کم کم رنگ از چهره پاسدار می پرد، هراسان، دور خود نیم چرخ می زند. ده ها چشم اندوه زده و در حدقه نشسته به او زل می زنند.

ناگهان در دیگر زیر زمین چارتاق باز می شود و عده بی پاسدار، همه چکمه پوش و دستکش بدست، می ریزند توی زیر زمین. هر کدام بسرعت به سوی یک زندانی می رود، بازوی او را می چسبند، و با همان سرعت، به زیر حلقه طناب می برد.

چکمه پوش اول، دست پیرمرد را می گیرد و از زیر زمین بیرون می برد. پس از لحظه بی، همراه دو برادر می آید تو. برادرها لحظه بی در آستانه در آهنی پلشت می ایستند، نگاهی کنجکاو و پرسش گر به دیوارها و سقف و زندانیان زیر حلقه های طناب ایستاده می اندازند. برادر کوچک تر رو به برادر می کند، پس از مکث مختصری می گوید: «شروع!» و بلافاصله با هم می خوانند: «بر خیز ای داغ لعنت خورده...»، و در حالی که هر کدام به طرف حلقه بی می روند چند تایی از زندانیان با آنها همصدا می شوند. چند نفری، مشغول خواندن سرود دیگری می شوند. کسی با صدای بلند و لرزان از هیجان، می گوید: «مرگ بر جلاد... مرگ بر دژخیم...» آنهایی که سرود می خوانند، قطع می کنند و فریاد می کشند: «مرگ بر دژخیم، مرگ بر جلاد، ای جلاد ننگت باد.»

پاسدارهای چکمه پوش تند و هراسان دست بکار می شوند، و حلقه های طناب را از سر زندانیان می گذرانند و زیر حنجره ها ننگه می دارند. چند در کوچک آهنی، ناگهان و یکباره، از چند سوی زیر زمین اتاق باز می شوند و پاسدارهای مسلسل بدست می ریزند تو. بسرعت کنار هم می ایستند و پشت به دیوارهای زیر زمین می دهند. صدای چق و چوق خارج کردن ضامن از مسلسل ها بلند می شود، و بعد لحظه بی سکوت، سنگین و تهدید کننده، جای همه صداهای را می گیرد. نرمة بادی نمود، از جایی ناپیدا، در زیر زمین می پیچد. بوی عفن مرگ می آید.

فریادی حنجره ساب و خش دار بلند می شود: «زنده باد ملت ایران» و فوراً به سرفه می افتد. صدایی نازک و جوان، از ته گلو، فریاد می کشد: «زنده باد زحمتکشان.»

پاسداری که ورقه بی در دست دارد، نفس نفس زنان خود را توی زیر زمین می اندازد. در دست دیگرش بازوی پیرمرد ریش سفید را چسبیده است. به طرف پاسدار چکمه پوش اولی می رود و می ایستد. دستش را رو به پاسدارهای دیگر که آماده کشیدن طناب هایند بلند می کند، و رو به پاسدار چکمه پوش می گوید: «اشتباهی پیش اومده برادر.»

بازوی پیرمرد را رها می کند و به طرف جوانی می رود که اول از همه وارد زیر زمین شده است. به ورقه توی دستش نیم نگاهی می اندازد، با شتاب می پرسد: «اسمت چیه؟» جواب

دست های سیاه پاسدار چکمه پوش می دهد. قد بعضی ها کوتاه است، بعضی شان بلند، چند تایی سینه سپر کرده و جلو داده، برخی متواضع، بعضی نیم خمیده و مرتعش، چند تایی مغرور و گردن ها برافراشته، بعضی لخت و خواب آلود، دیگرانی قیراق و پر تحرک. جوانند یا میانه سال، اما نوجوان و پیر هم میان شان هست. هر یک به زیر حلقه یی برده می شوند، طعمه هایی برای افعی پیر سیری ناپذیر و زخم خورده یی، چنبر زده نه بر ملکوت، که بر سقف بتونی زیر زمینی دم دار از خون و تقلاهای نفس آخر.

صدای فریادها و بگو مگوهای بی از اتاق وصیت و وسایل به زیر زمین می رسد:

- نمی شه، اول من!

- بی خود میگه، اول من!

- غیر ممکنه. این آخرین خواهش من از توئه دادش. من باید اول برم.

فریاد تشری، که معلوم است از پاسداری در اتاق است، بگو مگو را قطع می کند، و در زیر زمین شنیده می شود: «هر کدوم رو خودمون تشخیص بدیم می رفسیم تو. بگو مگو موقوف.»

بعد از چند لحظه سکوت، یکی از صداها، اما آرام تر، شنیده می شود: «بین حاجی، گفتم که من اول باید برم. من نمی تونم، نمی تونم بذارم اون اول بره. اون پنج سال از من کوچک تره. چطور ممکنه داداش کوچیکم اول بره و بعد من.»

صدای پاسدار لنگ می آید: «مگه دس توئه که بذاری یا نذاری. بدر آمرزیده ها! فاصله زیادی میون تون نمی افته. همش شایدم نیم ساعت نکشه که به هم برسین، بلکه هم بیس دقیقه. خُب دیگه، بعد دستاتونو به هم می دین و به سلومتی با هم تشریف می برین تو جهنم.» در آهنی کوچک، این بار، پرصدا باز، و نیم بسته می ماند. سر و شانه خود را به زور از در تو می آورد و کسی از پشت سر، به عقب می کشاندش، و سر و شانه خود را تو می آورد. لحظه یی نمی پاید که، آنکه کم سن و سال تر است، خود را توی زیر زمین می اندازد.

ریشوی لنگ می پرد توی زیر زمین، با تشر و دشنام، لنگ لنگان آن دور را با هل به اتاق وصیت و وسایل بر می گرداند، به سراغ پاسدار چکمه پوش می آید و چیزی در گوشش می گوید. چکمه پوش می آید وسط زیر زمین می ایستد، پاهایش را از هم باز می گذارد، کف چکمه را روی جو باره خون می کوبد، و با همان صدایی که از ته چاه می آید، می گوید: «یکی تون داوطلب شه واسه سری بعد. دو تا برادرن که می خوان با هم بیان تو. طاقت دوری همو ندارن.» خنده ریز و نازکی که به صدای بمش نمی خورد، سر می دهد، و دهنش را به تمسخر کج می کند.

پیرمردی، با ریش سفید بلند، پیش می آید، و کنار چکمه پوش می ایستد. انگشت های پاها را مرتب روی دمپایی لاستیکی می فشارد تا تعادلش را از دست ندهد. به دنبالش او، جوانی از زیر حلقه طناب خود می کند و می آید کنار پیرمرد می ایستد. یکی یکی از زیر حلقه

صلاحیت شخصیت های ملی - مذهبی، از جمله دکتر پیمان، دکتر سبحانی، دکتر یزدی و دیگران، این توهم را که رژیم «ولایت فقیه» آماده است روند «آشتی ملی»، و «وفاق ملی» با دگراندیشان را طی کند در هم شکست و نشان داد که برای رژیم «ولایت فقیه» خط های قرمز غیر قابل عبوری وجود دارد که مهترین آن خدشه دار نشدن اصل حق ویژه روحانیت برای حکومت ابدی بر ایران است. این فرائت از چگونگی اعمال حاکمیت سیاسی و قانون اساسی سالهاست نزد روحانیت حاکم به عنوان اصلی خدشه ناپذیر پذیرفته شده است و همان پاشنه آشیلی است که همچنان سنگینی آن بر جنبش دوم خرداد، و خصوصاً رهبری سیاسی آن، احساس می شود. خزعلی، رئیس انجمن حجتیه، و از چهره های پرنفوذ و سرشناس ارتجاع حاکم در میهن ما در تئوریزه کردن همین نظر به روشنی اعلام کرد که:

«قانون اساسی می گوید قوای ثلاثه زیر نظر ولایت فقیه است. شما وقتی ولایت فقیه را قبول نداشته باشید ۲۰ میلیون که هیچ ۳۰ میلیون هم رأی بیاورید، تا این رأی، به تأیید مقام ولایت نرسد معتبر نیست.» (روزنامه «خرداد»، ۱۳۷۸/۳/۵).

و البته مردم ما به یاد دارند که خزعلی در دهه اول انقلاب، یعنی زمانی که بحث بر سر بند جیم و دال بسیار گرم بود، در نماز جمعه گفته بود که: سی میلیون نفر به آن دو بند آری گفتند و ما شش نفر در مقابل آنها ایستادیم و نه گفتیم! چنین است پایه های نظری چگونگی اعمال حاکمیت سیاسی در ایران. یک نفر در مقابل رأی میلیون ها ایرانی. این نوع استنباط از حکومت، چیزی جز استبداد مطلق نیست. اکبر گنجی، نویسنده و روزنامه نگار زندانی شده در توضیح روشن تر همین نظرات خزعلی ها، جنتی ها و شرکاء می نویسد:

«بر اساس نظریه کشف، مشروعیت حکومت ولی فقیه ناشی از حکم خداوند است. رأی مردم نه تنها در مشروعیت حاکم و نهادها و ارگان های حکومت تأثیری ندارد بلکه تمامی نهادها و ارگان ها و مردم مشروعیت اعمال و رفتار خود را از ولی فقیه اخذ می کنند. ولی فقیه مکشوف خبرگان اگر رأی مردم را تأیید کرد آن رأی معتبر است والا رأی مردم اعتباری ندارد...» (از کتاب تاریک خانه اشباح، ص ۲۱۳).

افزون بر نگرانی های ذکر شده در بالا، پیرامون برگزاری انتخابات ریاست جمهوری در شرایط غیر دموکراتیک و تحمیلی رژیم «ولایت فقیه»، نظری به برنامه انتخاباتی آقای

خاتمی نیز این ضعف جدی را نشان می داد که، او معتقد بود و همچنان معتقد است که می توان آزادی و جامعه مدنی را در شرایط ادامه رژیم «ولایت فقیه» و حاکمیت یک فرد بر فراز قانون و همه نهادهای قانونی تحقق بخشید. نظری که تجربه سه سال گذشته، حداقل، نادرستی آنرا در مقاطع مختلف و حساس، از جمله آخرین حرکت خامنه ای در سلب حق مجلس شورای اسلامی برای تغییر لایحه ارتجاعی قانون مطبوعات، به روشنی نشان داده است.

این برداشت ما از معضل حاکمیت «ولایت فقیه»، و تضاد آشتی ناپذیر آن با حرکت به سمت آزادی و استقرار حکومتی متکی به آرای مردم، پس از سال ها بحث و برخوردهای نظری وسیع در درون جامعه، اکنون از سوی شماری از شخصیت های ملی و مذهبی، و مهمتر از آن، بخش های وسیعی از مردم ما، به عنوان نظری درست و قابل اتکاء پذیرفته شده است و این خود دست آورد مهمی است. آقای دکتر کدیور، روشنفکر مذهبی که پس از محاکمه در دادگاه تفتیش عقاید فقها به زندان اوین اعزام شد، درباره شکل و شیوه حکومت کنونی در ایران، بدرستی، می نویسد:

«امروز در بین متشرعین و دینداران ما که بسیاری از نهادهای قدرت را هم در دست دارند، قرائت دیگری از حکومت جمهوری اسلامی به مردم ارائه می شود که باز تولید همان نظام سلطنتی سابق است که تنها در اسم حکومت جمهوری اسلامی است... درباره حذف صوری نظام سلطنتی هم اگر چه ما این نظام را در صورت حذف کردیم ولی آنچه باقی مانده و ما بشدت درگیر آن هستیم، باز تولید روابط سلطنتی سابق است... تنها تفاوتی که دارد این است که در رأس حکومت می باید یک فرد عادل و عدم وابسته به اجنبی و عالم دین باشد... اما همان مناسبات و هنجارها حاکم باشد، کانه نظام سلطنتی اسلامی! یعنی نظامی که در آن یک حاکم اختیارات مطلق و نامحدود داشته باشد...» (محسن کدیور، روزنامه «خرداد»، ۱۳۷۷/۱۱/۲۶).

بر اساس چنین بغرنجی ها و نگرانی هایی بود که نه تنها حزب توده ایران، بلکه اکثریت قاطع نیروهای ملی - مذهبی خودی حاضر نشدند برنامه انتخاباتی آقای خاتمی را تأیید کنند، اگرچه می دانستند که در وضعیتی که پیش آمده بود، مردم هیچ چاره بی جز رأی دادن به آقای خاتمی و نفی نامزد «ولایت فقیه» ندارند. حزب ما سه روز پس از برگزاری انتخابات، بدرستی، این انتخابات را رفراندومی بر ضد رژیم «ولایت فقیه» ارزیابی کرد و اعلام کرد که، سران رژیم مصمم اند با استفاده از همه امکانات خود جلو راه تحقق خواست های مردم را سد کنند. این ارزیابی، بعداً حتی در درون نشریات و نیروهای

جوان در ذهن برایم دشوار است، اما ناچار برای نوشتن بند سوم داستان، باید چنین کنم، و از دید او داستان را ادامه دهم.

جوان پیر همان کسی است که سر بزیر و چشم بند بر چشم گوشه بی ایستاده است، و پاسدار مامور خرید کیسه، هنگام خروج از اتاق وصیت و وسایل، نگاهش را به او می دوزد و زیر لب می گوید: «چه جوونه».

جوان پس از مدتی که متوجه می شود به کجا آورده شده به حرف می آید و می گوید که، یک راست از توی راهرو او را به اینجا آورده اند و نه سین جیم و نه دادگاهی شده است. لنگ در جواب می گوید: «مسأله بی نیست. وصیت نوشتن، ثواب داره، برای هر مسلمون واجبه، اگه مسلمون باشی.» جوان می گوید وصیتی ندارد که بنویسد، و پاسدار دوم بازوی او را می گیرد و به طرف در آهنی می کشاند. او اولین کسی است که پا به زیر زمین می گذارد. پاسدار، چشم بندش را بر می دارد. زیر زمین وسیع است و هوای آن بوی تعفن لاشه می دهد. بر دیوارها و کف سیمانی زیر زمین پشنگه های خون است. باریکه هایی از خون دلمه بسته از بیخ دیوار راه کشیده اند و روی توری چدنی کف شور وسط زیر زمین جمع شده اند. از سقف، حلقه های طناب آویخته است، و بعضی شان هنوز تکان می خورند، تکان محضرانه، مثل آخرین تپش حیات در تن آدمی، پس از آن لختی است و رها شدگی عضلات اندام ها....

پاسداری می آید تو، چکمه های بلند سیاه و لاستیکی به پا دارد، دست هایش در دستکش های بلند سیاه لاستیکی است که تا بالای آرنج ها می رسد، از آنهایی که مرده شورها در غسلخانه ها به دست می کنند. دم در آهنی می ایستد و منتظر تو آوردن زندانی ها می شود. هر بار که در زیر زمین باز و بسته می شود، وزشی از بوی کهنگی، دم، پوسیدگی و خون، چشم های جوان زندانی را بهم می آورد و بینی اش را چین می اندازد. پاهای عربانش را در دمپایی لاستیکی طوری بر می دارد تا جو باره های خون را لگد نکند، و غم زده و در خود فرو رفته، تعظیم کنان، چاله های کوچک خون را دور می زند و پیش می رود. پاسدار چکمه پوش بازوی جوان را می چسبید و او را زیر یکی از حلقه های آویزان از سقف می ایستاند. با صدایی بم و شوم که انگار از ته چاهی متروک یا گوری ویران بیرون می زند، می گوید: «همین جا او می ایستی تا بقیه را بیارن.» «وا می ایستی» را طوری عادی و روزمره ادا می کند که انگار یکی از بچه های پای کوهوردی شان، که همراه او زودتر از بقیه به قهوه خانه رسیده اند، به او می گوید: «وا می ایستیم تا بقیه بیان، بعد یه نفس می زنیم به قله، و ناهار رو اون جا می خوریم.» به بالای سر نگاه می کند. سقف سیمانی گسترده بی است، و طنابی گره خورده، که از حلقه بی فولادی رد شده، از آن آویزان است: افعی بی زهر آگین، چنبر زده در کنام و در حال کمین.

در آهنی کوچک و پلشت، هر چند لحظه بی یک بار باز می شود، و زندانی دیگری به

بگه. « پاسدار مامور خرید، بر می گردد که برود، اما لحظه بی می ایستد. نگاهش را به زندانی جوانی که گوشه اتاق، سر به زیر و با چشم بند، ایستاده است، می دوزد. زیر لب بی اختیار می گوید: « چه جوونه. » از اتاق می زند بیرون، و از همان پله هایی که پایین آمده بود، بالا می رود.

و با رفتن او، ما هم توی اتاق زیر زمین بلا تکلیف می مانیم. ادامه داستان بار دیگر دچار مشکل می شود. هیچ کس از این زیر زمین زنده برنگشته است تا بتواند از اتفاقاتی که آنجا افتاده است برای ما بگوید. عمده اعدام و شکنجه هم که نمی آیند از آدم کشی هایشان بگویند. چنان که بارها در زندان شنیده ام، همین ها یا تیپ هایی مثل همین ها، با یکی دو جمله قالبی می گویند: « به سزای اعمالشان رسیدند » یا « با خدا و پیامبر اسلام محاربه کردند و کيفرش را هم دیدند » و یا جملاتی از این دست، که حتی خود گویندگان نشان را هم در ته دل قانع نمی کند. برای اینها، در طول سالیان دراز زندانبانی، شکنجه و آزار و بازجویی ثابت شده است، اگر نخواهند انکار کنند، که قربانیان شان جز تبلیغ مرام خود، کار دیگری نکرده اند، آنها هم که سلاح برداشتند، کشتند و بعد یا کشته شدند، یا گریختند و یا مخفی شدند.

بار دیگر در میان یادها و خاطره هایم - که نه خوشایندند و نه یاد کردنی - به دنبال چهره بی می گردم تا بلکه بتوانم با نگاه او به زیر زمین پشت آن در کوچک آهنی چرکین سرکی بکشم. این زیر زمین چگونه جایی می توانست باشد؟ چه ابزار هایی در آن می توانست باشد؟ رنگ دیوارهایش چه بود؟ ذهنم به زیر زمین کتابفروشی بی راه می کشد که گاهی سری به آنجا می زدم. شاگرد کتابفروشی دستم را می گیرد و به زیر زمین می برد. میز کوچکی آنجاست که پشت آن پیرمردی با موهای سفید یکدست نشسته است. پوست صورتش لختی و زخمی پوست پیران را ندارد. چشم هایش غمناک و افسرده و موهای سرش فقط پیرند. شاگرد کتابفروشی می رود و با سینی چای می آید کنار ما می نشیند. می گوید که، او جوان است، و در ماجرای کشتار زندانی ها از پای دار باز گردانده می شود. جوان پیر، که حرف زدنش یکنواخت و خسته کننده است و صدایش از ته چاه گویی بیرون می آید، نگاه مات و بی نورش را به من می دوزد و ماجرایش را تعریف می کند. در همه مدتی که به حکایت او گوش می دهم، گوش هایم تیر می کشند و رگ های زیر چشم هایم می پرند. سر آخر اینکه، حالا توی خانه نشسته است و برای خودش کتاب ترجمه می کند و می خواهد کسی آن ترجمه ها را ببیند و فارسی شان را تصحیح کند. می گویم که می پذیرم. کلام دیگری بیش از این نمی توانم بگویم. فکر می کنم هر چه بگویم یا بیسرم می شود ضربه پتکی و پیکره شیشه ای و شکننده پیر بیست و شش ساله را در هم می شکنند. از نگاه کردن به چشم های مات او می گریزم. چشم هایی اند که از گور بدر آمده اند؛ ریزه های خاک و شن را بر پوست صورتش می بینم و دلم می خواهد با شانه موهای سفید یکدست او را شانه بزنم و ریزه های سنگ و غبار را از آن پاک کنم. با اینکه تصور مدام سرگذشت این

«خودی» نیز بازتاب گسترده بی یافت، و از جمله روزنامه سلام در این زمینه نوشت: «اگر این تحلیل را نیز بپذیریم که تعداد زیادی از آرای ایشان [خاتمی] از باب مخالفت با جناح رقیب بوده بازهم این پیام و نتیجه را نمی توان نادیده گرفت که آرای این جنبی نیز خود حاکی از یک خواست فراگیر، عرصه سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی از ناحیه مردم است...» (روزنامه «سلام»، ۱۹ خرداد ۱۳۷۶).

ایران سه سال پس از جنبش دوم خرداد ۱۳۷۶، کامیابی ها و ناکامی ها.

حرکت به جلو چگونه امکان پذیر است؟

ایران سه سال پس از دوم خرداد ۱۳۷۶، چهره دگرگون شده بی یافته است. پیروزی توده ها در جریان انتخابات دوم خرداد، نیروی تازه ای در جنبش ضد استبدادی دمید و این اعتقاد را تقویت کرد که، با اراده متحد می توان بزرگ ترین سدها را از سر راه برداشت. جنبش مردمی و حرکت برای انجام اصلاحات در سه سال گذشته، با فراز و نشیب های متعددی روبه رو بوده است. بررسی این فراز و نشیب ها در عین حال برخی ویژگی ها و معضلات جنبش در اوضاع کنونی را روشن تر می کند. یکی از مهمترین برنامه های آقای خاتمی «توسعه سیاسی» به معنای تحقق «حقوق و آزادی های مندرج در قانون اساسی» بود. در این زمینه هر گامی به جلو با تلفات و هزینه بی بسیار سنگین روبه رو بوده است و اگر در پایان سه سال بخواهیم کارنامه بی در این زمینه ارائه دهیم این کارنامه، در پایان سه سال عبارت است از: بسته شدن بیش از ۲۰ نشریه و روزنامه در مدت چند هفته، به فرمان «ولی فقیه»، دستگیری وسیع نویسندگان و روزنامه نگاران دگراندیش، به منظور گسترش جو اعراب و ایجاد جو «خود سانسوری» و تشدید فشار بر نیروهای اجتماعی مدافع اصلاحات که مهمترین نمونه آن یورش گسترده ارگان های امنیتی از جمله سپاه و بسیج به جنبش دانشجویی کشور است. افزون بر این در زمینه توسعه سیاسی دولت خاتمی و مجلس مدافع اصلاحات نتوانستند از سد «ولایت مطلقه» برای تغییر قانون مطبوعات بگذرند و با یک «حکم حکومتی» در این عرصه زمین گیر شدند. از هم اکنون نیز می توان پیش بینی کرد که تلاش دولت خاتمی و مجلس اصلاحات برای تغییر قانون انتخابات و سلب اختیارات استصوابی شورای نگهبان نیز به سرنوشت لایحه مطبوعات دچار خواهد شد.

در عرصه های دیگر توسعه سیاسی، از جمله کوتاه کردن دست ارگان های سرکوب و دستگاه بیداد قضایی از حقوق مردم و تأمین امنیت قضایی و سیاسی نیز موفقیت قابل

توجهی حاصل نشده است. بی سرانجام ماندن رسیدگی به پرونده جنایات بر ضد دگران‌دیشان، فروهرها، پوینده، مختاری و شریف، مضحکه محاکمه عاملان ترور حجاریان، مشاور رئیس جمهوری و نمونه‌های دیگر همچون رسیدگی به پرونده جنایات حمله به کوی دانشگاه و حمله به اردوی «دفتر تحکیم وحدت» در خرم‌آباد، جای هیچ‌گونه خوش بینی بی پیرامون کوتاه شدن دست سرکوب‌گران از حیات کشور باقی نمی‌گذارد.

در مقابل این ضعف‌ها، ادامه تأکید دولت خاتمی بر ضرورت ادامه روند اصلاحات و تسلیم نشدن به خواست منحرف کردن اصلاحات در چارچوبی که «ولی فقیه» و شرکاء مطرح می‌کنند، عامل مثبتی است که به روند اصلاحات کمک می‌کند. ارتجاع خیلی نمایل دارد که بدست خود خاتمی و یاران او گور اصلاحات و روند اصلاح طلبی در ایران را به نام «حفظ دین» و «ولایت» بکنند و بدست آنان جنبش مردمی را به انحراف بکشاند و بنابراین هر مقاومتی در برابر این روند، باید از سوی نیروهای سیاسی مدافع اصلاحات تقویت شود.

درسه سال گذشته مهمترین کامیابی جنبش را تغییر فضای سیاسی کشور، و آفریدن جنب و جوش نوینی از حرکت و فعالیت صنفی - سیاسی و ارتقای کیفی حرکت نیروهای اجتماعی، همچون جنبش دانشجویی، زنان و کارگران و زحمتکشان باید ارزیابی کرد. تجربه سه سال گذشته همچنان نشان داده است که نیروهای اجتماعی شرکت کننده در جنبش، همچون جنبش دانشجویی، از پختگی و توان بالایی از رزمندگی انقلابی برخوردارست، و بررغم سرکوب خونین ۱۸ تیرماه سال گذشته، و انواع و اقسام اقدامات تضحیقی، از جمله دستگیری و زندانی کردن بیش از ۱۴۰۰ کادر فعال جنبش، همچنان به نبرد خود با ارتجاع ادامه می‌دهد. حرکت های وسیع کارگران، خصوصاً مبارزه وسیع آنان بر ضد لایحه ارتجاعی خارج کردن کارگاه های کوچک از شمول قانون کار، که افزون بر یک مبارزه صنفی، از آنجائیکه در مقابله با مجلس ارتجاعی پنجم قرار گرفته بود، جنبه سیاسی نیز به خود گرفت نشان می‌دهد که آمادگی بالایی در میان نیروهای اجتماعی شرکت کننده در جنبش برای ادامه روند اصلاحات و زمینه سازی برای تغییرات بنیادین موجود است.

در کنار این تحولات رشد چشم گیر درک درست و دقیق از ماهیت عمیقاً استبدادی و ضد مردمی «ولایت فقیه» به عنوان ابزار اعمال حاکمیت استبداد، امروز بیش از پیش در دستور کار جامعه و نیروهای شرکت کننده در جنبش قرار گرفته است و دقیقاً از همین روست که هاشمی رفسنجانی، کهنه کارگزار ارتجاع و استبداد، پس از نشست اخیر مجلس خبرگان، در نماز جمعه تهران اعلام کرد که خطری که «نظام» و «ولایت فقیه»، در رأس آن را تهدید می

قرون وسطایی دارن.» ریشوی لنگ، که از حاضر جوابی زندانی کلافه است، جیغ می‌کشد: دهن تو بند! چشمان تو بند، چشم بندت، چشم بندت رو بزنی پایین.» نفسی بلند می‌کشد، و پیش خودش، اما با صدای بلند، غرغر می‌کند: «همین که یه دقیقه چشم بنداشونو یه کمی می‌دی بالا، زبون در می‌آرن و دیگه هیچ خدایی رو بنده نیسن. زکی! ما را باش که امکانات می‌دیم اینا وسایلشونو بدن و وصیتشونو بنویسن!»

بهت زده می‌ماند وقتی می‌شنود: «حتی از پشت چشم بندهای نکبتی و چرک تون من زندگی رو می‌بینم، زیبایی های زندگی رو می‌بینم، هر چه چشم بند را سفت تر می‌بندین تا دیدمان را تیره و تار کنین، جرقه های سرخ و سبز و مهتابی، بیشتر و بیشتر، در دیدمان می‌جهن. هر چه بیشتر تو تاریکی تون ما رو نگه می‌دارین، بیشتر مشتاق آزادی می‌شویم. حالا هم که دارید به اسم دین و شرع، اما در واقع به دلیل دفاع ما از حقوق مردم ما را به مسلخ می‌برید، مطمئنم که توده های مردم پس از مرگ مان ما را زنده نگه می‌دارن، اگر قبلاً نمی‌شناختندمان بعد از مرگ مان سر زبان ها می‌افتیم، با همه ترندهایی که برای خراب کردن و بدنام کردن مان می‌زیند، احترام مان می‌کنن، یادمان را گرامی می‌دارن. حتماً خواهید دید که مردم چندان زمانی نمی‌گذرد که با خیزش هاشون اربابان رو سر جاشون می‌نشونن. من نمی‌بینم، اما تو حتماً خواهی دید.»

ریشوی لنگ، انگار چپ و راست سیلی خورده باشد، گیج و منگ شده است. لحظاتی به همین حال می‌ماند، و ناگهان از جا می‌جهد، یقه زیر پیراهنی چرکمرده زندانی را می‌چسبد و او را به طرف ریشوی دیگر هل می‌دهد. با غیظ می‌گوید: «این از اون خبیثاشه، از اون ملحدهای خالص و خلص، آخر عمری هم دس بردار نیسن... هی گنده می‌پروند و هی شعار می‌ده...»

ریشوی دیگر تند تند می‌گوید: «دراز بکش... دراز بکش!» او را روی زمین می‌خواباند، زیر پیراهنش را از روی شکم پس می‌زند، و با ماژیک کلفت و سیاهی روی شکم زندانی شروع می‌کند به نوشتن. نام کوچک، نام خانوادگی و نام پدر زندانی را با خط خرچنگ غورباغه ای می‌نویسد. لنگ ورقه های نوشته و نانوشته چند زندانی دیگر، که به اتاق آورده شده اند، می‌گیرد و در کیسه های جداگانه می‌اندازد. وسایل شان را یکی یکی می‌گیرد، سبک سنگین می‌کند، و آنها را هم توی کیسه ها می‌اندازد و می‌گوید، به پاسدار ماژیک بدست، «این دفعه دیگه لازم نیسن با ماژیک بنویسی. قبل از این سری، می‌گفتیم خُب، بالاخره آدمند و حرمت می‌گذاشتیم. واسه هر کدومشون یه گور می‌دادیم. اما دیگه پشت دستامون رو داغ کردیم که از این کارا نکنیم.» پاسدار دوم حرف های لنگ را تا آخر گوش می‌کند، و بی آنکه چیزی بگوید، زندانی را بر می‌خیزاند، از پشت چنگ در یقه اش می‌زند، و او را به طرف در آهنی چرکینی هل می‌دهد. بر می‌گردد به طرف مامور خرید کیسه ها، که همان طور مات و مبهوت در جا ایستاده است، مثل بچه بی که توی ذوقش زده باشند، می‌گوید: «فعالاً کیسه ها کافیه. اگه لازم شد به حاجی می‌گیم بهت

توی اتاقی در زیر زمین، کیسه را از روی شانه ول می کند و منتظر می ماند. پشت سه میز و نیمکت کوچک - که معلوم است از مدرسه بی به اینجا آورده شده است - سه زندانی، که چشم بندها را اندکی بالا زده اند، قلم بدست، روی ورقه کاغذ سفیدی خم شده اند. پاسدار ریشویی که می لنگد، بالای سر زندانی ها گشت می زند و مرتب می گوید: « بجنین، بجنین، بابا، بالا زودتر. » بعد، موعظه می کند: وصیت واسه هر مسلمون واجبه... بالا بنویسین که خیلی کار داریم و وقت نداریم. »

از کیسه بی که پاسدار مامور خرید های جزئی آورده است، کیسه های نایلونی بیرون می کشد، ورقه یکی از زندانی ها را می گیرد و توی آن می اندازد. بعد از لحظه بی آن را دوباره از توی کیسه در می آورد، نگاهی کنجکاو و پرسا به آن می اندازد، و بلند بلند از روی آن می خواند. سعی می کند لحن خواندنش تمسخر آمیز باشد: « به همسر، فرزندانم، مادر عزیزم، پدر گرامی ام... با آرزوی سلامتی برای جسم تان... و آرزوی پایداری و حفظ روحیه هه هه هه در برابر فجایع و دشواری های راهی هه هه هه که به آینده دیر آیی، اما بی شک آمدنی هه هه هه، آفا روباش! آینده! آینده یعنی نابود کردن ما! اصلاً شما آینده دارین؟ دلتون رو خوش کنین... به همین بیت از سر حلقه سینه سوختگان بسنده می کنم هه هه هه

تازمی خانه و می نام و نشان خواهد بود سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود دست های تان را می فشارم هه هه و روی تان را می بوسم هه. » خنده تو دهنی و ساختگی می کند و کاغذ را توی کیسه نایلونی می اندازد. چند لحظه بی سرش را تکان تکان می دهد، غرغری می کند و شروع می کند به موعظه: « نه اسم خدا را نوشته، نه اسم پیغمبر خدا، نه اسم ائمه اطهار که همه چیز ما از اوناست، نه شفاعتی از درگاه شان، نه حلالی طلبی بی، هی هات، هی هات، خب، ساعت و عینک و وسایل هر چی داری بده بندازم تو کیسه. » زندانی عینکش را در می آورد و به دست او می دهد. پاسدار لنگ نگاهی تحقیر کننده به عینک می اندازد و می گوید: « به عینک درس و حسابی هم ندارن مادر مرده ها... » جواب می شنود: « اما نگاه، نگاه درس و حسابیه حاجی! »

لنگ، نگاهی کجکی به او می اندازد و توی فکر فرو می رود. دنبال گنده بی می گردد تا بپرانند، اما ظاهراً چیزی به فکرش نمی آید. تند و ترش می گوید: « خُب یالا بقیه لوازم... من اصلاً از همون اول از این لفظ قلمی ها، از این عینکی های سبیل کلفت ریش از ته زده، بدم می اومد. از اونایی که خودمونی و لاتنی حرف می زنن خوشم میاد. » زندانی ساعتش را می دهد. لنگ، لب و لوجه را توی هم جمع می کند و پیف پیف کنان می گوید: « این همه ساعت های شیک که تو بازار هس این چی چیه مچت می بندی؟ » و انگار آن گنده بی که می خواست بپرانند و به ذهنش نیامده بود، به خاطرش می آید، و می گوید: « خُب، خیلی نمی کشه که دیگه از دس این ساعت قراضه هم راحت بشی. » جواب می شنود: « مهم درک درست از زمانه. چه بسا مردمانی مثل تو، با شیک ترین ساعت های دنیا روی مچ شان، عملاً زندگی

کند خطری بسیار جدی است که حاکمیت نمی تواند در مقابل آن ساکت بنشیند.

بعثتی که در هفته های اخیر، در ابعاد وسیعی در درون و خارج از کشور مطرح بوده است این است که، در مقابل تهاجم وسیع ارتجاع برای متوقف کردن و به عقب راندن روند اصلاحات، چه باید کرد؟ جبهه دوم خرداد از «آرامش فعال» سخن می گوید، ولی به گفته شماری از شخصیت ها و نیروهای شرکت کننده در جنبش، روشن نیست که «آرامش فعال» چگونه قرار است در برابر تهاجم وسیع ارتجاع ایستادگی کند. سؤال اساسی تر اینکه، چه راه کارهای جایگزینی در اوضاع حساس کنونی در مقابل جنبش وجود دارد. آیا می باید جنبش را به یک رویارویی همه جانبه با ارتجاع کشاند؟

پاسخ روشن به این سؤال بدون درک دقیق و صحیح امکانات و توان جنبش مردمی ممکن نیست. آنچه مسلم است آن است که جنبش مردمی هنوز از آنچنان آمادگی سازمانی و سیاسی برای رویارویی مستقیم با رژیم «ولایت فقیه» برخوردار نیست. تجربه دردناک ۱۸ تیرماه و سرکوب خونین و خشن جنبش دانشجویی تجربه ارزنده ای در این عرصه بود. با درک این دشواری ها و ضعف ها، که نباید در مقابل تهاجمات ارتجاع دست روی دست گذاشت و هیچگونه مقاومتی از خود نشان نداد. باید با برخورد فعال به سمت سازمان دهی جنبش توده ای حرکت کرد. با ایجاد سازمان صنفی مستقل کارگران و زحمتکشان و ایجاد پیوند ارگانیک میان این سازمان ها و جنبش دانشجویی و زنان زمینه های همکاری نزدیک تر و هماهنگ تر این گردان های اجتماعی را باید فراهم آورد. مسأله دیگر برخورد فعال در درون جنبش دوم خرداد با معضل «ولایت فقیه» به عنوان سد اساسی هرگونه تحولی به جلو است. سخنان اخیر آیت الله منتظری که «ولایت فقیه» تضاد قانون اساسی است و از آن بوی استبداد می آید. بازتاب نیاز جدی و عینی پاسخگویی به معضلی است که امروز بیش از پیش در برابر جنبش مدافع اصلاحات قرار گرفته است.

حرکت در این جهت، به هیچ وجه به معنای دفاع از خشونت و تندروری نیست، بلکه مقاومت در برابر خطری جدی است، که امروز با تهاجم ارتجاع، جنبش را تهدید می کند. استفاده از شیوه های مسالمت آمیز مبارزه همچون اعتصاب، تحصن و اعتراض، همچنان که کارگران در مقابل مجلس شورای اسلامی کردند، از جمله شیوه هایی است که با سازماندهی دقیق می توان از آن به عنوان حربه بی موثر استفاده برد. سکوت در مقابل ارتجاع، ارتجاع را جری تر خواهد کرد و اگر ارتجاع به این ارزیابی برسد که بدون هیچ هزینه سنگینی می تواند حلقه محاصره به دور جنبش را تنگ تر کند، بی شک سلامت ادامه روند اصلاحات در میهن ما با خطرات جدی و مهلک روبه رو خواهد شد. تجربه سه سال گذشته نشان داده است که

ارتجاع نه خواهان آشتی و پذیرفتن اصلاحات است و نه اصولاً چنین توان و ظرفیتی دارد. خلاصه کردن استراتژی «آرامش فعال» در چارچوب صبر و تحمل کردن حوادث تا انتخاب مجدد آقای خاتمی و واگذار کردن مسایل به بعد از انتخاب مجدد او مشابه همان نظریه است که مدعی بود: باید صبر کرد تا مجلس ششم تشکیل شود و با گذراندن قوانین اصولی دست و پای ارتجاع را بسته و راه را برای ادامه روند «قانونی» اصلاحات باز کرد. تجربه مجلس ششم نشان داد که، برای باز کردن راه اصلاحات، با توجه به اینکه همه اهرم های «قانونی» در اختیار ارتجاع قرار دارد، به ابزارهایی بیش از «نهادهای» زیر کنترل «قانونی» ولایت فقیه نیازمند است. این ابزار نیز چیزی نیست جز یک جنبش وسیع و سازمان یافته توده ای.

با هم به سوی تشکیل جبهه واحد ضد دیکتاتوری برای آزادی، صلح، استقلال، عدالت اجتماعی، و طرد رژیم «ولایت فقیه»!

مامور زندان دارالخلافه، بار دیگر از بازار می آید، همراه بسته تازه بی از کیسه های نایلونی، که روز قبل تمام شده بودند. کیسه ها را در کیسه بزرگ تری روی دوش انداخته است، و در راهرویی که دو سوی آن اتاق های بازجویی است، از میان زندانیان چشم بند به چشم و در انتظار، راهش را باز می کند. زندانی ها، بعضی هاشان چمباتمه زده اند، برخی چهار زانو نشسته اند، و چند نفری، از ضعف و بیماری و یا جراحت شکنجه، روی آرنج یا پهلو، بر کف کاشی راهرو لم داده اند. پاسدار کیسه بدوش، برابر یکی از اتاق ها می ایستد، دستگیره در را می چرخاند، در را نیمه باز می کند، توی اتاق گردن می کشد. صدایی از توی اتاق می گوید: «بیا تو، در را ببند!»

سه مرد چاق، که ریش های شان به بالای ناف می رسد، دور میز بزرگی نشسته اند، و با زندانی بی که روی صندلی فلزی گوشه اتاق نشاند شده است، حرف می زنند. یکی شان سینه را صاف می کند و می گوید: «آره جانم، جواب سراسر است و خلاصه بده. به اسلام اعتقاد داری؟ نماز می خوانی؟ و به گروهکت و عقایدشان پای بندی؟ جواب، آری یا نه است.»

صدای زندانی می آید: «آخه حاج آقا توضیح لازمه... باید توضیح بدم...»
حاج آقا که آخوند است و عمامه اش را روی صندلی کنارش گذاشته است، به آخوند دیگری که عمامه سیاه دارد، و از میان قدحی چینی پر از آجیل، کشمش های سبزر را با انگشتان تپل و سفید جدا می کند، میان دو نوک انگشت نگه می دارد، جلو نور ماتی که از پنجره می تابد می گیرد، و بعد با طمأنینه آن را از میان انبوهی پشم جو گندمی به دهان فرو می کند. ملج ملوچ کنان می گوید: «همان طوری که حاج آقا فرمودند، خلاصه و سراسر است!»
نفر چهارم که عمامه ای نبود، و همو است که به پاسدار گفت بیاید تو، از مقامات زندان است، و ته ریشی ماشین شده دارد که تا زیر چشم هایش کشیده می شود، و کنار آخوند کشمش خور نشسته است. به پاسدار کیسه بدوش می گوید: «صبر کن ببینم، شایدم کافی نباشه.»

صدای زندانی می آید: «آخه آقا، ما عضو یک سازمان سیاسی هستیم نه جنگجوی صلیبی.»

آخوند کشمش خور با دست به پاسدار اشاره می کند: «حاج آقا شما بفرمایید بیرون، بفرمایید.» پاسدار، کیسه را دوباره به دوش می اندازد، از اتاق بیرون می آید و در را پشت سر خود می بندد. هر چند قدم که می رود کیسه را از این شانه به آن شانه می اندازد، و با صدای بلند جار می زند: «آی بیا جانم نفتی نشی، نفتی نشی بیا!»
از میان زندانیان چشم بند به چشم، که از حرکات شان بی تابی از بلا تکلیفی می بارد، و پاسدارهای نگهبان که با تشر وادار به سکوت شان می کنند، می گذرد و به پله هایی می رسد که به زیر زمین ختم می شود.

کویر نشنه

بیار ابر محبت بر این مدار بیار

دمی بیار سرشکی به شوره زار بیار

کویر، تشنه رگبار مهرورزی هاست

بر این کویر تب آلود یک بهار بیار

سکون دلهره انگیز شوره زارم گشت

سرود سبزهایی، بر این دیار بیار

بیا بیار به این تک درخت خاموشی

که مانده سخت گرفتار روزگار بیار

بیا دوباره بنا کن بنای رویش را

در این کویر برویان بنفشه زار بیار

سرک نمی کشد از شهر قصه سایه کس

غمی نشسته به لبهای شام تار بیار

نمی به کام عطش کرده زمین بنشان

بیار ابر محبت بیا بیار بیار

ایرج

منتقدان ما از ماست بیرون کشی هم هستند که یقه نویسنده را رها نخواهند کرد، و این اصل را که، داستان از یک دید و نگاه و زاویه مشخص باید تعقیب شود، همچون پتکی بر کله نویسنده، که حتماً فیل گونه می باید باشد که چنین اصلی را درک نکرده است، مرتباً خواهند کوبید. مشکل من، توصیف آن پیش آمدهایی است که بر سر قهرمان داستان ما می آید، از لحظه خروج او از سلول تا رسیدن به اتاق سین جیم نهایی، که با حضور سه تن از سرکردگان دوستاق بانان که دارای مراتب و درجات در علم قضای اسلامی اند- و اگر هم نباشند، کافی است با تأییدیه یی یکی دو سطری از مرجع و مراجع بالا، دارای چنین مرتبه و درجه ای شوند- تشکیل شده است و با چند سؤال تکلیف زندانی یی که قبلاً در دادگاه های شرع توسط همین گونه قضات دارای مراتب و درجات حکم زندان گرفته اند، مجدداً تعیین شود. حالا به این مطلب که سرنوشت حکم دادگاه های قبلی که با شمشیرهای عدل شان که تفاوت میان حق و ناحق اگر مویی می بود از میان دو شقه می کردند، چه می شد، نمی پردازیم. وضعیت دشواری است. یک طرف این مشکل فنی است، که فنی فقط هم نیست و به محتوای کار لطمه می زند، از سوی دیگر چشم هایی منتظر قهرمانان داستان اند که برای روشن شدن وضع خود به من زل زده اند. و ای کاش که وضع شان روشن نشود، چون جز فاجعه یی استخوان سوز حاصلی ندارد، و خوانندگان عزیز در باره آن بسیار شنیده و خوانده اند. اما بالاخره داستان باید به پایان برده شود. پس از زیر و رو کردن خاطراتم از زندان، و نیز به قصد حل مشکل ادامه داستان، به یاد پاسداری می افتم که در حیاط زندان با ما سلام علیک کوتاهی می کرد. بگذریم از اینکه ثواب ها گزارشش را دادند و به مقامات رساندند که این پاسدار با تعدادی از ملحدین سر و سردارد. همان سلام علیک کوتاه، سر و سری بود. سبب این سلام و علیک هم این بود که این پاسدار جوان ماه ها در زندان سه هزار مامور غذا دادن به سلول عمومی ما بود. این دیدار هر روزه، در سه نوبت، و گذشت دو سال از آن، و بعد تعویض زندان، رنگی از خاطره به خود گرفت، و نامطلوب بودن رابطه زندانیان و زندانی در آن کم رنگ شده بود، بخصوص که تنها ماموریت این پاسدار- لاقل در ارتباط با ما- تقسیم غذا بود. خیلی بعد شنیدیم که کار در زندان، که باز هم شنیدیم بدون دریافت دستمزد و فقط در راه خدا بود، رها کرده و، تمام وقت، به شغل اصلی اش یعنی در و پنجره سازی برگشته است. پس چطور است بند دومی در داستان بگذارم و بقیه ماجرا را از نگاه این پاسدار جوان نقل کنم، که به دلیل چنان روحیه یی، از نگرهبانی کردن و مراقبت از زندانیان برکنار شده بود، و حالا مامور خرید شده است. او می توانست در بیرون از زندان هم با ما، یا من، آن سلام علیک کوتاه را داشته باشد، و ماجرای بند دوم این داستان را از زبان او شنیده باشم. احتمال این آشنایی کم، اما ناممکن نیست. خواننده و منتقد سخت گیر هم سر آخر شاید چنین امکانی را بپذیرد. پس بقیه داستان از نگاه او.



زن، براستی زن بود، دلیر بود

من بندری

کابل، درست روی کف پاهای باند پیچی شده فرو می آید. خونابه خشکی که زردی می زند، دایره بی روی سفیدی باند نقش کرده است، از زیر این دایره، خون تازه اندک اندک نشت می کند. شکنجه گر برای تازه کردن نفس کابل را به دستیارش می دهد. هر ضربه کابل درست روی عصب مجروح و عریان می کوبد. زن پیچ و تاب می خورد. لب ها بر هم فشرده و کبود است. زیر چشم ها شرابی و ملتهب است و نمناک. مردمک ها به تاق تیره اتاق تمشیت دوخته است و چشم ها اندیشناک و غمزده است.

شکنجه گر کابل را از دستیار می گیرد و با حرارت بیشتری می کوبد. جز ناسزاهای شکنجه گر و صدای تب آلود نفس ها، صدایی نیست. دستیار، دست شکنجه گر را می گیرد. کابل از حرکت می ایستد و به پایین دراز می شود.

دستیار می پرسد: «این یارو کیه؟ مقر بیا نیس حاج آقا.» شکنجه گر، خسته و تحقیر شده، به دستیارش جواب می دهد: «به نفرین شده جون سخت. یه موجود عجیب و غریب. حیف که توده ای یه!»

زن سی و پنج ساله است. تنی استخوانی و بی رمق دارد. روی پتوی خاکستری کنار دیوار راهرو بند سه هزار رها شده است. خون تازه، نشت کرده است، خونابه خشک را خیسانده است، و باریکه هایش بر پاشنه ها چره می کند. پوتین های زن نگهبان پیچیده در چادر سیاه، که راهرو را می رود و می آید، به روی تن دراز به دراز افتاده زن که می رسند متوقف می شوند، و ضربات محکمی بر

پاورچین پاورچین از راهرو می گذرد، وبه یکی از سلول ها می رود. بر بالین یکی از هم بندان می نشیند و او را تکان تکان می دهد. هم بند، سراسیمه از خواب پریده، همین که در جای خود می نشیند، زندانی بی خواب کابوسی را که در بیداری و بی خوابی دیده است برایش نقل می کند....

ضربه های انگشت های لرزان، بر دیوار سلول در کارند، و با زبان مرس اوضاع را از بند دیگر می پرسند. جواب ها تکان دهنده اند....

هم بندهای دیگر، یکی یکی بیدار می شوند. خبرها، ابتدا، در میان خمیازه ها، کرحتی خواب آلودگی و کش و قوس رفتن تن های فرسوده، با سکوت شنیده می شود، اما چند لحظه بعد، انگار از پس برق خیره کننده بی صدایی که چشم ها را از آن می پوشانند، صدای آوار مهیب رعد واقعه از جا می جهانندشان. به تک و دو و چاره جویی می افتند. اما چه چاره بی؟ با دست و پاهای بسته چه می توانند بکنند؟ با آنکه شومی واقعه جان شان را تسخیر کرده است، چون جزئیات واقعه را نمی دانند، تردیدی گزنده، مثل ترکی، یخ یقین شان را می شکند. تصمیم می گیرند، با وجود چشم بندهایی که بر چشم های شان و واقعیت زده شده است، سیر واقعه را دنبال کنند و از ته و توی قضیه سر در آورند. یعنی تلاشی کورمال در تاریکی بی که بر واقعه گسترده شده است، و مرس ها هم جز از رویداد، چیز دیگری نمی گویند.

■

خوانندگان عزیز! در اینجا، برای ادامه روایت بقیه این داستان، به صورت فعلی، مشکلی پیش می آید که برطرف کردن آن غیر ممکن است. من که نویسنده این داستانم، همان طور که تا اینجا در نقل داستان پیش آمده ام، قصد داشتم بقیه داستان را از نگاه چشم های بی خواب یکی از همان رضا، حسن، سیامک، و فریبرزها ادامه دهم. یعنی ماجراهای بعدی داستان را آن چنان که در قلمرو دید و نگاه آن قهرمان بی خواب در می آید، شرح و توصیف کنم. اما چنان که اشاره کردم، مشکل حل نشدن بی پیش می آید که نقل داستان را غیر ممکن می سازد. به این معنا که، قهرمان بی خواب ما، همین که از سلول بخواهد قدم بیرون بگذارد، یا او را از سلول، برای اینکه نزد مقامات زندان برای بازجویی یا هر بلائی دیگری که بخواهند سرش بیاورند، بیرون ببرند، بر چشم هایش چشم بند می زنند.

به این ترتیب، با زدن چشم بند بر چشم های او، برای قهرمان داستان ما دیگر دید و نگاهی نمی ماند تا از پس آن بتوانم به نقل داستان ادامه دهم. اگر هم بخواهم سنبل کاری کنم، و کار را با این عیب مهم ادامه دهم، با این حساب که، خب، خوانندگان داستان معمولاً این را می پذیرند که نویسنده، با آشنایی که قاعدتاً باید با موضوع داستانش داشته باشد، دانای رازهای ماجرای است که روایت می کند؛ و حتی در صورت بسته بودن دریچه دیدش هم می تواند صحنه ها را چنان که باید تصویر کند، حدس بزند. اما خوانندگان باریک بین و

همین جا و می ایستی تا بقیه را بیارن

ناصر مؤذن

نیمه شبان، چشم های بی خواب رضا، حسن، علی، احمد، محمد، سیامک، بابک، کیوان یا مبشر، یا هیچ یک از این نام ها، و نامی دیگر، از پس شیشه چرک دریچه بی گم، در توالی یکی از اسارت گاه های جور واجور ام القرای اسلام، از پس پوست زمخت شب سیاه، به کامیونی سقف دار می افتند. زندانی بی خواب، صورت را تنگ تر به شیشه دریچه می چسباند، با کف دست یخ کرده و لرزان مرتب جام دریچه را می مالد و چشم ها را بیش تر از پیش از هم می گشاید. پرتوهایی از نورافکن چرخان برج مراقبت، در هر چرخش، غلظت شب را رقیق می کند. زندانی بی خواب، بی تاب و بی قرار، در خود می لولد. و به خاموشی شبانه راهرویی که سلول ها در آنند، گوش می دهد. سلول ها به نظرش حجره های رباطی نیم ویران می آیند، در سرزمینی بایر و شوره زار، بر کنار جاده بی سنگلاخ، و مقصدی دور و ناپیدا. صدای تنفس آرام، و برخی خرخری، هم بندان، از خستگی و کوفتگی گذر از راهی دراز تا به این رباط، حکایت دارد.

دیگر بار به دریچه نزدیک می شود. پیشانی را به جام دریچه می چسباند، چشم ها را باز هم بیش تر از هم باز می کند، زیر لب می گوید: «نکنه بی خوابی زده به سرم و قاتی کرده ام. اما اون صورتی که به چشمم خورد چهره خودش بود. صورت گردش را می شود از توی هزاران صورت تشخیص داد... کاش که اشتباه کرده باشم! شیرین ترین اشتباه!»

چیزهایی مثل لاشه آدم، انگار که جوال گندم، توی کامیون سقف دار حمل گوشت پرتاب می شود. پاسدارها، دو تا دو تا، سر و ته جوال ها را می گیرند و به پشت کامیون می آورند. تاب تاب شان می دهند، و بعد با پرتاب کردن سریع به بالا، روی کف کامیون می اندازندشان.

زندانی بی خواب، چشم ها را که از بس خیره مانده است می سوزد و خیس شده است، چند بار با کونه دست می مالد، و حیران و بی اختیار به دور و بر خود نگاه می کند. انتظاری شادی آور در دل دارد که همه آنچه دیده است ناگهان خوابی پریشان، کابوس هایی که همیشه می بیند، از آب درآید. اما جز سوزش هر چه بیشتر چشم ها حادثه دیگری احساس نمی کند.

کاشی های راهرو، کنار گوش زن، می کوبند. چشم های زن اندکی از هم گشوده می شوند. تا اندکی پلک ها بر هم بیاسایند پوتین ها بار دیگر کنار گوش زن ضربات پر صدایی بر کف راهرو می کوبند و دور می شوند.

دستیار شکنجه گر می گوید: «حاج آقا چرا ئی قد خودتو نو عذاب و شکنجه می دین؟» شکنجه گر بی آنکه به دستیار نگاهی کند، اندام نحیف زن را که از دفعه قبل نحیف تر شده است، لب های کبود مچاله و به هم فشرده او را که از بس سخت به هم چفت شده اند عضله های فک ها از زیر پوست بی خون برآمده و بیرون زده اند، چره های خون تازه که بر خون خشک شده بر خونابه زرد جاری است و باندها را مثل کفی کفش بر کف پایهای او چسبانده اند تماشا می کند. سر را تکان تکان می دهد، می گوید: «موجود عجیب و غریبه. کت و کول ما را از کار انداخته و لب تر نمی کنه. اما حیف که توده ای په! دستیار شکنجه گر می گوید: «خُب پس چرا ئی همه خودتونو عذاب و شکنجه می کنین حاج آقا؟» شکنجه گر می گوید: «یه جوری به سرنوشتش کنجکاو شده ام. می خوام ببینم تا کجا می آد، تا کجا تحمل می کنه، می خوام ببینم این داستان سریال به کجا می کشه!» می خوام ببینم این دم و دستگاه اتاق تمشیت کارساز هس یا نه. آگه کارساز نباشه فاتحه مملکت رو باید خونند.» دستیار می گوید: «بذارین بره گم بشه حاج آقا! چیز مهمی که نداره بگه. سرهاشون تو چنگمونن. برفسش انفرادی تا اونجا پیوسه. شتر دیدی ندیدی. خودتو هم شکنجه نکن حاج آقا!» شکنجه گر نگاهی کنجکاو و پر سوء ظن به دستیارش می اندازد، و جوابی نمی دهد.

صبح، آفتاب زده، پوتین ها کنار گوش های زن بر کف راهرو می کوبند. زن بزور نیم خیز می



زن شالیکار - اوین - گلدوزی یادمانده از رفیق قهرمان سیمین

شود. نگاه تند خود را، که اثری از خواب در آن نیست، به چشم های زن نگهبان می دوزد. نگهبان دستپاچه می شود. انتظار واکنش دیگری دارد، و نه این نگاه نافذ، سرکش و سرزنش گر را. نگهبان، با همان دستپاچگی، تند تند می گوید: «چشم بندت، لعنتی، چشم بندت را بزن.» و به سرعت نخ های چشم بند را پشت سرزن گره می زند. «آماده می شی واسه بهداری!» زن نیم خیز می ماند، با پوزخندی بر لب.

زن، در راهرویی دیگر، در انتظار برده شدن به بهداری، چشم بند به چشم به دیوار تکیه داده است. دستش را می گیرند و به اتافی می برندش و کاغذی جلوش می اندازند. بازجو می گوید: «بنویس!» پس از ساعتی بر می گردد. کاغذ را بر می دارد و نگاه می کند. پاره اش می کند و کاغذ دیگری جلوش می اندازد. می گوید: «بنویس!» پس از ساعتی بار دیگر بر می گردد. کاغذ را بر می دارد، می خواند، فحش می دهد، کاغذ را پاره می کند. کاغذ دیگری جلوش می اندازد. می گوید: «بنویس!»... شکنجه گر در اتاق شکنجه منتظر است. شادی زود رس پایان کاری را در دل دارد، ختم داستان دنباله دار زن، که حس کنجکاو بی امانش برانگیخته می دارد. یک دست زن را از بالای شانه به پشت می برد. دست دیگر را دستیار از پهلو به پشت کمر زن می برد، دو میچ دست را به علت لاغر بودن زن، براحتی به هم می رسانند و دستبند می زنند. بعد با کمک دو نگهبان به زنجیری به سقف آویزان می کنند. مدت زمانی که باید بگذرد تا ریزش مهیب انسان آغاز شود، سپری می شود... هلال های خورشید کسوف زده مردمک هایش در پس پلک های متورم و قرمز پنهان می شود...

زن، به زنجیر و دستبند آویخته، در فراز است. او را پایین می آورند. زن میچاله شده است و در خود می تابد. دستیار می پرسد: «اسمش چیه این زن؟» شکنجه گر، ناراضی و در خود فرو رفته، سری تکان می دهد، و بی رغبت می گوید: «فاطمه، فاطمه. بهش سیمین می گن. فردین.» دستیار می گوید: «رهاش کن حاج آقا! برفش بند عمومی. بگذار بره حبس بکشه. ئی قدر خودتو عذاب نده، شکنجه نکن!» شکنجه گر به دستیارش خیره و ظنین نگاه می کند. می گوید: «تا آخر داستان می رم. می خوام ببینم چی می شه!»

شکنجه گر که به پایان داستان دنباله دار زن، سخت علاقه مند شده است، با کوچک ترین اشاره بازجوها، زن را چندین بار به تخت شلاق بسته است و اینک خسته و کنجکاو، توی اتاق قدم می زند و به فکر رفته است. ناگهان از اتاق بیرون می رود و همراه مردی زندانی بر می گردد. با چشم و ابرو به دستیار اشاره می کند. دستیار تند و با عجله همه گونه حرفی می زند. از مذهب و دین گرفته تا سیاست و اخلاق. از عرفان و عرفا گرفته تا سیاست های خارجی و تکنولوژی. سر آخر می گوید: «خودت را سبک کن! حرف بزن، یا بنویس! برای آرامش روحت، برای راحت جسمت، تو که چیز مهمی نداری، پس چرا با جوونیت بازی می کنی؟» زن ساکت است، پنداری با دست و پاها بسته بر تخت شلاق و چشم بند بر چشم، در خواب است، یا در اندیشه بی دور و دراز. زن ساکت است. دستیار به مرد زندانی با چشم و ابرو اشاره می کند. زندانی می گوید: «مرا می شناسی؟» زن می شناسد، اما سخن نمی

سپاس

به مناسبت انتشار دوره جدید مجله «دنیا» نامه ها و پیام های بسیاری از سازمان ها، رفقا و هواداران حزب، از ایران و سراسر جهان، به دفتر مجله رسید که نشانگر وفاداری و احساسات پاک انبوه رفقای حزبی و پایبندی آنان به آرمان های والایی است که حزب توده ایران در راه آن پیکار می کند. تحریریه «دنیا» با سپاس فراوان از همه رفقای عزیز می گوید «دنیا» پیام فرستادند، دو نمونه از پیام ها را به نشانه احترام و تشکر از همه رفقا و هواداران حزب، به چاپ می رساند:

■ ■ ■

«رفقای بسیار عزیز با شادباش های گرم و خالصانه... انتشار دوره هفتم، سال اول، شماره ۱ مجله دنیا را به تمام رفقای که در تهیه و تنظیم مقالات و سپس طبع و نشر مجله ای که با نام افتخار آمیز دکتر ارانی بزرگ قرین است نهیت می گویم. اگر ژرف بینانه به انتشار این مجله گرانبها در شرایط فروپاشی اتحاد شوروی سوسیالیستی و کشورهای سوسیالیستی مرکزی و جنوب شرقی اروپا بنگریم به خوبی درک می شود که این گام بلند در اوضاع و احوال کنونی با چه فداکاری و از خود گذشتگی هایی برداشته شده است. تنها با عشق آتشین نسبت به ملت ایران و رهایی آن از جنگال جنایتکاران و دیو سیرتان می توانست چنین اقدام مهمی جامه عمل پوشد. بدان گونه که بدرستی در مقدمه اولین شماره دوره هفتم آمده است: «نشریه دنیا از همان نخستین شماره که بیش از شش دهه از انتشار آن می گذرد در تاریخ مبارزات سیاسی و رهایی بخش میهن ما مقام ویژه ای دارد.» این شمائید که موفق شدید نگذارید شمع فروزنده ای که شخصت و چند سال قبل توسط یکی از نوابغ گیتی و از جانبازان میهن ما روشن گردید و می رفت تا موقتا به خاموشی گراید، در این شب های تیره و تاریک روشنایی بخشیدید. باشد تا فروغ «دنیا»، خفاشان شب پرست را برای همیشه کور و نابینا گرداند.»

منصور

«رفقای عزیز دنیا!

از راهی دور دست یکایک شما را می فشاریم. اگر «نامه مردم» از حیات حزب توده ایران سخن می گوید، دنیا آینه دار فراز و نشیب این حیات است. انتشار نخستین شماره دوره جدید دنیا، صفحه به صفحه، صحنه دوره تازه ای از مبارزه توده ای های نسل ارانی هاست. جوهر هر سطرش از خون رفقای نشان دارد که راه انقلاب را با راه سازش معامله نکردند. رفقای که پرپر زنان در بندهای جمهوری اسلامی بسینه راه رفتند، فرزانی که به دست پاسداران جهل و نکبت ذره ذره سوختند و قطره قطره ذوب شدند. دنیا، خار چشم نه تنها دشمنان قسم خورده حزب که از آن بیشتر خار چشم سازشکارانی است که به نام حزب توده ایران، به نام آزادی و بنام خلق، امید به اصلاح رژیم قرون وسطایی ولایت فقیه بسته اند. هنوز خون رفقای فاجعه ملی تازه است. دنیا فریاد رسای این خون هاست. و لاجرم، دنیا با ورق خوردن هر صفحه اش، از اعماق سپاهچال های شکنجه و کشتار، خون به صورت خائنان به انقلاب و زحمتکشان شتک می زند. رفقای عزیز دنیا، قلب های همه ما در یک سینه می تپد: سینه زحمتکشان. زنده باد حزب توده ایران. درود به کمیته مرکزی حزب توده ایران.»

کمیته مرکزی حزب توده ایران در آمریکا

حزب توده ایران و حقوق و آزادی های سیاسی فردی و اجتماعی

- «...» • حزب توده ایران خواهان انحلال فوری تمام ارگان ها و نهادهای سرکوبگر از جمله سپاه پاسداران، وزارت اطلاعات، کمیته های انقلاب، دادستانی انقلاب و بسیج است.
- حزب توده ایران خواهان آزادی فوری و بدون قید و شرط کلیه زندانیان سیاسی، اعلام بی درنگ بی اعتبار بودن اتهام ها و احکام دادگاه های «شرع» - اعم از نظامی و غیر نظامی - و پیگرد و محاکمه علنی شکنجه گران و مسؤولان کشتار های جمعی زندانیان سیاسی ایران است.
- حزب توده ایران حق حیات را حق طبیعی و خدشه ناپذیر انسان می داند، و خواهان لغو مجازات اعدام در قوانین جزایی کشور است.
- حزب توده ایران خواهان تضمین خدشه ناپذیر و بدون قید و شرط آزادی اندیشه، دین، بیان، قلم، مطبوعات، و حق تشکیل احزاب، جمعیت ها، اتحادیه ها و سندیکاهاى صنفی است، و از حق انتخاب شغل، محل سکونت، و حق اعتصاب و حقوق مدنی و دموکراتیک شهروندان، دفاع می کند.
- حزب توده ایران خواهان اجرای بدون قید و شرط منشور جهانی حقوق بشر و نظارت بر اجرای آن از طریق ایجاد نهاد مستقلی با شرکت نمایندگان سازمان ها، احزاب، و گروه های سیاسی و صنفی کشور است.
- تأمین حق انتخاب کردن برای کلیه افراد ۱۶ سال به بالا و حق انتخاب شدن برای کلیه افراد ۲۵ سال به بالا، صرفنظر از جنس، نژاد، مذهب، اندیشه، ملیت، سواد و شغل.
- حزب توده ایران معتقد به تضمین مشارکت واقعی سازمان های مستقل و صنفی طبقه کارگر و زحمتکشان در اداره مربوط به شرایط کار و زندگی آنان در بخش تولیدی، اداری و خدمات کشور است. بر این اساس حزب توده ایران خواهان شرکت نماینده مستقیم کارگران در مدیریت صنایع، واحدهای تولیدی کشور، وزارت خانه ها و نهادهای رسمی دولتی است...»

از برنامه حزب توده ایران، مصوب چهارمین کنگره حزب

گوید. از مسئولان تشکیلات است. مرد می گوید: «مقاومت نکن! بی فایده است. همه چیز رو شده است. همه ما خیانت کاریم. من وظیفه خود می دانم به تو بگویم که ما راه اشتباه رفته ایم...» اسباب چهره مرد به طرز غریبی آویزان است، و کلمات از دور و بر لب های بی حالتش، با کله و دست و پا شکسته سقوط می کنند. صدای ناله زن می آید. چیزی شبیه ناله و هق هق، چیزی شبیه غرش. شکنجه گر با هیجان و امید به دستیار نگاه می کند. زن با صدایی خش دار، شمرده می گوید: «ما هر دو به وظیفه مون عمل می کنیم. وظیفه تو خیانته، وظیفه من هم راز داری و وفاداریه. احتیاجی نیس که بگی چه باید بکنم. خودم به وظایفم از هر کس دیگه آشنام...»

زن را از اتاق بازجویی به اتاق شکنجه می آورند. تکیده تر شده است. پشتش اندکی خمیده است. چند تار موی سفید از زیر چادر سیاهی که بر سرش انداخته اند، بیرون زده است. در هر قدمی که بر زمین می گذارد، درد، همچون برقی سوزنده سر تا پایش را در می نوردد. شکنجه گر دستور می دهد تعدادی پتو بیاورند. زن را می خوابانند، و پتوها را روی او می اندازند و روی پتوها می نشینند. صدای شکستن چیزی می آید. شکنجه گر می گوید: «هر وقت خواستی راز داری و وفاداری ات را کنار بگذاری دستت را از زیر پتو بیرون بیاور و انگشت را بلند کن.» دقایقی می گذرد، و شاید ساعتی. کند و درد آور. دست زن با تفلای از زیر پتو بیرون می آید. انگشت اشاره اش رو به بالاست، به سقف، یا به آسمان. تبسمی بر لبان شکنجه گر می درخشد. به پایان داستان، احساس می کرد، نزدیک می شود. می گوید او را بر خیزانند. اما زن خود بر می خیزد. شکنجه گر نرم و مهربان نزدیک تر می آید، و ثانیه ها و دم ها را با لذت می چشد. می گوید: «آماده ام. آماده شنیدن. اصلا بنویسی بهتر است. خُب، حالا چی می خواهی بگویی؟» زن، که نفس بریده اش به جا می آید، می گوید: «می خواستم بگم، که داشتم خفه می شدم!»

دستیار نگاه پر معنایی به استادش می اندازد. پاسدارها زن را به سلولش بر می گردانند. شکنجه گر به دستیارش در گوشی می گوید که، او را به سلول دختر کش ببرند، و نزد او بگذارندش. روزها، هفته ها و ماهها او را در سلول دخترک چند ماهه اش نگه می دارند. زن هم در اتاق شکنجه باید دردش را قورت دهد و هم در سلول. لبخندهایی که به نازلی کوچک می زند، آمیزه غریبی است از درد و شادمانی. تکه چوبی را در یکی از معدود نوبت های هواخوری در گوشه حیاط زندان پیدا می کند. با خود به سلول می آورد. با تکه بی استخوان از ته مانده غذا، روی آن کنده کاری می کند. ساعتها و ساعتها روی آن را می کند تا با تصویری که خواهد شد، دخترکش را سرگرم کند. شاخه های درختی، با گرته بی از شاخک ها و برگ ها. و زیر آنها، با خط جسور و هماهنگ می کند:

شب
با گلوی خونین
خوانده است
دیرگاه
یک شاخه



نقاشی همراه با دست خط رفیق قهرمان سیمین

در سیاهی جنگل

به سوی نور

فریاد می کشد.

و به دخترکش نشان می دهد، و داستان آن شاخه بالنده بی که از تیره گی به سوی روشنایی خود را می کشاند، می گوید. دخترک اشاره می کند به شاخه بی از موی سپید او که از زیر چارقد سیاه بیرون زده است و در پرتو روشنایی بی جان دریچه سلول می تابد. زن، مادر، دخترک را در آغوش شکنجه دیده اش می فشرد، و می گوید: « برای تو نازلی همه اینها را تحمل می کنم. برای تو، تا در سرزمینی و جهانی بی شکنجه زندگی کنی. اول عذاب من بودی، اما حالا، گرمی بخش سلول منی، آینده امید منی.»

دستیار شکنجه گر به استادش می گوید: « اون زن توده ای بد جوری داغون شده. بیشتر اوقات توی اغماست، تب و هذیان. یه چیزهایی می گه شبیه گوریل، گالبل، گولبل... شکنجه گر می گوید: « شاید گالبله را می گوید... دستیار می گوید: « خُب، خوبه دیگه حاج آقا! اولین باره که یه اسم از دهنش بیرون می زنه. حتما از این توده ای های ارمنیه. لعنت الله، چه اسمای عجیبی. می گم حاج آقا بچه ها رو بر فسیم بیارنش اینجا، با کمک برادران ساواکی شاید ئی دفعه بتونیم ته و توی کار این زن در بیاریم...» استاد حرف شاگرد را قطع می کند، و با لبخند تمسخری که در آن رضایتی هم هست، می گوید: « مع الاسف در رفته رُم... داستان این گالبله طولانیه، اما بد نیست چیزی از آن بدانی.» استاد شمه بی در باره گالبله می گوید، و بعد اضافه می کند: « اما انصافا آن دادگاه روحانی که گالبله رو محکوم کرد حق داشت. مگه ما نمی گیم همه چیزمون از اسلامه و برای اسلامه؟ و اعلا ترین نوع

- عبدالله کوثری، انتشارات کهکشان، نسل قدیم، تهران ۱۳۷۵.
- ۲۷- «مودست پتروویچ موسورگسکی» - Modest Petrovich Mussorgsky (۱۸۳۹-۱۸۸۱)، از آثار معروف او: اپرای «بوریس گودونوف» ۱۸۶۹، و آهنگ های «شبی بر فراز کوه سنگی»، تصویرهای یک نمایشگاه» و همچنین ترانه های بسیار. آثارش دارای گونه ای زیبایی خشن و ابتدایی است.
- ۲۸- تاریخ ادبیات روسی، انتشارات توس (چاپ دوم)، ۱۳۶۷ تهران.
- ۲۶- چند گفتار در باره ادبیات، ا.و. لوناچارسکی، ترجمه ع. نوریان، انتشارات پویا، ۱۳۵۱ تهران.
- ۲۹- میخائیل لیرمونتوف M.Lermontov ۱۸۱۴-۱۸۴۱ داستان نویس و شاعر بزرگ روس، از آثار معروف: «قهرمان دوران».
- ۳۰- از کتاب: میخائیل لیرمونتوف، نوشته جان مرسرو John Mersereaus ترجمه خشایار دیهیمی، انتشارات کهکشان، نسل قلم، ۱۳۷۶ تهران.

منابع فارسی:

- ۱- تاریخ ادبیات روسی، سعید نفیسی، انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۶۷ تهران.
- ۲- تاریخ روسیه شوروی، د.پ. کالیئتسوف و گروهی دیگر از تاریخ دانان، ترجمه حشمت الله کامرانی، نشر بیگوند، ۱۳۶۱ تهران.
- ۳- فردیت خلاق نویسنده و تکامل ادبیات، میخائیل خرابچنکو، ترجمه نازی عظیمیا، انتشارات آگاه، ۱۳۶۴ تهران.
- ۴- چند گفتار در باره ادبیات، ا.و. لوناچارسکی، ترجمه ع. نوریان، انتشارات پویا، ۱۳۵۱ تهران.
- ۵- الکساندر پوشکین، تاماس شاو، ترجمه عبدالله کوثری، انتشارات کهکشان، نسل قلم، ۱۳۷۵ تهران.
- ۶- میخائیل لیرمونتوف، جان مرسرو، ترجمه خشایار دیهیمی، انتشارات کهکشان، نسل قلم، ۱۳۷۶ تهران.
- ۷- بی بی پیک، الکساندر پوشکین، ترجمه نسترن جامعی، مطبوعاتی پاینده، ۱۳۳۶ تهران.
- ۸- دختر سروان، الکساندر پوشکین، ترجمه مسکو، انتشارات پروگرس.

Dictionary of Philosophy, edited by: I. Frolov Progress Pub-lishers. Moscow 1984

۱۳- تاریخ روسیه شوروی (د. پ. کالیستوف و گروهی دیگر از تاریخ دانان» ترجمه: حشمت الله کامرانی، نشر بیگوند ۱۳۶۱، تهران.

۱۴- «جورج گوردون بایرون» G.G.Byron ۱۷۸۸-۱۸۲۴. آثار مهم او: زندانی چیلیوم Prison of Chilion ۱۸۱۶، «مازیبا» Mazeppa ۱۸۱۹، «رویای داوری» Vision of judgment ۱۸۳۲، «دون ژوان» Don Juan ۱۹۲۴. «بایرون» در سال ۱۸۲۳ برای شرکت در جنگ های استقلال یونان و یاری به آزادی خواهان، دواطلبانه به این کشور رفت و در اثنای جنگ به علت بیماری در گذشت. آثار، زندگی و مرگ «بایرون» او را به عنوان شاعر توانا، رمانتیک و آزاد خواه قرن ۱۹ اروپا معرفی می کند. مجسمه یادبود او، در میدان بزرگ «آتن» پایتخت «یونان» نصب شده است.

۱۵- کریمه ناحیه ای در جنوب روسیه، در شمال دریای سیاه.
۱۶ و ۱۷- مجله سخن، مقاله: لرمانتوف (نویسنده و شاعر روس)، ترجمه و اقتباس، عبدالحسین زرین کوب، دوره سوم، شماره ۶، هفتم دی ماه ۱۳۲۵.
۱۸- نقل از مجله «چیستا» شماره ۱۵۶ و ۱۵۶، اسفند ۱۳۷۷، فروردین ۱۳۷۸، ترجمه ابولفضل آزموده.

۱۹- فردیت خلاق نویسنده و تکامل ادبیات، «میخائیل فرانچچکو»، ترجمه نازی عظیمیا، انتشارات آگاه، تهران ۱۳۶۴.

۲۰- آناتولی واسیلی یویچ لوناچارسکی A.Lonacharsky ۱۸۷۵-۱۹۳۳، نویسنده و روزنامه نگار برجسته، نمایشنامه نویس، خطیب بزرگ، هنر شناس به نام، نخستین کمیسر آموزش و پرورش جمهوری شوروی. از آثار معروف او: «فاست Faust روسی ۱۹۰۲، «بنیادهای زیبایی شناسی اثباتی» ۱۹۰۴، «گفتگو در باره هنر» ۱۹۰۵، «وظایف سوسیال دموکراسی در مورد هنر» ۱۹۰۷، «نوشته هایی در باره ادبیات کارگری» ۱۹۱۴، «مبارزه طبقاتی در هنر» ۱۹۲۹، «لنین و مطالعات ادبی» ۱۹۳۲.

۲۱- چند گفتار در باره ادبیات، ا. و. لوناچارسکی، ترجمه ع. نوریان، انتشارات پویا (تهران)، ۱۳۵۱.

۲۲- الکساندر پوشکین، نوشته تاماس شاو J.Thomas Shaw، ترجمه عبدالله کوثری، انتشارات کهکشان، نسل قلم، چاپ اول، ۱۳۵۷ تهران.

۲۳- «کاترین کبیر» (۱۷۲۹-۱۷۹۶)، امپراتریس روسیه از ۱۷۶۲ تا ۱۷۹۶.

۲۴- ناحیه ای وسیع در روسیه، سلسله کوه هایی که از «آرک تیک» Arctic تا دریای خزر Caspian ادامه یافته است و آسیا را از اروپا جدا می سازد.

۲۵ و ۲۶- «الکساندر پوشکین»، نوشته «تاماس شاو» J.Thomas Shaw، ترجمه



دست دوزی رفیق سیمین که با نخ حوله و لباس در زندان
اوین درست شده است

اسلام هم همین اسلام ماست؟ که مرکزش ایرانیه و در مرکز ایران هم امامه؟ خُب، اظهرمن الشمسه که به نظر ما ایران اسلامی مرکز جهان و کائاته. از نظر معنوی. و همه جهان و کائات دور اون می چرخن، و نه اون دور دیگران. اون بنده خداهای دادگاه روحانیت هم همین رو می گفتن، منتهای مراتب از نظر مسیحیت. حالا این گالیله علیه ما، علیه، اون زمان که انعام الله، عوام الناس، دنبال نان و آب و گاو و گوسفندشان بودند اومد این تخم لُق رو تو دهنها شکوند که، زمین ثابت نیس و مرکز جهان هم نیس. با ئی حرف ایمان عوام الناس رو سست کرد و موجب تضعیف روحانیت شد. خُب، اگه اون زمان ما بودیم از این آدم گالیله بی درست می کردیم که تا هفت پشت مردم بلاد روم هوس گالیله شدن به مخیله شون هم راه ندن. منتهای مراتب اون بنده

خداهای دادگاه روحانیت رُم مثل ما وارد به کار نبودند. قلق یه چنین اموری دستشون نبود. هیچی، گالیله هه رو وادار به توبه کردن و بعد هم به امان خدا رهانش کردن. اون هم رفت این ور و اون ور و با پا و دست و زبون هی دایره کشید و گفت که، اما می چرخه! ما اگه بودیم، بعد از اینکه تواب می شد، از قید حیات خلاصش می کردیم تا دیگه روی زمین فساد نکنه. « دستیار، مات و مهوت به حاج آقا استادش زل می زند و بعد آهی از ته دلش می کشد و می گوید: « پس این گالیلو حاج آقا فی الواقع مفسد فی الارض بوده...»

روزی که زن را به بند عمومی بردند، پس از التیام پوسته زخم ها، دستیار به استاد می گوید: «

زودتر ره‌اش می‌کردین حاج آقا! این همه خودتونو عذاب و شکنجه نمی‌کردین...» شکنجه‌گر می‌گوید: «من قهرمان این داستان دنباله‌رو پی می‌گیرم. چی فکر می‌کنی پسر؟ بند عمومی ادامه داستان! بهت می‌گویم تا نکته بی‌رویداد داده باشم! بند عمومی ادامه داستان!»

زن در بند عمومی است. در پرتو نور کم سوی چراغ سقف، نخ‌های رنگی را بر پارچه گلدوزی کوک می‌زند. دو تپه سر سبز، شالیزاری که هنوز سوزن نخورده است، زن‌های شالیکار که روی شالیزار سوزن نخورده خم شده‌اند و نشا می‌کنند، مردی شالیکار آن سو تر، با باری بردوش. زنی شالیکار در پیش منظره گلدوزی که نشسته است و کودک موطلایی اش را شیر می‌دهد. نخ‌های رنگی که از جوراب‌ها و لته‌های کهنه بیرون کشیده شده‌اند با سرانگشتان مطمئن زن، هماهنگ و موزون، سوزن کاری می‌شوند. صدای زن آرام می‌آید، آرام و دنباله‌دار، مثل آب جاری در نهری که از چشمه می‌آید. تک سرفه‌های خشک و پهلو درد، لرزش خفیفی در انگشت‌های او می‌اندازد، و دردی سرپای اندامش را در خود می‌فشارد، و او با همه اینها دمخور شده است و کنار آمده است. به هم زنجیرش می‌گوید: «... آره، می‌گفتم عزیزم که، گالیله گفت که، خُب، آقایان! هر چه شما می‌گویید! زمین ثابت است. و آنها هم دست از سر او برداشتند. و او باز هم ثابت می‌کرد که زمین ثابت نیست و دور خورشید می‌چرخد. پدیده بی‌که در حال حاضر از بدیهی‌ترین چیزهاست. اما این آقایان، از دادگاه‌های انکیزیسیون هم بدترند.» زن، انگار که داستان می‌گوید، آرام و به آهنگی مهربان، و بی‌هراس از اینکه حرف‌هایش به گوش زندان‌بان‌ها برسد، می‌گوید: «اول ازت می‌خواهند بگویی که، آقایان، واقعیت دیگر واقعیت نیست. بعد یک قدم دیگر جلو می‌آیند و می‌گویند که، حالا خودت را نفی کن، اندیشه‌ات را نفی کن، هستی‌ات را نفی کن، و همین‌طور قدم به قدم می‌آیند جلو و تو باید قدم به قدم بروی عقب، تا آنجا که دیگر چیزی از انسان و از تو باقی نماند. می‌خواهند که، اول تک تک مان را از خودمان خالی کنند، و بعد حذف کنند، تا پایان، تا جایی که انسان بودن و چیزی به نام شرافت انسانی هم نداشته باشیم. پس باید در همان قدم اول محکم ایستاد...»

زمنستان سپری می‌شود، و درخت‌های حیاط زندان جوانه می‌زنند. شکنجه‌گر و دستیارش در اتاق شکنجه بیهوده در تلاش پایان دادن به داستان زن‌اند. زن قهرمانی نیست که نویسنده اش بدخواه سرنوشت او را رقم‌زند. زن خود داستان خود را رقم می‌زند. او را به اتاق شکنجه می‌برند، و این بار از او می‌خواهند تا به لحاظ اداری لاقول، چیزی بنویسد تا بتوانند وضع او را از ابهام و بلاتکلیفی در آورند. پیشنهادشان ظاهراً رنگی خیرخواهانه دارد، اما زن از آن بوی شگردهی زیرکانه می‌شود که به قصد تهی کردن زن از معنای خودش پیش کشیده شده است. باز سکوت طولانی خود را ادامه می‌دهد. از برون ساکت، اما از درون پر خروش و در تب و تاب، دریاوار...

نوروز با بهار می‌آید. زن با سلیقه بی‌ظریف سفره هفت‌سینی رنگین می‌آراید. شادی بی‌که نوروز برای همگان می‌آورد، مرهمی خنک‌کننده بر شراره دردهایش می‌نهد. سال نو می‌آید، و همراه آن، زن بر آن عزم است تا بر خویشتن خویش بودن خود پای بفشارد. و این، سرچشمه شادی‌هایش می‌شود.

۴- فرانسوا ولتر (Francois Voltaire) (۱۶۹۴-۱۷۷۸)، شاعر، نویسنده، فیلسوف، نمایشنامه‌نویس، تاریخ‌دان آزادی‌خواه فرانسوی، از رهبران روشنگری و عضو آکادمی فرانسه. به علت مبارزه سیاسی در زندان باستیل «پاریس» زندانی (۱۷۱۶ و ۱۷۲۶) و سپس به خاطر شعرهای سیاسی اش به انگلستان تبعید شد. آثار مشهور: نمایشنامه «اودیپ» ۱۷۱۸، «مرگ سزار» ۱۷۳۱، «تاریخ شارل دوازدهم» ۱۷۳۱، «داستان صادق» Zadig و «کاندید» ۱۷۵۹ و «نامه‌های فلسفی» ۱۷۵۹.

۵- «ژاندارک» Joan of Arc (۱۴۱۲-۱۴۳۱) قهرمان ملی فرانسه، زن مبارزی که برای نجات کشور از سلطه انگلستان، رهبری قیام مردم فرانسه را به عهده گرفت. فرانسویان ابتدا پیروز شدند. ولی به علت خیانت یکی از اطرافیان، به اسارت سپاه انگلستان درآمد و به دستور آنان، در دادگاه کلیسا شکنجه شد و سپس در ۳۰ ماه مه ۱۴۳۱، به اتهام جادوگری، در آتش زنده سوزانده شد.

۶- «ژان پل مارا» Joan Paul Marat (۱۷۴۳-۱۷۹۳) یکی از رهبران معروف انقلاب کبیر فرانسه. پس از انقلاب به عنوان نماینده کنگره ملی فرانسه، انتخاب شد. معتقد به اعمال خشونت و وحشت (ترور Terror) و به کار بردن هر چه بیشتر «گیوتین» توسط حکومت انقلابی برای اعدام مخالفان بود: «خون باید جاری شود!»، به علت بیماری پوستی، همواره در وان آب گرم به سر می‌برد. سرانجام به دست زنی از مخالفان سیاسی او، به نام «شارلوت گردوی» Charlotte Cordoy به قتل رسید.

۷- «پتر یاکوف اویچ چآدایف» P.Y.Chadyev, ۱۷۹۴-۱۸۵۶ نویسنده «نامه‌های فلسفی» که انتقادی سخت علیه تزار، سرواژ و کلیسا بود، در ۱۸۳۶ در مجله «تلسکوپ»، Telescopo، به چاپ رسید. این نوشته تند سیاسی و انتقادی، روشنفکران روسیه را سخت تحت تاثیر قرار داد. سردبیر «تلسکوپ» بازداشت و «چآدایف» به اتهام دیوانگی از طرف حکومت، روانه آسایشگاه روانی شد.

۸- این جنبش به این دلیل «دکابریست‌ها» یا «دسامبريست‌ها» نامیده شد که قیام آزادی خواهان در ۱۴ «دسامبر» ۱۸۲۵ علیه تزار روسیه آغاز شد.

۹- تاریخ روسیه شوروی «د.ب. کالیستوف و گروهی دیگر از تاریخ دانان» ترجمه حشمت‌الله کامرانی، نشر بیگوند، ۱۳۶۱ تهران.

۱۰- «میخائیل واسیلیویچ لومونوسوف» (۱۷۱۲-۱۷۶۵)، نویسنده کتاب‌های: «در باره لایه‌های زمین» و «تاریخ قدیم روسیه».

۱۱- الکساندر نیکولایویچ رادیشچف Mikhail vasilyevich lomono- sov (۱۷۴۹-۱۸۰۲) نویسنده کتاب‌های: «سفری از پترزبورگ تا مسکو» ۱۷۹۰ و «آزادی» Liberty. به خاطر کتاب «سفری از پترزبورگ تا مسکو»، از طرف حکومت تزاری، نخست محکوم به مرگ و سپس به مدت هفت سال به سبیری تبعید شد.

ایران، ده سال پس از سیاست «تعدیل اقتصادی»

بحثی پیرامون مختصات کلی سیاست
اقتصادی مردمی

کامران بهار

پیش درآمد

مبارزه مردم کشور ما بر ضد استبداد، بعد از انتخابات خرداد ۷۶ وارد مرحله نوینی گشت که در آن روند مبارزات سیاسی برای اصلاحات، با وجود نواقص و کمبودهای اساسی، در حال رشد است. اشکال مختلف جنبش های اعتراضی مردم بر ضد استبداد اقتدار گرای رژیم ولایت فقیه و انعکاس مستقیم آن در درون جناح بندی های هیئت حاکمه، روند غالب و عادی فعل و انفعالات سیاسی کشور ما است. با گذشت هر روز بسیاری از روابط، ضوابط و حتی بالاترین مراجع و نهادهای روبنایی سیاسی موجود، زیر سؤال می روند، و در این جا باید به نقش مثبت و مترقی آن نیروها و شخصیت های سیاسی، ملی، مذهبی و مطبوعاتی هوادار توسعه و ضد انحصار در این زمینه اشاره کرد. در این فرایند آنچه کمتر و حتی بندرت زیر ذره بین بحث و افشاگری قرار می گیرد، سیاست اقتصادی موجود رژیم است، البته با در نظر گرفتن زیر بنای سرمایه داری و رابطه تنگاتنگ آن با روبنای سیاسی. با در نظر گرفتن اوضاع سیاسی و بحران ساختاری اقتصادی کشور، و مخصوصا رابطه بسیار مهم و حساس بین مقولات عدالت اجتماعی - آزادی، توسعه و رشد اقتصادی مردمی، هر نیروی سیاسی جدی بی باید در باره سیاست اقتصادی کشور ما، از جنبه نظری، موضعی شفاف و مشخص داشته باشد و تا حد ممکن چارچوب کلی سیاست اقتصادی خود را ارائه دهد. هدف این نوشتار، تجزیه، تحلیل جوانب مشخص تحولات اقتصادی و سیاسی جهان و ایران و رابطه آن با سیاست «بازار آزاد - نولیبالیسم اقتصادی» رژیم جمهوری اسلامی است. در بخش پایانی این نوشتار، با در نظر گرفتن اوضاع موجود ایران و جهان و همین طور قانونمندی های عینی روابط سیاسی - اقتصادی راهبردهای جایگزین در عرصه سیاستهای اقتصادی به منظور راه رشدی مترقی و با هدف توسعه مردمی مورد بررسی قرار می

ای جماعت جلاذ آزادی!

ای جماعت جلاذ ذوق و استعداد!

قانون را بهانه می کنید و در لوای آن

زبان عدل می برید و دهان حقیقت می بندید!

اما عدل مقدس در کمینتان است

و رحم بر شما نخواهد کرد ای شیادان!

با همه سکه های زرین تان

وانخواهید رست از مکافات سنگین تان!

باز می خواهید به پشت دروغی دیگر بخزید؟

اما این بار دیگر امیدتان بر باد است،

اگر که سیلی خوفناک هم از خون پلیدتان بر پا کنید

باز هرگز نخواهید توانست پنهان دارید

خون زلال شاعر را که بیگناه بر زمین ریخت... (۳۰)

توضیحات:

- ۱- «سرواژ» یا «سرف داری» Servaj نظام اجتماعی و اقتصادی پیش از نظام سرمایه داری که اساس آن را مالکیت فئودال ها بر زمین، و استعمار دهقانان وابسته به زمین تشکیل می داد. دهقانان، چون بردگان آزاد نبودند و با زمین خرید و فروش می شدند.
- ۲- «ویساریون گرگوریویچ بلینسکی» V.G.Belinsky ۱۸۱۱-۱۸۴۷، دموکرات انقلابی روس، منتقد بزرگ ادبی و بنیانگذار زیبایی شناسی رئالیستی روس. اثر معروفش: «نامه ای به گوگول» ۱۸۴۷
- ۳- «پوبلیوس اوبیدیوس ناسو» Publius Ovidius Naso شاعر بزرگ رومی (۴۲ پیش از میلاد- ۱۷ پس از میلاد)، نویسنده آثاری مانند: «مسخ شدگان»، «اندوهگینان»، «هنر دوست داشتن»، «بی بند و بار» در سال ۸ میلادی به خاطر آزاد اندیشی و نوشته های سیاسی و انتقادی، توسط سزار روم «آگوستوس» Agutus به شهر «تومی» Tomi در کناره دریای سیاه تبعید شد و در تبعید در گذشت.

گیرد.

بازار آزاد - لیبرالیسم اقتصادی

ترجمه دقیق تر عبارت بازار آزاد (Free Market) به زبان فارسی، «بازار بی نظارت یا بدون قانون» است، که سیاست نولیبرالیسم اقتصادی پشتوانه نظری آن را تشکیل می دهد. هسته اصلی این نظریه، خواهان حذف هر چه بیشتر قوانین و ارزش های اجتماعی است که بر سر راه ظهور بازارهای نو و روند دائمی کالاگرایی ایجاد مانع می کند.

به عبارت دیگر، سرمایه داران در بازار رقابتی باید آزادانه بتوانند هر شیئی بی را و حتی رابطه و فعل و انفعالات اجتماعی را، تبدیل به کالا (اجناس و خدمات) کنند و به منظور سوداگری بفروش رسانند. در این فرایند، نه فقط کالا، بلکه تمامی عوامل تولید (نیروی کار انسانی، زمین و سرمایه) باید در رقابت کامل (بدون نظارت قانون و دولت) بفروش رسند. هواداران اقتصاد آزاد مدعی اند که، این «رقابت» سرسخت تنها عامل کلیدی است که در راه پایین نگاهداشتن قیمت عوامل تولید و انگیزه بهینه سازی و رشد نرخ سود عمل خواهد کرد. پایین نگاهداشتن و تنزل دایمی قیمت نیروی کار (بخوان در آمد زحمتکشان)، به عنوان اصلی ترین عامل تولید، مهم ترین عنصر اقتصادی مبتنی بر «بازار آزاد» را تشکیل می دهد. در اقتصاد بازار آزاد نوسان قیمت ها، تغییرات در سطح عرضه و تقاضا، و مخصوصاً عدم ثبات مشاغل و سطح درآمد زحمتکشان، از عناصر لازم در تخصیص عوامل تولید است، که در آن، حرکت سرمایه از زمینه بی به زمینه دیگر مکانیسم اصلی آن بحساب می آید. دقیقاً بدین دلیل، اقتصاد بازار از نظر روبنای سیاسی خواهان کوچک سازی نقش نظارت دولت است. البته اقتصاد بازار آزاد، از نظر سیاسی، در عرصه بازار کار و سیستم توزیع مصراً خواهان دخالت دولت به منظور تدوین و اجرای قوانین دولتی محدود کننده خواست های مادی زحمتکشان و محو حقوق سیاسی آنان است. با گسترش هر چه بیشتر سیاست های اقتصادی بر پایه نولیبرالیسم، وظیفه اصلی اقتصادی - سیاسی دولت در چارچوب تنظیم «بازار کار انعطاف پذیر» خلاصه می شود. نکته دیگر اینکه، اجرای چنین سیاست هایی مقابله مستقیم با حقوق زحمتکشان را اجتناب ناپذیر می سازد.

از نظر اجتماعی و ارزشی، این نظریه با تکیه بر عباراتی همچون «آزادی»، «بازار آزاد» و «اقتصاد آزاد»، و تلفیق مبتذل و فریب کارانه این عبارات با مقوله بسیار مهم اجتماعی «آزادی فردی»، فردگرایی معمول بورژوازی، در نظام سرمایه داری را به عنوان تنها ارزش و ذهنیت طبیعی و غریزی پذیرفتنی تبلیغ و تقدیس می کند. جمله معروف مارگارت تاچر، نخست وزیر انگلستان در دهه هشتاد، در دوران اوج تبلیغ نولیبرالیسم اقتصادی، نماد روشنی از چنین نظریه بی است: «چیزی به عنوان اجتماع وجود ندارد، بلکه فقط انسانها هستند که به صورت انفرادی زندگی می کنند.»

البته وجود و تداوم «بازار آزاد» ناب، مقوله بی است دست نیافتنی، زیرا در آن نقش،

شده و او را با شتاب در بوریا پیچیده اند و خدا از تقصیر من بگذرد، مانند سگی می برند.»

«بزرگ ترین شاعر روسیه را چنین به خاک سپردند!» (۲۸)

واپسین لحظه ها

«اگر نگاهی گذرا بر آثار پوشکین بیفکنیم، نخستین چیزی که متاثرمان می کند، عبارتست از آزادی، روشن بینی و جوانی بی حد و حصر. گویی موسیقی «موتسارت» را می شنویم، یا انگار که قلم موی «رافائل» روی بوم حرکات تند می کند و تصاویر هارمونیک را نقش می زند... در خون او جوانی ملتی نو پا و شب تاریک سرنوشت تلخ تاریخی ملتی عظیم و سترگ موج می زند که داشت اندک اندک خود را از زیر پوشش رژیم زندان مانند نیکلای اول بیرون می کشید. آینده او همان سالیان اندک زندگی اش و پایان اسف بار حیاتش و حتی شهرت زوال ناپذیرش نبود... پوشکین، بهار روسیه بود، پوشکین، صبحدم روسیه بود...» (۲۹)

به راستی شاعر «بهار» و «صبحدم»، در آن واپسین لحظه های زندگی، به چه می اندیشید؟ به بردگانی که چون اسبان بارکش، زمین های اربابی را شخم می زدند، یا به یارانی که بر چوبه های دار، می رقصیدند، یا به آزادی و بهاران آینده؟ شاید هم در ورای خاطره های دور، دایه اش را می دید که با گیسوان سپید، چون دوران کودکی، قصه گویش بود، و شاعر همچنان که سوار بر اسب سیاهش رو به سوی مرگ می تاخت، آخرین ترانه را زیر لب زمزمه می کرد:

آه دایه، دایه، دلم تنگ است

خواب از چشمانم گریخته دایه، اینجا نفس در سینه سنگین است

بگشای پنجره را و در کنارم بنشین!

دلم تنگ است

بگذار، از روزگاران قدیم سخن گوئیم...

دایه...

«لرموتوف» (۳۰) شاعر بزرگ آزادی خواه روس، در شعرش به نام «مرگ شاعر»، تزار روسیه را به عنوان قاتل «پوشکین» محکوم کرد. به همین سبب به دستور حکومت، نخست او را به عنوان دیوانگی به آسایشگاه روانی فرستادند و سپس در ۲۵ فوریه ۱۸۳۷ به قفقاز تبعیدش کردند. او نیز مانند «پوشکین» در توطئه ای طراحی شده از سوی «نیکلای اول» در دوئل کشته شد. او در شعر «مرگ شاعر» گفت:

نرسیده است، بر سرگورش نیاید. نخستین اجرا: «سن پترزبورگ» ۱۸۹۹. اجرای بعدی: «تئاتر هنر مسکو» ۱۹۱۹.

• ۳. برخی از آثاری که به شکل اپرا و باله، آفریده شده است:
- باله: «روسلان و لیومیلا»، آهنگ ساز: «گلو ش کوفسکی (Glushkovsky)» (۱۸۲۱)

- اپرا: «روسلان و لیومیلا» آهنگ ساز «میخائیل گلینکا» (M. Glinka ۱۸۴۲)

- «یوگنی اُنه گین» و «بی بی پیک» آهنگ ساز:

: پتر چایکوفسکی «P. Tchaikovsky ۱۸۷۹ و ۱۸۹۰».

- «کولی ها» و «همان سنگی» آهنگ ساز:

«سرژی راخمانینوف» (S.Rachmaninov) در ۱۸۹۲ و ۱۸۷۲.

- «موتسارت و سالی بیری» آهنگ ساز:

«ریسکی کورساکوف» (N.Rimsky-Korsakovi) ۱۸۹۸.

توطئه: مرگ در می زند

ماموران مخفی، به «پترزبورگ» گزارش داده بودند که «پوشکین» آشکارا، نه تنها به مقامات نظامی و حکومتی، بلکه به تزار نیز در مجامع، توهین می کند. سرانجام با توطئه «نیکلای اول»، در دولتی از پیش طراحی شده، میان پوشکین و «بارون ژرژ آنتز - هیکن» (George d, Anthes- Heckern)، مهاجر فرانسوی که با دربار در ارتباط بود - و شهرت داشت که با ناتالیا گنچاروف (Natalia Goncharov)، همسر زیبای پوشکین روابط عاشقانه دارد - در ۲۷ ژانویه ۱۸۳۷ زخمی مهلک برداشت و در ۲۹ ژانویه، در ۳۷ سالگی، دیده از جهان فرو بست. تزار در هراس از واکنش ملت روس، مرگ پوشکین را یک فاجعه ملی اعلام کرد، ولی دستور داد در نشریه ها، خبر مرگ شاعر، باید بسیار ساده، فشرده و عادی، گزارش شود. حتی نویسندگانی که نوشته بودند: «آفتاب شهر ما غروب کرد» یا «پوشکین در اوج شهرت خود مرد»، بازخواست شدند.

در کنار خانه یی که پوشکین در آن جان سپرده بود، ازدحام مردمی که برای وداع با پیکر شاعر محبوبشان، گرد آمده بودند، همچون دریایی خروشان موج می زد. نه تنها دانشجویان دانشگاه ها، نویسندگان و هنرمندان، بلکه مردم عادی و زحمتکش نیز جامه سوگواری پوشیده بودند. شبانه پنهانی تابوت را به همراهی یکی از دوستان خانوادگی، خدمتکار «پوشکین» و یک افسر ژاندارمیری، بر یک کالسکه کهنه، در میان بوریا - مانند جنایت کارانی که می خواهند نهانی جنایتی انجام دهند - جاداده بودند و به ایالت «میخائیلو وسکوبه» زادگاه شاعر، برای به خاک سپردن، در صومعه «اسویاتوگورسک» (Sviatogorsk) حمل کردند. از کسی پرسیده شد، چه خبر است؟ جواب داد: گویا «پوشکین» نامی است که کشته

عملکرد و مخصوصا تحول سیاسی و اجتماعی توده ها، بحساب نمی آید. در صورتی که تاریخ بشری و واقعیات عینی روز به ما می آموزد که، تضاد آشتی ناپذیر میان کار اجتماعی و سرمایه خصوصی، هیچ گاه اجازه نخواهد داد که تمامی فعل و انفعالات جامعه در اختیار سرمایه و سوداگری در آید.

«بازار آزاد» از نظر تاریخی از ارکان تشکیل دهنده نظام سرمایه داری است، و اجرای مدل اقتصادی مبتنی بر آن عواقب اسفناک و فاجعه باری برای زحمتکشان در گوشه و کنار جهان به همراه داشته است. از نظر تاریخی، اقتصاد بازار آزاد مبتنی بر پایه لیبرالیسم اقتصادی، در نظر اکثر کارشناسان و سیاست گذاران سرمایه داری، حداقل تا اوایل دهه هفتاد قرن بیستم میلادی یک روش اقتصادی شکست خورده ارزیابی می شده است. در دهه هفتاد، بروز بحرانهای اقتصادی در اکثر کشورهای پیشرفته سرمایه داری، بتدریج منجر به تضعیف پایه های نظری روش اقتصادی «کینز» و مدافعان سیاسی آن گشت.

مدل اقتصادی «کینز» دخالت و عمل مستقیم دولت در بازار عوامل تولید (کار، سرمایه و زمین - مواد اولیه) را تا حد رشد سرمایه داری دولتی، به منظور تنظیم کل عرضه و تقاضا (Demand Management) و کنترل سطح تورم و حجم بیکاری، تجویز می کرد. این سیاست اقتصادی، در شرایط وجود پایه صنعتی قوی و مخصوصا با وجود نظام امپریالیستی (نواستعماری)، به عنوان تضمین کننده بسیار ارزان مواد اولیه، توانست رشد اقتصادی چشمگیر، سرمایه گذاری و تولید در سطح بالا را، با تورم پایین و کنترل حجم بیکاران، نصیب معدود کشورهای سرمایه داری پیشرفته کند. ولی، دو دهه ۵۰ و ۶۰ قرن بیستم میلادی، با رشد آگاهی، تشکل و سازمان یافتگی سیاسی توده های زحمتکش (کشورهای غربی سرمایه داری) با هدف دستیابی به خواسته های اقتصادی - اجتماعی، در مجموع، باعث بالا رفتن دائمی قیمت نیروی کار انسانی در این کشورها شد. همزمان با این فرایند رشد و پیروزی جنبش های رهایی بخش ملی در سطح جهانی، و الحاق بسیاری از کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره به جرگه کشورهای در حال رشد صادر کننده و مصرف کننده مواد اولیه، به علاوه رشد سریع اقتصادی کشورهای سوسیالیستی، در مجموع، باعث افزایش تقاضا و مصرف مواد خام در سطح جهانی گردید. در اوایل دهه هفتاد میلادی، برآیند کلی فشارهای تورمی باعث متزلزل شدن کنترل کشورهای پیشرفته بر قیمت کار انسانی و مواد خام گشت، و برای اولین بار، بعد از جنگ جهانی دوم، در بسیاری از کشورهای غربی درصد تورم و نرخ رشد بیکاری همزمان، روبه فزونی گذاشت. انواع و اقسام اقدامات اقتصادی دولتی در تغییر عرضه و تقاضا، حجم سرمایه گذاری و پایین نگاهداشتن سطح عمومی درآمدها (روشهای معمول در مدل «کینز»)، تغییر اساسی، در اوضاع ایجاد نکرد، و این روند کاملا بر خلاف پیش بینی های نظری کینز بود. بسیاری از عوامل اقتصادی و سیاسی دیگر، مانند افزایش قیمت نفت به وسیله اوپک، عکس العمل زحمتکشان در کشورهای غربی در مقابل فشارهای

«پوشکین» و تناتر

«پوشکین» همواره در تلاش و جستجو برای بنیاد تناتر ملی بر اساس درون مایه های فولکوریک روسیه بود. آثار شعری او بر تناتر و زبان ادبی روسیه، نفوذی بسیار نهاده است. «شکسپیر» و «مولیر» از نمایشنامه نویسان مورد ستایش او، و تاثیر گذار بر آثار نمایشی او بودند. بر مبنای بسیاری از نوشته های او، آهنگ سازان معروف جهان «باله» و «اپرا» ساخته اند.

نمایشنامه ها:

- «بوریس گودونوف» (۱۸۲۵) - در این نمایشنامه، «پوشکین» زندگی «گودونوف» را از زمان انتخاب او به عنوان تزار روسیه در ۱۵۹۸ تا هنگام مرگش در سال ۱۶۰۵، تصویر می کند. «پوشکین» در شخصیت «بوریس گودونوف» پایان غم انگیز خود پرستی و جاه طلبی فردی را که مصالح مردم را نادیده می گیرد و با توسل به هرگونه اعمال غیر انسانی، به هدف های خود می رسد، نشان می دهد. واقع گرایی او در این اثر، به شکل ویژه ای از انسان گرایی تاکید دارد که با جستجوی راه های رهایی انسان، از تمامی شکل های بی عدالتی اجتماعی، پیوند استوار دارد.

«پوشکین» در «بوریس گودونوف» آگاهانه «اصل شکسپیری شخصیت پردازی و ساختار دراماتیک را به کار گرفت و پیروی از وحدت زمان، مکان و ماجرا و نیز - چنان که خود اشاره کرده - وحدت چهارم، یعنی وحدت سبک را کنار نهاد. (۲۵) این نمایشنامه بر خلاف «مکبث» (Macbeth) (شکسپیر)، نمایشنامه بی است در باره بلند پروازی های یک دودمان نه یک فرد. (۲۶) آهنگ ساز معروف روس «موسورگسکی» (۲۷) بر اساس این نمایشنامه اپرای زیبایی تصنیف کرده است.

- چهار تراژدی کوچک ۱۸۲۰:

الف: «شهبسوار آزمند» - با تاثیر پذیری از نمایشنامه «حسیس» نوشته «مولیر» نمایشنامه نویس بزرگ فرانسوی.

ب: «موتسارت و سالی بری» (Mozar and Salieri) در باره زندگی «موتسارت» آهنگ ساز بزرگ اتریشی، و «سالی بری» آهنگ سازی که از روی حسادت «موتسارت» با زهر، به قتل می رساند. نخستین اجرا: «سن پترزبورگ» ۱۹۳۲

پ: «مهمان سنگی» - «پوشکین» با تاثیر پذیری از اپرای «دون ژوان» اثر «موتسارت» این نمایشنامه را با برداشتی دیگر از داستان و شخصیت «دون ژوان» نوشته است. نخستین اجرا: ۱۸۴۷ - اجرای بعدی: «تئاتر هنر مسکو» در سال ۱۹۱۵

ت: «جشن به روزگار طاعون» - در باره دختری که در لحظه های مرگ، از دلدارش می خواهد، که اگر از طاعون بمیرد، سوگند یاد کند تا زمانی که خطر بیماری طاعون به پایان

اقتصادی (اعتصاب های وسیع) و تزلزل و سقوط بسیاری از ارزهای ملی و غیره که خارج از حیطه این نوشتار است، باعث بروز بحرانهای متعدد وسیع، دهه هفتاد گشت. نیروهای سیاسی راستگرا، و کارشناسان اقتصادی معتقد به نولیبرالیسم اقتصادی، و در صدر آنها کسانی مانند فردریک فراریبن، اعمال نظارت و دخالت و نقش محوری دولت در اقتصاد، و نیز رشد خواسته های مادی زحمتکشان را از عوامل و مقصرین اصلی بحرانها عنوان کردند. و بامطرح کردن دوباره «لیبرالیسم اقتصادی»، به تدریج هواداران این مدل «اقتصادی-سیاسی» «ابتکار عمل را به دست گرفتند، و در دو دهه ۸۰ و ۹۰ میلادی، و تا بحال، ترویج و تحمیل سیاست نولیبرالیسم اقتصادی - بازار آزاد - به عنوان هسته اصلی سیاست سرمایه داری جهانی، به رهبری آمریکا، به الگوی اقتصادی غالب «نظام سرمایه داری» تبدیل شده است. قابل توجه است که، مشخصات اصلی نولیبرالیسم - اقتصادی، برخلاف ادعای «آزاد شدن» فعالیت های اقتصادی، انحصاری شدن بیشتر، گسترش شرکت های فراملی قدرتمند و تصاحب کردن و کنترل انحصاری بر دستاوردهای فن آوری مدرن توسط معدود کشورهای اصلی سرمایه داری است.

اقتصاد بازار آزاد - نولیبرالیسم اقتصادی

در سالهای اخیر، تعاریف مختلفی از این دو مقوله شده است، که بررسی آنها خارج از حوصله این نوشتار است. ولی وجه مشترک استدلالات مبلغین و هواداران نولیبرالیسم پیرامون «جهانی شدن» و «یا نظام نوین اقتصادی جهان» را می توان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱. جهانی شدن به عنوان یگانه راه تکاملی موجود در مقابل تمامی بشریت است، که بنا به مقتضیات و منطق با شرایط، به صورت خود جوش (جهانی و محلی) و به دلیل پیشرفت فن آوری نوین (برای مثال اینترنت)، پا به عرصه وجود گذاشته است و صرفاً پدیده ای است اقتصادی که به صورت طبیعی فعل و انفعالات اقتصادی انسانها را به یکدیگر وابسته می سازد.

۲. جهانی شدن و اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد، الگویی است که در تمام کشورهای جهان، بدون در نظر گرفتن روند رشد اقتصادی و سیاسی - اجتماعی، به عنوان تنها وسیله ممکن برای پیشرفت، می تواند و باید مورد استفاده قرار گیرد.

۳. هر نوع دگر اندیشی در مقابل این برداشت ها، تفکری مارکسیستی، کهنه پرستی و انحراف از واقعیات تلقی می شود، و در انتها برای انطباق و جا گرفتن در این مرحله از تکامل جهان، به هر صورت به تمام عواقب منفی آن باید تن در داد و، این امری است اجباری و اجتناب ناپذیر.

البته واقعیات عینی جهان، توخالی بودن این ادعاها را اثبات کرده است، تا آنجا که

عصری که «پوشکین» در آن هیچ آرامشی نمی یافت، رنج می کشید، رویای سفر به خارجه را در سر می پرورد. عصری که تاروپود استبداد، جامعه یی بی روح، روابط ادبی نفرت آور آن و ... «پوشکین» را دچار مرگ کرد.» (۲۱)

«پوشکین» به جز شعر روایی «داستانی» که یکی از جنبه های قدرت ادبی اوست، و شعرهای عاشقانه، آثاری با ارزش در زمینه: داستان نویسی (به نثر)، و نمایشنامه نویسی نیز آفریده است.

داستان های نوشته به «نثر»:

■ «ماجراهای مرحوم ایوان پتروویچ بلکین»، مجموعه یی است از داستان های: «شلیک»، «کولاک»، «رئیس چاپارخانه»، «مامور تدفین» و «دختر خانم روستایی».

■ «بی بی بیگ» ۱۸۳۳ «رمز آمیزترین و بحث انگیزترین و ژرف ترین داستان منثور پوشکین» (۲۲) ماجرای یک افسر روسی است که به دنبال کشف راز ورق های بازی از یک کنتس «جادوگر» است و با مرگ اسرارآمیز کنتس و دیوانگی افسر، داستان پایان می یابد.

■ رمان «دختر سروان» (۱۸۳۳-۱۸۳۶) رمانی تاریخی، در باره قیام «پوگاچف». «پوشکین» برای نوشتن دو اثر در باره «امیلیان پوگاچف» (Emilian Puga- chuv) که بر ضد «کاترین کبیر» (۲۲) (Cathrine) ملکه روسیه، سر به شورش برداشته بود، در سال ۱۸۳۳ به زادگاه «پوگاچف» در «اورال» (۲۴) (Urals) رفت. حاصل این سفر عبارت بود، از:

۱. «تاریخ پوگاچف» (۱۸۳۲).

۲. «دختر سروان» (۱۸۳۶). داستان این رمان در زمان شورش «پوگاچف» سال های ۱۷۷۲-۱۷۷۵، رخ می دهد. «پوگاچف» قزاقی از اهالی «دُن» (Don) بود. شورش او با پشتیبانی دهقانان تقویت شد. چندین بار از زندان گریخت. در سال ۱۷۷۳ خود را، امپراتور «پتر سوم» تزار روسیه، که همسرش «کاترین» پس از قتل پنهانی او به سلطنت رسیده بود، خواند. قزاق ها، سرف های فراری و کارگران در «اورال» نیز به صفوف شورشیان پیوستند. بسیاری از سرزمین ها، آزاد شد، ولی سرانجام به علت تفرقه ملی و عدم یکپارچگی نیروهای شورشی، «پوگاچف» شکست خورد. همراه بسیاری از بارانش دستگیر و در دهم ژانویه ۱۷۷۵، اعدام شد. با وجود شکست، این قیام بدون ثمر نماند. با تداوم جنبش های مردمی، تاریخ در نیمه اول قرن نوزدهم، شاهد زوال نظام خودکامه فئودالی و «سرواژ» در روسیه گردید.

دیگر بسیاری از کارشناسان و سیاست گذاران، حتی در کشورهای غربی، این نظم نوین را فاقد ثبات و غیر قابل پیش بینی تعریف می کنند. همین طور، در سال های اخیر، عکس العمل دولتها، و مخصوصاً توده های زحمتکش کشورهایی که مستقیماً قربانی این نظم شده اند، رو به فزونی است.

ولی متأسفانه باید انتظار داشت که این نظم موجود، یعنی جهانی شدن، به شکل وضعیتی بر ضد منافع زحمتکشان، مخصوصاً در کشورهای جهان سوم، برای مدت نسبتاً طولانی بی هژمونی خود را حفظ کند. آنچه که قابل توجه است این است که، این مقولات و با پدیده ها در مجموع خود، در چارچوب به اصطلاح «جهانی شدن»، نه تنها در یک پدیده صرفاً اقتصادی فن آورانانه خلاصه نمی شوند، بلکه ارتباط تنگاتنگی با مناسبات سیاسی- اقتصادی جوامع دارند. واقعیت این است که، در در دهه گذشته، سیاست گذاران و دولت ها، مخصوصاً در کشورهای غربی و همین طور، کشورهای در حال رشد، دانسته و بنا به تجویز و یا تحمیل مطابق نسخه های نهاد هایی مانند صندوق جهانی پول به خصوصی سازی گسترده، کوچک سازی توانایی سیاسی- اقتصادی دولت، و در مجموع میدان عمل وسیع دادن به سرمایه کلان دست زده اند، که در کل، نظم نوین جهانی کنونی را به ارمغان آورده است.

بنابراین، ما در این جا با یک پدیده خارق العاده که جبراً و بدون دخالت انسان ها ظهور کرده است، روبه رو نیستیم و بیهوده وانمود کردن مبارزه، و تلاش در مقابل جهانی شدن - بازار آزاد قسمتی از سیاست و تبلیغات ایدئولوژیکی عمال و هواداران این نظم جهانی است. بدین سان شناخت دقیق تر این مقولات و محملهای سازنده «جهانی شدن»، تنها با بررسی آنها از زاویه دید اقتصاد-سیاسی امکان پذیر است، و آنچه که در کشور ما بندرت انجام می شود همین تجزیه و تحلیل علمی این مقولات با در نظر گرفتن منافع واقعی توده های زحمتکش، است. در مقابل چنین نیازی به بررسی علمی، در حال حاضر، در چارچوب سیاست های اقتصادی جمهوری اسلامی، مقولاتی نظیر «بازار آزاد»، ضرورت «آزادی سرمایه جایگزینی در جهانی شدن» و جز اینها، با ذکر جنبه های ذهنی، غیر واقعی و مخصوصاً نامربوط به کشورهای جهان سوم (مانند ایران) ورد زبان شماری از کارشناسان اقتصادی و سیاست گذاران ریز و درشت رژیم ولایت فقیه گشته است. متأسفانه حتی در مواردی، با الگو پردازی ناقص و بی مورد از جوامع پیشرفته سرمایه داری، وجود اقتصاد بازار آزاد را پیش در آمد شرط توسعه سیاسی قلمداد می کنند و این در بهترین حالت نا آگاهی و در بدترین حالت سوءاستفاده

از روند توسعه سیاسی در پیاده کردن سیاست های اقتصادی به نفع سرمایه داری کلان و سود جو است.

همان طور که قبلاً اشاره شد، ترجمه واقعی و صحیح تر عبارت «بازار آزاد» (Free Market) به زبان فارسی «بازار بی نظارت یا بدون قانون» است. یعنی آن پارچوب اقتصادی - سیاسی بی که نه فقط قوانین و نیروهای فعال بازار (عرضه و تقاضا، رقابت، حرکت سرمایه از زمینه های کم سود به زمینه های پرسود و جز اینها) را تماماً در راستای سوداگری بدون اعمال هیچ گونه قوانین بازدارنده ای در مقابل انباشت و رشد سرمایه، بلکه تمامی فعل و انفعالات جامعه (اقتصادی-سیاسی-اجتماعی) را نیز مستقیماً تحت الشعاع و کنترل قرار می دهد. در شکل جا افتاده و قدرتمند این سیستم، می توان از اقتصاد کشور آمریکا مخصوصاً در دو دهه گذشته نام برد، که با تکیه بر سیاست تاریخی و جهانی امپریالیستی توانسته است به رشد اقتصادی بی قابل ملاحظه، و البته توسعه اقتصادی - اجتماعی پایین و ناموزون، دست یابد. از اقتصاد اغلب کشورهای آمریکای مرکزی و جنوبی، و همچنین اقتصاد روسیه در دهسال بعد از فروپاشی شوروی، می توان به عنوان نمونه های بارز شکست خورده الگوی «بازار آزاد-نولیبرالیسم اقتصادی» نام برد. بسیاری از این کشورها، و نمونه های بسیار دیگر از کشورهای در حال رشد، با تجویز نسخه های صندوق بین المللی پول و فشار کشورهای سرمایه داری پیشرفته تر نه فقط به رشد و توسعه اقتصادی دست نیافته اند، بلکه از نظر سیاسی و اجتماعی تحولی بسیار کند و حتی در بسیاری مواقع عقب گرد داشته اند. به جرئت می توان گفت که به غیر از شماری از کشورهای پیشرفته سرمایه داری، هیچ کشور در حال رشدی را نمی توان یافت که بر پایه سیاست نولیبرالیسم اقتصادی توانسته باشد به توسعه اقتصادی و حتی رشد باثباتی رسیده باشد. ولی آنچه که به شکل عام و قانونمند در این کشورها عمل کرده است همانا ثروت اندوزی عظیم یک قشر قلیل به قیمت گسترش فقر اقتصادی برای اکثریت عظیم و عقب گرد فاحش و بی ثباتی در روبنای سیاسی است. کشورهایی همچون برزیل و شیلی، با گذشت بیش از دو دهه گسترش سرمایه داری در پارچوب «بازار آزاد»، دارای پایین ترین سطح در آمد در آمریکای جنوبی اند و برزیل از مقروض ترین کشورهای جهان به شمار می آید و دیگر کشورهای آمریکای جنوبی نیز که در آنها سیاست بازار آزاد اعمال شده است دارای اقتصادی ورشکسته و مقروض همراه با فقر فراگیرند. این کشورها از نظر روبنای سیاسی دارای حکومتهایی شبه دموکراتیک به همراه قشر اندک الیگارشی قدرتمند اند. در روسیه، تجویز نسخه «بازار آزاد» به وسیله کارشناسان آمریکایی و روسی، به مدت ده سال، تمامی جامعه روسیه را در عرصه های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی به عقب برده و این کشور را دچار بحران عظیمی کرده است. سیاست نولیبرالیسم اقتصادی که پشتوانه نظری اقتصاد بازار آزاد است، خواهان فروپاشی قوانین و ارزش های اجتماعی بی است که بر سر راه ظهور بازارهای نوین و روند

کم سو می شود،

این حکمت دروغین نیز سوسو می زند

و سوخته می شود.

زنده باد خورشید،

آری، سیاهی زدوده می شود!

و تو، ای خورشید مقدس،

بسوزان!

که پلیدی سترده می شود. (۱۸)

پوشکین در سال ۱۸۲۷ به خاطر شعری با عنوان «در عمق معادن سیبری» که به یادبود مبارزه و مرگ قهرمانانه «دکابریست ها» سروده بود، باز هم تحت تعقیب پلیس تزاری قرار گرفت. بازتاب ناآرامی او را در این دوران در شعر «سوگواری در جاده» ۱۸۲۹ می توان یافت.

در شعر «خبر بدشگون» ۱۸۲۹، دوران خفقان و سانسور شدید، پس از سرکوب قیام را با توانایی تصویر می کند. شعر چنین آغاز می شود:
بر فراز سرم، ابرهای تاریک سهمگین
دگر باره بال های سیاه برگشوده اند.

دیگر نوشته های «پوشکین»

«بلینسکی» می نویسد: «پوشکین یکی از آن پدیده های همواره زنده و پویایی است که با مرگ جسمی نویسنده از میان نمی روند، بلکه در وجدان جامعه همچنان و همواره می بالند و می گسترند.» (۱۹)

بزرگ ترین جسارت و تهور «پوشکین» تهور در ابداع و آفرینش است، آنگاه که اندیشه هنرمندانه، طرحی گسترده را در بر می گیرد.

آثار او نمونه درخشانی است از هماهنگی و هم سازی، زیبایی شناسی و اندیشه. جایگاه «پوشکین» در فرهنگ و ادب روس، همسان با «شکسپیر» در انگلستان و «گوته» در آلمان است. به گفته «لونا چارسکی» (Lunacharsky) (۲۰). پوشکین نخستین نماینده میلیاردها مردم نسل های مختلف بود که زندگی و هستی را می ستایند. او نخستین بیانگر واقعی این ستایش بود. مشکل می توان عصری دلگیرتر از عصر «پوشکین» سراغ کرد.

روایی «نولین» (Nolin) و بسیاری از شعرهای عاشقانه اش را نوشت. در این نوشته های تازه اش، تحولی به سوی واقع گرایی (رنالیسم) پیدا شد.

قیام و شکست قیام «دکابریست ها»

«الکساندر اول» تزار روسیه، هنگام مسافرت به «کریمه» (Crimea) (۱۵) در ۱۹ نوامبر ۱۸۲۵ درگذشت. «دکابریست ها» در ۱۴ دسامبر ۱۸۲۵، که برای مراسم سوگند تاج گذاری سلطنت «نیکلای اول» تعیین شده بود، قیام کردند. این قیام قهرمانانه، با شکست روبه رو گردید و با خشونت سرکوب شد. «پوشکین» در تبعید دوم بود که خبر این فاجعه را شنید.

به دستور تزار جدید «نیکلای اول»، برای قیام کنندگان دادگاه ویژه انقلابیون تشکیل شد. دادگاه در ژوئن ۱۸۲۶ به کار خود پایان داد. در بامداد ۱۳ ژوئیه ۱۸۲۶ پنج انقلابی به دار آویخته شدند، سی و پنج تن تیرباران و هشتاد تن به تبعید با اعمال شاقه محکوم و به سیبری فرستاده شدند. از این یکصد و بیست تن، تنها دوازده تن بیش از سی و چهار سال داشتند. تعدادی در حدود ۳۷۶ تن از افسران «دکابریست»، خلع درجه و به جبهه جنگ قفقاز اعزام شدند.

اگرچه این قیام با خشونت سبانه سرکوب شد، ولی آتش توپ و تفنگ هایی که در روز قیام، میدان «پتروبورگ» را روشن ساخت، نسل نوینی از روشنفکران انقلابی پدید آورد که کارهای جهان را با نگاهی دقیق و انتقادی می نگرستند. «بلینسکی» می نویسد: «آیندگان وحشت بی پایان و فاجعه دردناک زندگی ما را در خواهند یافت و باز خواهند شناخت.» (۱۶). در میان به دار آویخته شدگان و اعدام شدگان و به تبعید فرستاده شدگان، از دوستان نزدیک و همکلاسی های «پوشکین» نیز بودند. کسانی مانند: کلنل «پستل» (Colonel Pavel Pestel) و «ری لیو» (Ryleav) شاعر آزادی خواه. هنگامی که کلنل «پستل» این رهبر انقلابی و برجسته «دکابریست ها» را به دار می آویختند، طناب دار پاره شد. «پستیل» با طنزی گزنده فریاد زد: «این چه مملکتی است که دار زدن را هم نمی دانند!» (۱۷)

پوشکین که طراحی چیره دست بود، صحنه به دار آویختن پنج رهبر «دکابریست ها» را، با طرحی گویا و خاطره انگیز به تصویر در آورده است. او دیگر هرگز نتوانست خاطره یاران از دست رفته خود را، از یاد ببرد و این خاطره تا پایان زندگی با او بود.

آنگاه که پیه سوز،

در برابر طلوع روشنایی سپیده دم،

کالاگرایی و مصرف گرایی قرار می گیرند. به عبارت دیگر، سرمایه داران، در بازار رقابتی، باید آزادانه بتوانند هر شیئی، هر رابطه یی بین انسان ها و هر فعل و انفعال اجتماعی را تبدیل به کالا (اجناس و خدمات) بکنند و در راستای سوداگری بفروش برسانند. هسته اصلی و استدلال این تئوری مدعی است که در این فرایند تولید و عرضه دائمی کالا، تمامی عوامل تولید، مخصوصا نیروی کار انسانی با کمترین نظارت قانونی در رقابت، و پایین ترین قیمت در دسترس سرمایه دار قرار گیرد.

روشن است که اساس این نظریه، مسأله نوینی نیست، بلکه کار پایه تعاریف کلاسیک خود نظام سرمایه داری است. همین طور، سعی در پایین نگاهداشتن قیمت عوامل تولید در سطح مدیریت کلان اقتصادی، یعنی مهار نرخ تورم به همراه بالا بردن حجم سرمایه گذاری و تولید نیز مسأله نوینی نیست. کشورهای پیشرفته سرمایه داری، در چند دهه گذشته، با تکیه بر سیاست امپریالیستی، توانسته اند در پایین نگاهداشتن قیمت عامل تولید مواد اولیه نسبتا موفق باشند. آنچه که نولیبرالیسم اقتصادی، در اشاعه بازار آزاد، با حمله همه جانبه به منافع زحمتکشان دنبال می کند همان پایین نگاهداشتن دستمزد عامل تولید - نیروی کار انسانی - است. این عملکرد هم، در نظام سرمایه داری مسأله نوینی نیست و ریشه آن همانا تضاد آشتی ناپذیر بین منافع تولید کنندگان ثروت (زحمتکشان) و مالکیت خصوصی این ثروت (سرمایه داران) است. ولی سیاست و عملکرد منسجم نولیبرالیسم اقتصادی، به همراه کارزار ایدئولوژیک بر ضد زحمتکشان، مخصوصا در قالب «جهانی شدن» را باید تغییر کمی و کیفی دانست.

اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد، وجود نوسان قیمت ها، تغییرات در سطح عرضه و تقاضا، و مخصوصا عدم ثبات مشاغل و سطح در آمد زحمتکشان را عناصر لازم در فرایند تصمیم گیری و حرکت سرمایه از زمینه یی به زمینه دیگر، و یا تغییر اندازه سرمایه گذاری می داند. دقیقا بدین دلیل، نولیبرالیسم اقتصادی از نظر روبنای سیاسی خواهان «کوچک کردن» نقش دولت به عنوان تصمیم گیرنده و ناظر قوانین است. البته همین اقتصاد بازار بی نظارت، برای حفظ منافع خود خواهان دخالت دولت در راستای تدوین و اجرای قوانین دولتی محدود کننده خواست های مادی و مخصوصا تحدید حقوق سیاسی زحمتکشان، از جمله، حق تشکل در اتحادیه های صنفی مستقل است.

در نظام بازار آزاد، یکی از وظایف اصلی دولت تنظیم و تداوم بازار کار انعطاف پذیری است که در آن زحمتکشان در رقابت سخت با یکدیگر قیمت نیروی کار انسانی را دائما پایین بیاورند و در مقابل، ساعات کار بیشتری در اختیار سرمایه داران قرار دهند. بنا بر این بوضوح می توان به ریشه محورهای سیاست اقتصادی کنونی جمهوری اسلامی، یعنی «بازار رقابتی، آزادی اقتصادی، کوچک سازی دولت» و جز اینها پی برد. آنچه که به عنوان «امنیت سرمایه»، بدون توضیح واقعی آن مکررا مطرح می شود، گذشته از مسائل فنی (مانند قوانین قضایی ابتدایی و مسئله بیمه و غیره) چیزی نیست غیر از

تضمین شرایطی که نولیبرالیسم خواهان است و در بالا به آنها اشاره شد.

درک و شناخت صحیح اثرات و عواقب سیاسی اجتماعی این سیاست اقتصادی بر نیروهایی که در راه توسعه سیاسی و اجتماعی کشور مبارزه می کنند بسیار مهم است. این مرور اجمالی بر برخی تحولات مشخص اقتصادی-سیاسی، در تاریخ معاصر سرمایه داری، در چارچوب نولیبرالیسم اقتصادی (اقتصاد آزاد - بازار آزاد) نشان دهنده یک نتیجه گیری مهم کلیدی است که با وجود تغییرات فاحش نظام سرمایه داری و بروز پدیده جهانی شدن، ماهیت استثماری و عملکرد آن در سطح جهانی، به صورت امپریالیستی و با سمت گیری بارز به نفع سرمایه داری کشورهای پیشرفته صنعتی کاملاً پا بر جا مانده است. این نکته در بررسی روند کنونی تحولات اقتصادی و سیاسی کشورمان مخصوصاً با در نظر داشتن این واقعیت که رژیم ولایت فقیه پایه گذاری و پیشبرد نظام بازار آزاد متکی به سیاست نولیبرالیسم اقتصادی را راه برون رفت از منجلاب بحران اقتصادی و حفظ منافع خود می داند، بسیار مهم است زیرا بسیاری از نیروهای اپوزیسیون سابق چپ، و برخی از اصلاح طلبان و مدافعان جبهه دوم خرداد، در تحلیل ها و اظهار نظرها خود به اشتباه نولیبرالیسم اقتصادی، بازار آزاد و جهانی شدن را مقولاتی نوین، منفصل از گذشته و مخصوصاً خارج از عملکرد و حتی وجود سرمایه داری جهانی می دانند.

برای مثال، حمید رضا جلالی پور، از مدافعان توسعه سیاسی، در کتاب «پس از دوم خرداد» در توضیح برخورد و جهان بینی اقتصادی روزنامه نشاط درمورد مسأله نظام بین المللی، آن را ترکیب بغرنجی از «متغیرهای مهمی چون مرز شناسی نظام اقتصادی جهانی مبتنی بر بازار آزاد که نظام مسلط اقتصادی بشمار می رود...» می داند که «همه از شکل گیری اوضاع جدیدی در سطح جهانی حکایت می کنند. از این رو برای تحلیل نظام بین المللی از توسل به تحلیل های مارکسیستی- ارتدوکسی، متکی بر تعارض و اختلاف و تقابل را [که] متأسفانه در سطح نخبگان جامعه ما ریشه دار است، باید اجتناب کرد. برابر این تحلیل ارتدوکسی از نظام بین المللی، دوپدیده استعمار و امپریالیسم با پدیده اقتصاد جهانی که مبتنی بر بازار آزاد و ناشی از روند و بعد جهانی نوسازی در دوران جدید است مخلوط می شود و نظام بین المللی به اساس الگوی امپریالیسم اقتصاد- سیاسی تحلیل می گردد...» (کتاب پس از دوم خرداد، صفحه ۲۸۵). و در ادامه گفته می شود که محور «اقتصاد تولیدی و صنعتی در ظل یک نظام «آزاد رقابتی مبتنی بر بازار آزاد منظور نداشت.» (همانجا، صفحه ۲۵۱)

هر چند در بسیاری از مقالات این کتاب دقت و ظرافت جلالی پور در موشکافی جزئیات مسائل جامعه شناسی و دموکراسی جامعه مدنی در مقابل جهل عریان رقبای انحصار گرای او را می توان دید ولی در تشریح مسائل اقتصادی و پدیده جهانی شدن، و آن چیزی که به نام اقتصاد جهانی، فرامرزی بودن فن آوری عنوان می شود تحلیلی است بسیار

توهین به تزار و کلیسا را یافته بود.

تبعید

«پوشکین» در سال ۱۸۱۸، بخشی از شعر داستانی خود به نام «روسلان و لیودمیلا» (Roslan- Lyudmila) را در انجمن ادبی- سیاسی «آرزا ماس» خواند و مورد توجه بسیار شاعران و نویسندگان این انجمن قرار گرفت. انتشار این اثر در سال ۱۸۲۰، به عنوان حادثه یی مهم در ادبیات روس، به شمار می آید. چند ماه پیش از انتشار «روسلان و لیودمیلا»، حکومت تزاری ناخشنود از شعرهای تند سیاسی «پوشکین»، در ششم ماه مه ۱۸۲۰، او را به مدت چهار سال، زیر نظر پلیس تزاری، از «پیتربورگ» به جنوب روسیه، در کنار دریای سیاه - شهر «یکاترینا سلاو» (Yekaterinaslave) تبعید کرد. تبعید او هم زمان با دوران نضج «رمانتیسیم» بود.

«پوشکین» با مطالعه آثار «بایرون» (Byron) (۱۴) شاعر بزرگ انگلیسی، تحت تاثیر افکار «رومانتیسیت» ها قرار گرفته بود. شعر مرثیه وار «پوشکین» با عنوان «گوی جواهر نشان روز مرده است» که در راه رفتن به تبعید سروده بود، فصل نوینی در زندگی او گشود. در این شعر، او خود را به عنوان شاعری که در جستجوی برداشت ها و تصورات نوینی از هنر زمانه است، نشان داد. آوای رسای آزادی، که از درون مایه های بنیادین «رمانتیسیم» در آن دوران بود و در سرتاسر شرق اروپا طنین افکن شده بود و آزادی خواهان روسیه را نیز، برانگیخته بود، در «پوشکین» کشش و جاذبه ویژه ای به وجود آورد. این جاذبه، همراه با جاذبه ادبی مکتب شعری «بایرون» - بایرونیسیم - (Byronism) و با الهام از شعرهایی که «بایرون» با الهام از افسانه های شرقی سروده بود، بیان خود را، در سلسله افسانه های جنوبی «پوشکین» مانند شعرهای: «زندانی قفقاز»، ۱۸۲۱، «برادران راهزن»، ۱۸۲۲، «فواره باغچه سرا» ۱۸۲۳ و «کولی ها» ۱۸۲۴، یافت.

پوشکین در این تبعید نیز با چند تن از رهبران «دکابریست ها» و محافل سیاسی مخفی آنان، آشنا شد و شعرهای انقلابی خود را در محافل پنهانی آنان می خواند. دستنویس شعرهای او، بین «دکابریست ها» و دانشجویان انقلابی، دست به دست می گشت.

تبعید دوباره

پوشکین پس از بازگشت از تبعید در سال ۱۸۲۴، دیگر بار در همین سال، به اتهام نزاع با فرماندار کل «اودسا» (Odessa) و انتشار شعرهای «زندانی قفقاز»، «فواره باغچه سرا» و کشف نامه یی از او، به جرم الحاد، توهین به کلیسا و تزار، از خدمت دولت اخراج شد و زیر نظارت پلیس تزاری، به شمال روسیه، ایالت «میخائیلوسکی»، به مدت دو سال - از سال ۱۸۲۴ تا ۱۸۲۶ - تبعید شد.

در این تبعیدگاه، نمایشنامه «بوریس گودونوف» (Boris Godunov) ۱۸۲۵ و شعر

این جنبش را گروهی از افسران جوان روس و روشنفکرانی که بیشترشان به طبقه اشراف وابسته بودند، رهبری می کردند. این افسران جوان که به دنبال شکست «نابلئون» در سال های ۱۸۱۳-۱۸۱۵ همراه با ارتش روس تا فرانسه پیش رانده بودند، با اندیشه های آزادی خواهانه اروپاییان که نشأت گرفته از انقلاب کبیر فرانسه بود، آشنا شدند، و نگران از مشاهده ورطه هولناک فقر و بی خانمانی مردم تحت ستم روسیه، به مبارزه با تزار روسیه برخاستند. (۹)

سازمان مخفی «دکابریست ها» در سال ۱۸۱۶، با هدف تشکیل حکومت انقلابی موقت، تجدید ساختار سیستم سیاسی- اجتماعی روسیه و آزادی دهقانان وابسته به زمین، بنیان گذارده شد. «دکابریست ها» فرزندان راستین سال ۱۸۱۲- جنگ های آزادی خواهانه ملت روس علیه «نابلئون»- هستند. «دکابریست ها» تحت تاثیر افکار «لومونوسوف» (۱۰) (Lomonosov)، بنیان گذار فلسفه ماتریالیستی روسیه، و «رادیشچف» (Radishchov) (۱۱) فیلسوف ماتریالیست و پدر افکار انقلابی روسیه، و فلاسفه ماتریالیست فرانسه بودند. فلسفه «دکابریست ها» در زمان خود، مترقی بود، ولی با «متافیزیک» آمیخته بود. به مسایل اجتماعی از دیدگاه «ایده آلیستی» می نگریستند، و به قیام توده ها، باور نداشتند. این جنبش در دموکرات های انقلابی روس تاثیری ژرف گذارد. «لنین» برای سنت های جمهوری خواهانه ای که توسط «دکابریست ها» در اندیشه سیاسی- اجتماعی مردم روسیه نفوذ کرده بود، اهمیت زیادی قایل است. (۱۲)

تفتیش عقاید

«الکساندر اول» تزار روسیه، برای جلوگیری از گسترش افکار مترقی، سیستم سانسور شدید و آموزش مذهبی واپس گرایانه ای در کشور برقرار کرده بود. طبق برنامه بی که در سال ۱۸۲۰ به دانشگاه «غازان» داده شده بود، ریاضیات می بایست همزمان با مذهب، تدریس می شد. به استادان گفته شده بود که در کلاس ها، توضیح دهند: «کلیسای مقدس، از ازمته قدیم، مثلث را نماد خداوند، به عنوان مهندس اعظم قرار داده است.» (۱۳) استادان مخالف با چنین تاریک اندیشی، از دانشگاه اخراج می شدند. «کونیتسین» (A. P. Ku-nitsyn) استاد «پوشکین»، نیز از زمره اخراج شدگان بود.

«پوشکین» با شهامت و بی پروایی، سیاهی و خفقان زمانه را در شعرهایش، تصویر می کرد. اثر شاعرانه او به نام «آزادی» که در هجده سالگی سروده بود، و ترانه «نوئل»- افسانه برای کودکان- به شکل آوازهای انتقادی قرن هجده فرانسه، و شعراو به نام «به چآدایف» ۱۸۱۸ که یکی از بهترین شعرهای اوست، همچنین شعر مرثیه وار «دهکده»، فریادی آشکار بر ضد خودکامگی، ستم بردگی، و ستایشی از آزادی و رهایی انسان بود. حکومت، حتی در شعرهای عاشقانه او، مانند: «یوگنی اُنه گین» و «کلاغ ها بر روی صلیب»

سبک از یک سری مقولات و پدیده های بسیار مهم که متاسفانه مطابق معمول بسیاری از مقالات و بحث های این چینی از توضیح دقیق عملکرد جهانی شدن بازار آزاد و غیره طفره می رود، و توضیح داده نمی شود که چرا این نظام تا به این حد یک جانبه به نفع معدود کشورها، و اقلیتی در جهان عمل کرده و می کند.

و اما پیرامون ماهیت و عملکرد امپریالیستی سرمایه داری جهانی، به هر حال، در جواب آقای جلابی پور باید گفت آنچه را به آن اشاره می شود استنتاجی است متکی بر واقعیات و با در نظر گرفتن بهم پیوستگی پدیده ها و مقولات اقتصادی و سیاسی، که اثر متقابل آنها بر یکدیگر را در یک فرایند متصل تکامل تاریخ معاصر و وضع کنونی نظام سرمایه داری و جهان نشان می دهد. بر خورد ما مسلماً برخوردی است مارکسیستی (یا بهتر بگوییم دیالکتیکی) مبتنی بر اقتصاد سیاسی، ولی آنچه در اینجا مهم است، درجه نزدیکی آن با واقعیت در مورد نولیبرالیسم اقتصادی، بازار آزاد، جهانی شدن و صحت نتیجه گیری های آن است.

پدیده جهانی شدن

اعمال گسترده اشکال و درجات مختلف سیاست نولیبرالیسم- بازار آزاد، در بسیاری از کشورهای عمده پیشرفته سرمایه داری و برخی کشورهای در حال رشد، منجر به بعضی تغییرات ساختاری در شکل و عملکرد سرمایه داری جهانی شده است. آن چیزی که به جهانی شدن معروف گشته است، عملاً یعنی آزادی حرکت هر چه بیشتر سرمایه فراملی در بهره برداری از نیروی کار انسانی ارزان فارغ از قوانین ناظر بر حقوق زحمتکشانش، و مواد اولیه ارزان.

جنبه دیگر «جهانی شدن»، تشدید روند دائمی کالاگرایی، مصرف گرایی، درهم آمیختگی سرمایه های مالی و به هم پیوستگی بازار های مالی-ارزی در یک بازار تقریباً بدون قانون و نظارت جهانی است. حرکت آزاد کالاها، و مخصوصاً سرمایه، بدون توجه به عواقب اقتصادی- اجتماعی و ملی آن با استفاده از فن آوری نوین در سطح جهانی، به همراه اقتدار سیاسی و اقتصادی شرکت های فراملی و رشد انحصارهای غول پیکر به هدف سوداگری هرچه بیشتر، از ارکان بنیادی «جهانی شدن» یعنی این شکل نوین سرمایه داری جهانی است.

باید توجه داشت که از نظر مضمون، تغییر عمده ای در سرشت نظام سرمایه داری جهانی رخ نداده است، و این شکل نوین به اصطلاح «جهانی شدن»، بر خلاف ادعای مبلغین آن و تعاریف خوش باورانه، نه تنها به هم پیوستگی سالم (عادلانه) اقتصادی و پیوند سیاسی بین خلقها را به همراه نداشته، بلکه بر عکس سیر صعودی فقر و اوج گیری اختلاف های ملی، مذهبی، و مرکزیت و تسلط سیاسی اقتصادی هر چه بیشتر سرمایه داری جهانی را، به

سرکردگی آمریکا، به همراه داشته است.

در واقع، آنچه که به شکل متساوی و موزون در جهان، و مخصوصا در کشورهای در حال رشد گسترش می یابد حیطه عملکرد نا عادلانه و ضد منافع زحمتکشان نظام سرمایه داری است که عواقب منفی مشترک و گسترده آن را می توان بدروستی «جهانی شدن» نامید. بنا بر گزارش سازمان جهانی کار (سپتامبر ۱۹۹۸)، یک میلیارد انسان در سر تا سر جهان بیکارند یعنی یک سوم نیروی کار جهانی. عواقب وحشتناک ضد انسانی و جهانگیر این شکل نوین سرمایه داری را می توان در گزارش عمران انسانی سازمان ملل متحد (۱۹۹۸) مشاهده کرد: «با وجود سیر صعودی تولید و مصرف، مخصوصا در کشورهای صنعتی پیشرفته، جمعیت ۴/۴ میلیاردی کشورهای در حال رشد از ابتدایی ترین اصول بهداشتی محرومند و یک سوم آنها بدون آب آشامیدنی اند و یک پنجم از گرسنگی رنج می برند.» این گزارش به منظور ارائه معیاری برای مقایسه گوشزد می کند که «جمع نقدینگی ۲۲۵ تن ثروتمندترین اشخاص در جهان، بیش از یک تریلیون (هزار میلیارد) دلار است، و این معادل کل دارایی ۴۷ درصد فقیرترین انسانهای جهان است و دارایی متعلق به سه نفر از ثروتمندترین آنها، به تنهایی، بیش از کل در آمد ناخالص ملی ۴۸ کشور از عقب مانده ترین کشورهای جهان است.» به عنوان پیشنهاد برای بهبود وضع انسان ها در سطح جهانی، این گزارش ادامه می دهد: «با مبلغ ۴۰ میلیارد دلار، یعنی کمتر از فقط ۴ درصد ثروت این ۲۲۵ شخص ثروتمند، می توان در تمامی جهان ابتدایی ترین احتیاجات آموزشی، پزشکی، بهداشتی، تغذیه و آب آشامیدنی تمامی بشریت را بر آورده ساخت.»

این آمار تکان دهنده نشان دهنده این واقعیت است که در اکثر کشورهای در حال رشد، قشر بسیار قلیلی با ثروت عظیم در کنار این توده عظیم فقیر زندگی می کنند و نیز این واقعیت که قسمت بسیار عمده ثروت جهان و مخصوصا کنترل سرمایه های عظیم مالی در جهان، در دست عده بی قلیل و شرکت های فراملی قرار دارد، و در معدود کشورهای پیشرفته سرمایه داری شدیداً متمرکز است، دیگر جای شکی باقی نمی گذارد که ماهیت جهانی شدن در ساختار «بازار آزاد» در سطح محلی طبقاتی و در سطح جهانی انحصارگرایانه و امپریالیستی است. و با سمت گیری بارز در جهت منافع کشورهای عمده سرمایه داری و شرکت های فراملی است (یک پنجم کشور های صنعتی ۸۴/۷ درصد تولید ناخالص و ۸۴/۲ درصد تجارت جهانی را در دست خود دارند).

بنابراین، بر خلاف ادعای مبلغین «جهانی شدن»، و نیز آنانی که خوش باورانه «جهانی شدن» را به منزله یک «دهکده جهانی» می بینند و یا چارچوب و هسته آن را در پیشرفت علم و فن آوری خلاصه می کنند، «جهانی شدن» مقوله بی است اقتصادی - سیاسی که استفاده از فن آوری (اطلاعاتی - مخابراتی، مانند اینترنت) تنها یکی از اجزاء سازنده لازم آن برای گسترش و تداوم اهداف سرمایه داری جهانی است.

در زمانی بسیار کوتاه مورد توجه و تحسین شاعران و ادیبان سرشناسی مانند «گاوریل - درژاوین» (Gavril Derzhavin) (۱۷۴۳-۱۸۱۶) قرار گرفت. «پوشکین» در دوران دبیرستان به مطالعه ادبیات کلاسیک لاتین، مانند نوشته های «اُوید» (۳) (Ovid) و آثار نویسندگان فرانسوی به ویژه «ولتر» (۴) پرداخت. نخستین اثرش، منظومه «دوشیزه اورلئان» در باره «ژاندارک» (۵) قهرمان آزادی خواه فرانسوی، در نشریه دستنویس دبیرستان منتشر شد.

از همان دوران، روحیه بی عصیانگر داشت و دیگر شاگردان را نیز به عصیان علیه خشونت ها و سخت گیری های مسئولان دبیرستان تشویق می کرد. در میان آموزگاران فرانسوی، برادر «مارا» (۶) (Marat) انقلابی معروف فرانسوی، در دوران انقلاب کبیر فرانسه - که با نامی مستعار تدریس می کرد - در ایجاد روحیه آزادی خواهی و گرایش های سیاسی «پوشکین» تأثیری بسیار داشت.

در این سال ها، «پوشکین» با افسرانی که در پادگان «تسار سکویه سلو» خدمت می کردند و دارای افکاری انقلابی بودند - و به وسیله آنان - با نشریه های سیاسی مخفی، آشنا شد.

در ۱۸ سالگی (۱۸۱۶) با متفکر و سیاستمدار مشهور روس «چاآدایف» (Chaadayev) (۷) در یکی از محافل ادبی (انجمن آرزاماس) (Arzamas)، که در ارتباط با روشنفکران آزادی خواه بود، ملاقات کرد و به عضویت انجمن پذیرفته شد. این آشنایی تا پایان زندگی اش، ادامه یافت. «پوشکین» در ژوئن سال ۱۸۱۷ دبیرستان را به پایان رساند، و در «پترزبورگ» به استخدام اداره روابط خارجی روسیه (وزارت خارجه) در آمد.

«پوشکین» و جنبش انقلابی «دکابریست ها» یا «دسابریست ها» (۸)

اروپا در واپسین سال های قرن هجدهم، با بحران نظام فئودالی، شاهد گذار دوران فئودالیسم، به دوران سرمایه داری بود. در انگلستان انقلاب صنعتی رخ داد و در فرانسه، آلمان، پروس، اتریش و دیگر کشورهای اروپا، اعتراض های آزادی خواهانه، بر ضد حکومت های استبدادی، شیوه زندگی فئودالی و کلیسای کاتولیک، شدت گرفت. انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹)، اوج چنین اعتراضی بود.

«پوشکین» در دوران آشوب جنگ های «ناپلئون» امپراتور فرانسه، اشغال شهر «مسکو» و سپس شکست و عقب نشینی ارتش فرانسه از خاک روسیه، به بلوغ معنوی رسید. یعنی هنگامی که، احساسات میهن دوستانه مردم روسیه، علیه اشغالگران در سال ۱۸۱۲، و همچنین ایدئولوژی در حال تحول «دکابریست ها» (Decembrists) اوج می گرفت.

نویسندگان فرانسوی و دیگر نویسندگان، بلکه آموخته های او، از دایه سالخورده اش «آرینا- رودیونوونا (Arina Rodionovna)، از خانواده دهقانان وابسته به زمین (سرف (Serf) بود» (۱)

«پوشکین» با شنیدن ترانه ها، افسانه های فولکلوریک و داستان های ملی و حماسی کهن روس که دایه اش برای او روایت می کرد، با زیبایی های زبان غنی روس، و با ماجراهای پر نشیب و فراز شخصیت های افسانه ای و واقعی دور و نزدیک سرزمینش، آشنا شد. او همچنین آموخت که از سبک پر تجمل و متصنع شاعران گذشته روس، دوری گزیند و به زبان روزمره مردم نزدیک شود.

سال ها بعد، که «پوشکین» به شهر «میخائیلووسکویه» (Mikhailovkoye) تبعید شده بود، «آرینا» در ملک مادری «پوشکین» در همین شهر، در تمامی دو سال تبعید باز هم قصه گوی او بود.

عشق و احساس ژرف «الکساندر» به دایه سالخورده اش، در داستان شعر گونه «یوگنی آنه گین» (Eugene onegin)، چنین بیان می شود:

تمامی روز را اسب می راندم

و شباهنگام به افسانه های دایه ام گوش فرا می دادم

تو او را یکبار دیده ای.

در انگار من، او یگانه دوست است

تنها، هنگامی که با اویم، دلتنگ نیستم.

به دلیل همین آشنایی با زبان و فولکلور ملت روس، نه تنها با صوت و موسیقی کلام- که ترجمه شعرهایش را به زبانی دیگر، دشوار می سازد- بلکه از دیدگاه معنایی و محتوایی نیز- بدون اینکه آثارش نامفهوم، مبهم و پیچیده بماند- توانست شاهکارهایی جاودانی، سرشار از احساس لطیف و ناب، و اندیشه ژرف و درخشان، بیافریند. به گفته «بلینسکی» (۲): «او (پوشکین)، تمامی جان و زندگی، تمامی روح، عشق، احساس، دیدگاه ها و ایده آل های خود را در آن «یوگنی آنه گین» جاری کرد.»

دوران دبیرستان

در دوازده سالگی به دبیرستان «تسار سکویه- سلو» (Tsarskoeselo) که از مراکز آموزشی ممتاز، و ویژه فرزندان اشراف بود - خارج از شهر «پترزبورگ» (St.Petersburg) - فرستاده شد. از همان دوران، استعداد خود را در شاعری بروز داد و

به عبارت دیگر، «جهانی شدن» یعنی تحت سلطه قرار دادن فعالیت های اقتصادی و سیاسی کشورهای جهان، با ترویج و تحمیل وسیع تر و عمیق تر سیاست اقتصادی «نولیبرالیسم اقتصادی - بازار آزاد» به نفع قشر بسیار قلیل صاحبان سرمایه های فراملی، سرمایه های کلان محلی و عمال ریز و درشت آن در سطح جهانی. شکل «جهانی شدن» و «نولیبرالیسم اقتصادی - بازار آزاد» در کشورما، تعدیل اقتصادی و سیاست های کنونی موسوم به نوسازی اقتصادی است. اعمال قدرت کشورهای امپریالیستی از طریق نهادهای بین المللی مانند صندوق جهانی پول (IMF) و سازمان تجارت جهانی (WTO)، و تدوین قراردادهای کاملاً یک طرفه مانند گات (GATT)، ام.آ.آی (MAI) (اگر موفق می شد) و اعمال زورگویی سیاسی - نظامی حتی از طریق سازمان ملل متحد نشان دهنده واقعیت موجود و ماهیت اصلی این شکل نوین سرمایه داری جهانی است. در این میان با اطمینان و استناد به آمار موجود می توان گفت که، مقوله جهانی شدن، هیچ ربطی به منافع جمعی و جهانی میلیاردها مردم ندارد بلکه عملکرد بیش از یک دهه ای آن در حال حاضر شکاف های طبقاتی بی عمیق و درگیری های ملی گسترده ای را به ارمغان آورده است. وزنه اصلی بحرانهای اقتصادی، سیاسی و نظامی عموماً بر دوش خلقی های کشورهای در حال رشد سنگینی می کند، و در عمل، این جهانی شدن به انحراف کساننده و مسدود کننده روند پیشرفت و توسعه قسمت عظیم بشر است. بنا به گزارش سازمان جهانی کار (ILO) سطح بیکاری در جهان، در سال ۱۹۹۴، از ۸۰۰ میلیون انسان به یک میلیارد نفر در سال ۱۹۹۸ رسید. مهمتر آنکه بر طبق همین گزارش نرخ رشد بیکاری در سال ۱۹۹۸ در سر تا سر جهان در حال رشد بوده است. این گزارش همچنین یاد آوری می کند که بسیاری از مشاغل موجود به شکل نیمه شاغل (Under-employed) هستند. به عبارت دیگر درآمد بسیار پایینی است و سطح زندگی واقعی برای میلیارد ها انسان در حال تنزل است. بنابراین خوش بینی های بی پایه در مورد «کارآفرینی» رژیم ولایت فقیه در صورت پیوستن آن به سرمایه داری جهانی، را باید در کنار این واقعیات موجود «جهانی شدن» در مد نظر قرار داد.

رسیدن به این نتیجه گیری غلط در مورد یک جانبه و امپریالیستی نبودن ماهیت پدیده «جهانی شدن» در این تحلیل ها، عموماً به دلیل عدم توجه به هم پیوستگی مقولات و پدیده های کلیدی و روند تغییرات تکاملی و پیوسته آنها است. نباید میان تغییرات شکل مضمون و ماهیت مضمون دچار اشتباه شد. همین طور تغییرات و اشکال نوین در خلاء ایجاد نمی شوند و مقولات و پدیده ها را باید در حرکت آنها مورد بررسی قرار داد. برای مثال برای رفع شک در باره ادامه ماهیت ناعادلانه و امپریالیستی در مجموعه نظام اقتصادی جهان کنونی می توان به آمار تاریخی رجوع کرد: «متوسط نسبت در آمد سرانه میان کشورهای ثروتمند و فقیر در اوایل قرن نوزدهم «۳ بر ۱» و در شروع قرن بیستم



ای آزادی! تنها تویی که پوشکین در این زمانه باژگونه در جستجوی تست و با ایمانی تمام در پیشگاهت سر تعظیم فرود می آورد. پیش در آمد شعر «زندانی قفقاز»،

سروده پوشکین

خون شاعر...

الکساندر پوشکین:

دموکرات انقلابی

و بزرگترین شاعر

روس

رکن الدین خسروی

الکساندر سرگه یه ویچ پوشکین (Alexander Sergeyevich Pushkin)، به تاریخ بیست و ششم ماه مه ۱۷۹۹، در شهر مسکو در خاندانی سرشناس، از اشراف قدیمی - ولی ورشکسته و بی چیز - زاده شد.

از سوی مادر، نسبت او به «ابراهیم هانیبال» (Ibrahim Hannibal) سردار سیاه پوست حبشی «پتر کبیر» امپراتور روسیه می رسید. «الکساندر» بنا بر عرف و عادت اشراف آن زمان که به زبان و ادبیات فرانسه گرایش شدیدی داشتند، دوران دبستان را در خانه نزد آموزگاران فرانسوی به پایان رساند. از همان اوان کودکی، شوری بی پایان به کتاب خواندن داشت. بیشترین وقتش را در کتابخانه عظیم پدر، که گنجینه بی از آثار نویسندگان قرن هفدهم و هجدهم فرانسه بود، می گذراند.

ولی آنچه بیشترین تاثیر را در او گذاشت و در حقیقت زمینه ساز آفرینش های هنری و ادبی او، به عنوان شاعر بزرگ ملی و نویسنده بی توانا، شد نه تنها خواندن نوشته های

«۱۰ بر ۱» و حالا بیش از یک دهه «جهانی شدن»، با شروع قرن بیست و یکم، این نسبت به «۶۰ بر ۱» رسیده است» (روزنامه فاینشال تایمز) درک صحیح از موقعیت جهانی برای نیروهای توسعه طلب کشور ما در مقابل شعارهای پوچ «ضد غربی» نیروهای اقتدارگرا بسیار ضرور است.

تحولات اقتصادی - سیاسی بعد از انقلاب

در تحلیل و شناسایی موقعیت کنونی اقتصاد کشور ما در کنار نولیبرالیسم اقتصادی - جهانی شدن، و واماندگی رژیم ولایت فقیه در حل، یا حتی تخفیف بحران اقتصادی و همینطور سمت گیری کامل جمهوری اسلامی و بعضی از کارشناسان اقتصادی در انتخاب نولیبرالیسم اقتصادی (بازار بی نظارت) به عنوان نوش دارو و تنها راه برون رفت از بحران بسیار وخیم اقتصادی و سیاسی، لازم است حداقل با یک نگاه اجمالی جوانب عمده و مشخص عملکرد اقتصادی - سیاسی، رژیم از دو دهه بعد از انقلاب را مورد نظر قرار دهیم. زیرا از این راه می توان به رابطه بین تغییرات روبنای سیاسی و زیر بنای اقتصادی در این دو دهه پی برد و در تجزیه تحلیل اقتصادی - سیاسی مسائل و تحولات کلیدی سیاسی و اقتصادی اکنون از آن بهره جست.

■ الف - شاخص اساسی اقتصادی سیاسی دوران اولیه انقلاب را باید تغییرات کیفی در ترکیب سرمایه داری ایران دانست. در این تحولات انقلابی، سرمایه داری وابسته، که پایگاه عمده رژیم شاه را تشکیل می داد، مواضع سیاسی خود را در رأس حاکمیت از دست داد. در مقابل سرمایه داری تجارتي به لحاظ روابط گسترده خود به عنوان نزدیک ترین گروه به روحانیان (مخصوصاً قشر فوقانی آن) یکی از برندگان تحولات و تغییرات در سرمایه داری ایران شد و تا کنون به برکت تصاحب مرحله به مرحله قدرت سیاسی و انحصاری کردن آن عمده ترین نیرو در ترکیب حاکمیت رژیم ولایت فقیه است. رهبران انقلاب و مخصوصاً شخص خمینی از شروع انقلاب و در دوران اولیه بدلیل جو انقلابی و خواسته های مادی توده ها بسیاری از گفتمان ها و دیدگاه های اقتصادی نیروهای مترقی چپ و مخصوصاً خواسته ها و طرح های حزب ما را بقرض گرفتند و برخی اقدامات اولیه پس از انقلاب مانند ملی کردن سرمایه های بزرگ، بندج و غیره را باید ناشی از این روند دانست. عدم تعهد و خواست بسیاری از دست اندر کاران اولین دولت بعد از انقلاب در پیش برد انقلاب به مرحله اقتصادی - اجتماعی و مخصوصاً برخورد فرصت طلبانه و انحصارگرایانه و فارغ از منطق رهبری انقلاب در آن دوران به مسائل زیر بنای اقتصادی (مانند ملی کردن) بر اساس توانایی و احتیاجات کشورما، در عمل نه فقط نتایج لازم در زیر بنای اقتصادی را ببار نیاورد، بلکه در چارچوب انحصاری و اقتدارگرایانه مذهبیون تحولات پایه ای برای رشد بورژوازی بوروکراتیک سود جو و فاسد به عنوان یکی از عوامل قدرتمند ساختار سیاسی کشور ایجاد

برنامه حزب توده ایران و سرمایه جهانی

«... با یک بررسی گذرا از اوضاع جهان، روشن می شود که ارزیابی لنین از روند حرکت سرمایه داری به سمت انحصاری شدن، چقدر دقیق و منطبق بر واقعیات است. تمرکز بیش از ۱/۳ از کل دارایی مولد خصوصی جهان در دست تنها صد شرکت فراملی، که بیش از دو هزار میلیارد دلار سرمایه گذاری در کشورهای مختلف را در کنترل خود دارند، نشانگر این واقعیت سرسخت و دردناک است که بر رغم بوق و کرنای تبلیغاتی رسانه های گروهی، این دارایی عظیم در کنترل همین انحصارها است که، همچون اختاپوسی شریان اقتصادی جهان را در بازوهای گیرنده خود می فشارند. در چنین شرایطی پوچ بودن نظریه های «رقابت آزاد»، «کنترل نیروهای بازار بر تولید» و ... که از سوی بسیاری از نظریه پردازان سرمایه داری در سال های اخیر مطرح گردیده است، بیش از پیش روشن می شود. در شرایطی که این صد شرکت عظیم فراملی، بیش از سی و پنج هزار شرکت چند ملیتی دیگر را در سراسر جهان به طور مستقیم و یا غیر مستقیم کنترل می کنند و این سی و پنج هزار شرکت بنوبه خود بیش از صد و هفتاد هزار شرکت تابعه و وابسته را در نظارت خود دارند، و سالیانه نزدیک به ده هزار میلیارد دلار از تجارت جهان در اختیار این گروه کوچک قرار دارد، روشن نیست که «رقابت آزاد» که اصل مقدس جهان سرمایه داری است، چگونه عملکردی داشته و یا اصولاً می تواند داشته باشد؟

امروز کیست که نداند مراکز پر قدرت سرمایه مالی جهان در «وال استریت»، توکیو، فرانکفورت، پاریس، لندن و هنگ کنگ، که روزانه در آنها صدها میلیارد دلار سهام خرید و فروش می شود، چه نقش مخرب، انگلی و عمیقاً ضد مردمی بر حیات اقتصادی جامعه بشری دارند، و چگونه بر اثر کوچک ترین نوسان در این مراکز، ده ها هزار انسان از کار بیکار، و ده ها واحد تولید نابود می شوند، و سرنوشت میلیون ها انسان برای تأمین زندگی افسانه ای اقلیتی بسیار کوچک، به بازی مرگباری گرفته می شود. ...»

از برنامه حزب توده ایران مصوب چهارمین کنگره حزب

کرد. متأسفانه بسیاری از سرمایه های ملی شده در دوران بعدی انقلاب در دست این قشر انگلی و همین طور به دلیل عدم کاردانی، بی لیاقتی، فساد و سیاست ضد ملی ادامه جنگ، به صورت ورشکسته و حیف ومیل شده تحت کنترل انواع و اقسام بنیادها و نهادها قرار گرفتند.

■ ب- چرخش کامل سیاست اقتصادی رژیم به سمت حفاظت از سرمایه داری مخدوش و حمایت از مالکان بزرگ، سرمایه های کلان و «بازاریان محترم» (بنا به گفته خمینی) و تلاش در پس زدن و مسدود ساختن بسیاری از اقدامات اقتصادی دوران اولیه انقلاب، شاخص عمده دوره بعد یعنی دوران استقرار رژیم ولایت فقیه در کشور است. قابل توجه اس که مبلغین و مدافعین اقتصاد بازار و کوچک سازی دولت، با تحریف و توضیح از پیش گزیده شده حقایق و آمار ورشکستگی سیاست های اقتصادی (بی لیاقتی، فساد و سیاست ضد ملی ادامه جنگ و غیره) ده سال اول را به دلیل نبود بخش خصوصی! و در مقابل وجود دولت سالاری و یا محوری بودن نقش دولت، قلمداد می سازند.

این واقعیتی است که اقتصاد کشور ما در ده سال اول بعد از انقلاب دچار عقب گرد شدیدی شد. برای مثال، نرخ رشد واقعی تولید ناخالص داخلی (به قیمت سال ۶۱) دو دوره ۱۳۵۸-۶۸ به طور متوسط سه درصد بوده است (روزنامه ایران، یادداشت اقتصادی، ۲۸ دی ماه ۱۳۷۸). این نرخ رشد منفی اقتصادی عملاً به دلیل شکل و چارچوب دولت مدارانه جمهوری اسلامی و دقیقاً با فعال بودن سرمایه خصوصی کلان تجاری و ظهور و رشد سرطانی تکنوکرات ها و رشد سرمایه داری بوروکراتیک در حال ثروت اندوزی همراه بود.

یک شاخص بسیار مهم این دوره، نطفه گرفتن و رشد سرطانی عاملان ریز و درشت سرمایه داری بوروکراتیک در این دوره است، که در دوره بعدی اقتصادی و تا به امروز، در پیوند با دیگر فعالیت های خصوصی و دولتی، نه فقط یک بخش عمده اقتصادی رژیم ولایت فقیه را تشکیل می دهد بلکه در روبنای سیاسی، یکی از قدرتمند ترین و با نفوذ ترین نیروهای سیاسی است. قابل تامل است که آنچه در حال حاضر به عنوان فعالیت های اقتصادی وزارت اطلاعات و سپاه در سطح جامعه افشا شده است، مستقیماً زیر نظر و آگاهی کامل سران در جه اول رژیم در دوران سال های ۵۸-۶۸ و در چارچوب فعالیت بخش خصوصی پی ریزی شد که در دوره بعدی «سازندگی» و تا بحال به حیات خود ادامه می دهد.

■ پ- دوران سازندگی - تعدیل اقتصادی. در این دوره که در بین کارشناسان از سال ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۷ شناخته شده است، می توان اولین نشانه های وجود سیاست های اقتصادی نسبتاً برنامه ریزی شده (حداقل در مقایسه با دوره قبلی) را تشخیص داد، که شاخص اصلی آن پیاده کردن سیاست منفور و ضد ملی تعدیل اقتصادی است، که به موافقت و دستور سران

درجه اول رژیم یعنی خامنه ای - رفسنجانی (سردار سازندگی!) و شرکا به موقع اجرا در آمد . بررسی فنی - اقتصادی برنامه های اقتصادی این دوره خارج از حوصله این نوشتار است. ولی آن چه که قابل توجه است ویژگی و ماهیت این دوران است، یعنی ظهور و هماهنگی سیاست کلی و طرح های اقتصادی هم خط با دستور ها و نسخه های نهادهای سرمایه داری جهانی مانند صندوق بین المللی پول. به عبارت دیگر، پی ریزی و ارائه سیاست اقتصادی نولیبرالیسم اقتصادی و برپایی نظام بازار آزاد.

تعدیل اقتصادی، برخلاف ادعا و تبلیغات رژیم، نه تنها سازندگی را به همراه نداشت، بلکه صدمات عظیمی را به پیکر نیمه جان اقتصاد کشور وارد آورد، و باعث سقوط کامل ارز کشور، گسترش هر چه بیشتر بیکاری ساختاری، گرانی و کمبود مایحتاج عمومی مردم شد و بنا به گفته اکثر کارشناسان معتبر اقتصادی عواقب منفی آن هنوز ادامه دارد.

برای مثال: آزاد ساختن بازرگانی خارجی در شرایطی که تولیدات داخلی تاب رقابت با واردات را نداشتند و به هیچ وجه از نظر کیفی و قیمت (در رابطه با محصولات غیر نفتی) قابل صادر شدن نبودند، به همراه ایجاد مناطق آزاد، بدهی خارجی دراز مدت دولت را به حدود ۳۵ میلیارد دلار رساند. تبلیغ و اعمال سیاست هایی مانند «خود کفایی» و «پیمانکاری» در تمام سطوح در عمل باعث تنزل کارآوری و رشد فساد مالی و فشار به مردم شد. همینطور برداشتن سیستم هدایت قیمت ارز ملی بوسیله دولت، بلافاصله سقوط ارزش ریال را به همراه داشت (در پایان سال ۷۲ قیمت دلار نسبت به قیمت متوسط آن در دوران جنگ ده برابر بود). این عمل احمقانه در واقع شناور کردن ارز ملی به قیمت بازار سیاه آن بود که صدمات بسیاری را به اقتصاد وارد آورد.

شکست سیاست تعدیل اقتصادی به عنوان اولین آزمایش و الگو برداری از نولیبرالیسم اقتصادی همانند امثال آن در دیگر نقاط جهان (مخصوصاً کشورهای در حال رشد) به همراه رشد اقتصادی خفیف، ناموزون و بی ثبات در خاتمه با ثروتمند کردن قشر قلیل سقوط اقتصاد ملی، افت سطح زندگی عمومی رشد فقر را به همراه داشت و آمارو معیارهای اقتصادی در بحث های کارشناسان داخل کشور گویای این واقعیت است. برای مثال در یادداشت اقتصادی روزنامه ایران (۱۸ دی ماه ۱۳۷۸) در مورد سالهای ۱۳۶۹ - ۱۳۷۷ نوشته می شود که یکی از معیارهای نشان دهنده، رشد حجم سرمایه گذاری است که از ۱/۶ درصد در سال ۱۳۷۳ به ۴/۵ درصد در سال ۱۳۷۴ و ۵/۸ درصد در سال ۱۳۷۵ رسید ولی این رشد اقتصادی پایدار نبود و تنزل آن از سال ۱۳۷۶ تا بحال ادامه داشته است. این مقاله در ادامه توضیح می دهد که، به عنوان نمونه، نرخ رشد واقعی اقتصاد از ۵/۸ درصد سال ۱۳۷۵ به ۲/۹ درصد در سال ۱۳۷۶ و ۲ درصد در سال ۱۳۷۷ کاهش یافت. این در حالی است که نرخ متوسط تورم ۱۵/۳ درصد در سال های ۱۳۵۸ - ۱۳۶۷ در بین سالهای ۱۳۶۸ - ۱۳۷۷ به ۲۷/۴ درصد رسید به عبارت دیگر یعنی فشار تورمی بسیار سنگین بر دوش

است.

• ۸. برنامه های خاص و مشترک نیروهای کمونیستی و کارگری باید دائماً جنبه طبقاتی وایدئولوژیک مبارزه با «جهانی شدن» را در نظر داشته باشند. بنابراین، در سطح جهانی، ما باید یک خط مشی سیاسی واحد و عملی در مقابل الیگارشالی مالی جهانی داشته باشیم و در سطح ملی سیاست ها و برنامه های ما در مقابل «جهانی شدن»، به طور واضح باید موقعیت قشرهای زحمتکش شهروست و طبقات (مانند خرده بورژوازی و بورژوازی ملی) را بدقت مورد نظر قرار دهد.

در خاتمه، با واقع بینی و به جرأت می توان گفت که، با وجود عقب نشینی نسبی نیروهای کمونیستی و کارگری در دو دهه اخیر و پیشروی سرمایه داری جهانی، ما زهم اکنون فاش شدن ماهیت «جهانی شدن»، گسترش و تعمیق بحران اقتصادی سیاسی سرمایه داری جهانی را شاهدیم، و مهمتر آنکه جنبش ما به همراه دیگر نیروهای مترقی مردمی، برخلاف ادعاها و تبلیغات کرکننده، نه فقط نابود نشده است، بلکه هر روز که می گذرد با قدرت و تجربه بیشتر به عنوان تنها نیروی سیاسی مدافع منافع توده ها برضد سرمایه داری جهانی مبارزه می کند. مقابله با «جهانی شدن» سرمایه داری، به اعتقاد ما، مهمترین عرصه مبارزه بانظام سرمای داری در دوران کنونی است. پیوندی ارگانیک و دیالکتیکی سطوح ملی و جهانی این مبارزه را به یکدیگر متصل می کند. بنابراین، ما باید باتدقیق و تکمیل روابط انترناسیونالیستی گذشته، و درس گرفتن از تجربیات جنبش، به مبارزه انقلابی و بی امان خود برضد سرمایه داری ادامه دهیم.

تغییرات سریع و برق آسا در سه دهه اخیر، و بی ثباتی هرچه بیشتر «جهانی شدن»، پیش بینی صد و پنجاه سال پیش مانیفست حزب کمونیست، «... جامعه بی که گویی سحرآساین و وسایل نیرومند تولید و مبادله را به وجود آورده است، اکنون شبیه به جادوگری است که خود از عهده اداره و ران کردن آن قوای تحت الارضی که با فسون خود احضار کرده بر نمی آید...» را به اثبات می رساند. شکل نوین سرمایه داری جهانی - نظم نوین جهانی - و به عبارت دیگر، «جهانی شدن»، بشریت را هرچه بیشتر به سوی دوراهی تکامل و پیشرفت تمدن و یا عقب گرد و بربریت و شوربختی به پیش می راند. لزوم مبارزه برای نجات بشریت بار دیگر وظیفه خطیر و سنگینی را بر دوش همه مآقار داده است. حزب توده ایران، برپایه درک مارکسیستی و خوشبینی علمی و تاریخی خود، معتقد است که، نیروهای ترقی خواه می توانند با اتحاد عمل در این نبرد پیروز شوند.

۲. قدرت تحرک سرمایه در قالب «جهانی شدن» و تهدید به فرار سرمایه، در اغلب مواقع همچون بهانه بی از جانب دولت های مجری سیاست های سرمایه داری جهانی برای تأمین «امنیت سرمایه» مورد بهره برداری قرار می گیرد. ما باید این ترفند یعنی قربانی کردن منافع ملی و حقوق زحمتکشان در پای سرمایه جهانی را افشا کنیم و با همبستگی و سازماندهی در سطح بین المللی بتوانیم از حرکت سریع و بلا مانع سرمایه جلوگیری کنیم. تجهیز کارزارها و اعتصابات همزمان در چند کشور یکی از مهمترین عوامل مبارزه با تحرک سرمایه است. اعتصابات موثر و همزمان کارگران خودروسازی «رنو» در چند کشور اروپایی را می توان بعنه وان نمونه ای قابل توجه ذکر کرد.

۳. مخالفت شدید با سیاست ها و عملکرد نهادهای جهانی مجری سیاست نولیبرالیسم و اقتصاد بازار آزاد نظیر صندوق بین المللی پول و بانک جهانی که باعث تحدید و محو حیطة عمل دولت ها می شود. در سطح محلی، ما باید قاطعانه با سیاست های دولت ها در سلب مسئولیت از خود به بهانه ناگزیر بودن پذیرش اقتصاد بازار جهانی و قبول اعمال زورگویی سرمایه داری جهانی مبارزه کنیم.

۴. در مبارزه با عهدنامه های تجاری مانند (نشت) و مشابه آن جنبش ما باید بتواند عهدنامه های مترقی را به صورت جایگزین برای مشارکت اقتصادی بین کشورها در راه توسعه (ونه فقط رشد اقتصادی) ارائه دهد.

۵. مبارزه قاطعانه با سوء استفاده سرمایه داری از فن آوری پیشرفته، با هدف گسترش بیکاری، تغییر ماهیت پروسه تولید برای پنهان کردن عنصر اجتماعی آن، و تبلیغ تضاد و تقابل منافع طبقه کارگر کشورهای مختلف. جنبش ما باید با شناخت مسائل پایه ای و اصلی فن آوری پیشرفته، دائماً در افشای سوء استفاده از آن در سطح جهانی، و همچنین تهدید محیط زیست بطور متحد با نیروهای مترقی دیگر مستقیماً مشارکت کند. ما باید به توده ها نشان دهیم که فقط استفاده معقول و برنامه ریزی شده (اقتصادی - اجتماعی و محیط زیست) از فن آوری پیشرفته قابل قبول است.

۶. با توجه به نقش مرکزی و عمده سرمایه داری آمریکا در سرکردگی پدیده «جهانی شدن» و ژرفش اجباری هرچه بیشتر مرکزیت «جهانی شدن» در آینده، مبارزه سیاسی و تبلیغاتی مادر سطح جهانی و محلی باید سیاست خارجی هیئت حاکمه آمریکا و نفوذ اقتصادی و سیاسی آن را بر نهاد های بین المللی و دولت ها را دقیقاً مورد هدف قرار دهد. باید توجه داشت که «جهانی شدن» یک مقوله تجریدی نیست، بلکه دارای مرکز، و نیروی محرکه و عامله است. ما باید این عوامل را تشخیص دهیم و آنها را آماج مبارزه خود سازیم.

۷. تشدید هرچه بیشتر مبارزه همیشگی ما در دفاع از صلح جهانی، زیر سرمایه داری جهانی برای غلبه بر بحران «جهانی شدن»، تهدید و استفاده مستقیم از نیروی نظامی در سطح جهانی را به عنوان یک روش لازم برای تثبیت اوضاع سیاسی و اقتصادی مورد نظر قرار داده

قشرهای مختلف زحمتکشان.

همین روند بی ثباتی و شکست را می توان در زمینه کار آفرینی و بهره وری نیروی کار که یکی از محورهای تبلیغاتی سیاست تعدیل بشمار می رفت مشاهده کرد. اگر چه نرخ متوسط بیکاری از ۱۳ درصد در دوره ۱۳۵۸ - ۱۳۶۸ به حدود ۱۰/۳ در صد در دوره ۱۳۶۸ - ۱۳۷۷ کاهش یافت، اما نرخ رشد بهره وری نیروی کار روندی کاهشی را طی کرده است و مهمتر آنکه کاهش نرخ بیکاری پایدار نبوده است. شایان ذکر است که با وجود کاهش متوسط نرخ بیکاری در طی دوره ۱۳۶۸ - ۱۳۷۷، ولی در پایان این دوران روند افزایشی نرخ بیکاری بطور فزاینده پدیدار گشت به طوری که. این نرخ از ۱۰/۹ در سال ۷۶ به ۱۴/۲ درصد در سال ۷۷ افزایش یافت و این روند همچنان ادامه دارد (یاد داشت اقتصادی، روزنامه ایران، ۳۰ دی ماه ۱۳۷۸). البته تنها کسانی مانند رفسنجانی و شرکا هستند که هنوز از موفقیت این دوره دفاع می کنند و اجتناب ناپذیر بودن آن را عنوان می کنند (همشهری ۳۰ دی ماه ۷۸).

واقعیت این است که در طی این سال ها سیاست های اقتصادی رژیم وضعیت بسیار دشوار و کمر شکنی را به زحمتکشان تحمیل کرد. در مقابل آن جنبش اعتراضی مردم زحمتکش از حالت خود جوش به سمت شکل گیری در یک جنبش وسیع تحول یافت. در این دوره شاهد دهها اعتراض وسیع توده ای کارگری و دانشجویی بوده ایم، از قیام مردم قزوین و تصرف شهر توسط توده های جان به لب رسیده تا اعتراض دهها هزار نفری مردم زحمتکش و محروم اسلام شهر، اعتصاب های کارگری در بنز خاور، ماشین سازی اراک، تراکتور سازی تبریز، و... بودیم.

در روینای سیاسی باید از ائتلاف معروف خامنه ای - رفسنجانی، همچون یکی از تحولات کلیدی نام برد که با رشد جنبش اعتراضی توده ها در مقابل «تعدیل اقتصادی» به اعمال سیاست سرکوب و ارباب، به بهانه ها و در اشکال مختلف گوناگون «مبارزه با تهاجم فرهنگی»، اسلامی کردن دانشگاه ها، به خیابان آوردن گروه های مزدور و چماقدار حزب الله و انصار حزب الله و تشدید تجاوز به حقوق مردم عادی منجر شد. با در نظر داشتن رابطه حساس میان روینای سیاسی و زیر بنای اقتصادی می بینیم اجرای سیاست نولیبرالیسم اقتصادی در کشورهای عقب مانده مانند ایران بشکل قانونمند همان تاثیرات بسیار منفی و عقب گرد در روینای سیاسی و اجتماعی را به ارمغان می آورد.

توجه به این نکته ضروری است که همان رهبران و دست اندرکاران اصلی و مسئول در زیر بنای سیاسی دوره قبل (۱۳۵۸ - ۱۳۶۸) در دوره دوم (۱۳۶۹ - ۱۳۷۶) توانستند با در نظر گرفتن منافع حیاتی سیاسی - طبقاتی، از زیر بنای اقتصادی حفاظت کنند. بسیاری از این افراد در جناح بندی های بعدی دوران رژیم به خود لقب «کارگزاران سازندگی» دادند و در حال حاضر از مدافعین و عاملان اصلی سیاست های اقتصادی رژیم ولایت فقیه اند.

ایران بعد از سیاست تعدیل اقتصادی

آنچه که ما در حال حاضر در قالب طرح‌ها و سیاست «بازسازی اقتصادی» شاهد آنیم ادامه همان «تعدیل اقتصادی» است، با این تفاوت که این بار همان سیاست اقتصادی با حذف عبارت «تعدیل اقتصادی» به نام «بازسازی اقتصادی» به مردم عرضه شده است. مختصات اصلی سیاست اقتصادی، بنا به تبلیغات رسمی جمهوری اسلامی، گسترش بخش خصوصی به عنوان محور اقتصاد، بازار رقابتی (بخوان بی نظارت) به همراه امنیت و آزادی عمل سرمایه (بخوان دفاع از منافع سرمایه داران در مقابل زحمتکشان و غیره) و در مقابل کوچک سازی نقش تصمیم گیرنده دولت، خلاصه می شود.

با تجزیه و تحلیل تاریخی الگوی بازار آزاد، و لیبرالیسم اقتصادی و تجربه بسیاری از کشورهای جهان، قاعداً باید به این نتیجه گیری رسید که سیاست به اصطلاح دگرگونسازی اقتصادی کنونی نیز محکوم به شکست است و عواقب منفی بسیاری را بر این مردم کشور ما به همراه خواهد داشت. نکته دیگر اینکه اساس سیاست‌های پی ریزی شده این روش اقتصادی، در کشورهای در حال رشد، به وجود و تداوم نیروی کار ارزان بستگی دارد این امر طبیعتاً در تضاد آشکاری با منافع توده‌های عظیم زحمتکشان و همچنین توسعه ملی کشور ما قرار می گیرد. نیروهای انحصارگر در رقابت سیاسی خود بر ضد طیف‌های سیاسی حول خانتی و جنبش خرداد، حملات خود را عملاً به مسائل کارشناسانه بی مانند سرعت و نحوه اجرای برنامه سوم محدود می کنند. هدف اصلی اقتدارگرایان ایجاد سردرگمی در توده‌ها و مبارزین با عنوان کردن اولویت توسعه اقتصادی در مقابل توسعه سیاسی است. واقعیت این است که، این گروه به دلیل وابستگی تنگاتنگ منافع سیاسی و طبقاتی آن به زیر بنای اقتصادی کنونی نه تنها در اصول مخالف محوری شدن سرمایه و بخش خصوصی نیست بلکه موافق گسترش آن با حفظ رونمای سیاسی موجود است. باید توجه داشت که، بسیاری از عناصر سرشناس و کلیدی این گروه از همراهان و مجریان سیاست تعدیل اقتصادی بودند. برای مثال گذشته از نقش تأیید کننده خامنه‌ای به عنوان «رهبر»، در دوره اول و دوم رئیس جمهوری رفسنجانی، اشخاصی مانند عسگر اولادی و باهر، از گردانندگان اصلی مجلس، یعنی نهادی که وظیفه تصویب بودجه‌های دولت رفسنجانی را به عهده داشت، فعالانه از سیاست تعدیل اقتصادی رژیم حمایت می کردند. بنا براین روشن است که، برخلاف برخی تلاش‌های گروه انحصارگرا، به منظور عوام فریبی، این طیف در مجموع موافق تعدیل اقتصادی و ادامه آن است، و عکس‌العمل‌های آنان در مقابل دولت خاتمی در واقع مانورهای سیاسی و اشک تسامح ریختن برای زحمتکشان است.

گروه انحصارگرا به همراه دیگر شخصیت‌ها و نیروهای سیاسی به اصطلاح مصلحت‌گرای منطقی به توسعه طلبی (مانند رفسنجانی، کارگزاران سازندگی و غیره) با وجود

کمونیستی و سازمان‌های کارگری برنامه‌ها و سیاست‌های خود را در انطباق با شرایط کشورهایشان و در راستای آماج این سیاست مشترک برضد سرمایه داری جهانی تدوین می کنند. تأکید ما بر جنبه‌های مشترک و فراملی برنامه جهانی به این دلیل است که، سرمایه داری جهانی دارای یک برنامه مشترک دقیق و جهانی است که آن راقادری سازد اهداف خود را در سطح محلی برآورده سازد. بنابراین خط مشی سیاست مشترک ما در وهله اول باید بیان کننده درک تئوریک ما از پدیده «جهانی شدن» باشد و در وهله دوم بتواند دقیقاً یک برنامه جایگزین و کارا را در مقابل سرمایه داری ارائه دهد.

در بخش‌های قبل، ما نظر حزب خود را در مورد درک تئوریک حزب توده ایران از «جهانی شدن» بیان کردیم، و در زیر نظر خود رادراین باره، به صورت خلاصه ارائه می دهیم:

جهانی شدن استراتژی مشخص کشورهای سرمایه داری پیشرفته صنعتی و شرکت‌های فراملی است. محور این استراتژی تضمین دستیابی بلامانع، و فارغ از مقررات و قوانین مبتنی بر منافع و ارجحیت‌های ملی، به بازارهای جهانی بوده است، که به شرکت‌های فراملی اجازه می دهد تا رقبای کوچک تر محلی را بی هیچ ملاحظه‌یی در مورد عواقب اجتماعی و یا محیط زیستی کنار بزنند. بازار کشورهای در حال توسعه در بست در کنترل شرکت‌های فراملی قرار می گیرد. دولت‌های ملی در مسابقه برای جذب سرمایه خارجی مجبور به حذف قوانین و مقررات مدافع حقوق و شرایط کاری زحمتکشان می شوند. در چارچوب «جهانی شدن»، برخلاف تبلیغات و ادعاهای غیرعلمی، در واقع بهم پیوستگی اقتصادی جهانی وجود ندارد بلکه «جهانی شدن» امکان حرکت بلا مانع و آزاد سرمایه را فراهم می کند که در قالب شرکت‌های فراملی به صورت گسترده‌ای انجام می گیرد. به نظر ما، «جهانی شدن» تا بحال برخلاف منافع طبقه کارگر و زحمتکشان عمل کرده است و در آینده نیز به همین شکل عمل خواهد کرد، زیرا «جهانی شدن» در واقع انعکاس تغییر مناسبات تولیدی در سطح وسیع به نفع طبقه سرمایه دار است.

پاسخ ما به «جهانی شدن»

رئوس پیشنهادی برنامه حزب توده ایران برای اتخاذ یک سیاست و برنامه مشترک از سوی احزاب کمونیستی و کارگری، به قرار زیر است:

• ۱. مبارزه در مقابل سیاست‌های سرمایه داری مبنی بر لزوم «امنیت سرمایه خارجی» برای رشد اقتصاد، در عرصه ملی. این ترفند کهنه سرمایه داری در مورد رابطه کارآفرینی با «امنیت سرمایه» چیزی نیست جز تحمیل عدم امنیت اقتصادی و محقوق سیاسی طبقه کارگرو زحمتکشان. ما باید با حرکت آزاد سرمایه در سطح محلی مبارزه کنیم و خواهان تدوین قوانین دولتی لازم در این باره باشیم.

بعد از سقوط دهشتناک اقتصادبیرهای آسیا، روسیه و انتقال سریع بحران به کشورهای آمریکای لاتین، دیگر حتی صاحب نظران مدافع نظام سرمایه داری نیز «جهانی شدن» را آنارشستی خوانده اند و صحبت از عدم کنترل و بحران «جهانی شدن» می کنند. این بحران سرمایه داری جهانی است و بحرانی است عمیق و وسیع زیرا نه فقط حامل تضادهای ماهوی و آشتی ناپذیر میان سرمایه و کاراست، بلکه اینبار تضاد آشتی ناپذیر میان لزوم عدم کنترل سیاسی در اقتصاد بازار (نولیبرالیسم) در مقابل لزوم کنترل سیاسی دولت ها بر روند های اقتصادی نیز بدان افزوده شده است. در اینجا باید توجه داشت که اعتراض روبه رشد توده های میلیونی در سطح جهانی بحران را عمیق تر و وسیع تر می سازد.

البته برخی این نتیجه گیری ساده اندیشانه را پیش می کشند که نظام سرمایه داری نتوانسته است به وسیله «جهانی شدن» تضادهای درونی خود را حل کند و اینکه بعد از بحران دهه هفتاد در حال حاضر با بحرانی دیگر با ابعاد جهانی دست بگریبان است.

اما باید توجه داشت که، با وجود ابعاد وسیع و عمق بحران موجود در بعضی از مناطق جهان در دو سال گذشته، از نظر اقتصادی تمرکز بحران «جهانی شدن» در آسیای جنوب شرقی، روسیه، آمریکای لاتین و برخی دیگر از کشورهای جهان سوم بوده است و به غیر از ژاپن اکثر کشورهای پیشرفته صنعتی تا به حال توانسته اند اقتصاد خود را به قیمت بدیختی کشورهای دیگر نسبتاً از بحران «جهانی شدن» مصون نگه دارند. حتی بعضی از این کشور ها، مانند آمریکا، وجود بحران را فرصتی مناسب برای تحمیل رهبری و اعمال سیاست های نولیبرالیستی بیشتر و پیش دستی بر رقبای اقتصادی خود می دانند.

بنابراین در پدیده «جهانی شدن» و بحران موجود ما با فعل و انفعالات بغرنجی روبه رو هستیم و نباید به دلیل شکل نوین این بحران، یعنی جنبه «جهانی شدن» آن، دچار این تصور شویم که تخریب بخشهایی از سرمایه داری جهانی، سقوط این نظام و ظهور سوسیالیسم را همراه خواهد داشت. بر پایه تجربه سالیان اخیر، باید توجه داشت که، نظام سرمایه داری تا حد بالایی توان تطبیق با شرایط بحرانی و تضاد های درونی خود را داراست. اما این امر نافی این نیاز نیست که جنبش کارگری و کمونیستی با اتحاد عمل و مطالعه در مختصات بحران موجود و فرصت های ناشی از تشدید رقابت بین قطب های اقتصادی، به بهره جویی از آن به نفع طبقه کارگر و زحمتکشان سعی کند.

در پاسخ به پرسش سوم- مسلماً تعیین جزئیات کامل سیاست و برنامه مشترک احزاب کمونیستی و کارگری در مقابل با «جهانی شدن» مستلزم کار مشترک و با حوصله همه آنها از طریق برگزاری کنفرانس ها و تبادل نظر های وسیع است. مادر اینجا سعی خواهیم کرد که نکات پایه ای و مواضع اصولی حزب توده ایران را توضیح دهیم.

به اعتقاد ما، چنین سیاستی باید بر پایه یک خط مشی و درک مشترک نیرو های ترقی خواه و کارگری از ابعاد جهانی معضل «جهانی شدن» قرار داشته باشد. در سطح ملی، احزاب

اختلاف عقاید و سلیقه سیاسی، در مورد مسائل بنیادی زیر بنای اقتصادی و مخصوصاً از بیم تشدید مبارزه توده های زحمتکش حاضر به ائتلاف و اتحاد عمل با یکدیگر بوده و خواهند بود.

مشخصات عمده زیر بنایی و روبنایی کنونی

آنچه که در تجزیه و تحلیل تاریخی و منطقی تحولات اقتصادی- سیاسی بعد از انقلاب با شفافیت نمایان می شود، عدم وجود نقطه انفصال در رابطه میان روبنای سیاسی نوین بعد از انقلاب و همینطور زیر بنای سرمایه داری آن است. ساده تر بگوییم مشخصه عام روبنای سیاسی حاکم در دوران بعد از انقلاب تا بحال با وجود پدیده های مستقل روبنایی- اجتماعی مانند شکل مذهبی- سیاسی، کم و زیادی قوانین قرون وسطایی اجتماعی و غیره، در دو دهه گذشته بدون تردید با موفقیت وظیفه اساسی محافظت، تداوم و گسترش زیر بنای اقتصادی مبتنی بر تقسیم غیر عادلانه ثروت اجتماعی بر پایه طبقاتی را عهده دار بوده است. به این دلیل است که بدرستی می گوئیم که، انقلاب هیچ گاه به مرحله اقتصادی- اجتماعی خود نرسید، و مهمتر آنکه، در چار چوب روبنای سیاسی و زیر بنای اقتصادی کنونی و اجرای این نوع طرح های اقتصادی (نولیبرالیسم اقتصادی) دست یابی به تغییرات کیفی اساسی در زمینه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی ممکن نیست. در خاتمه ارزیابی تحولات و اوضاع کنونی کشور نکات اساسی زیرین را می توان استنتاج کرد:

■ الف- پتانسیل تحولات روبنایی در صورت باقی ماندن «ولایت فقیه» و نیروهای حامی آن در حاکمیت بسیار محدود بوده و نخواهد توانست به تغییرات کیفی و کمی اساسی (استحاله درونی) منتهی شود.

■ ب- تداوم زیر بنای اقتصادی کشور ما بر پایه سیاست های اقتصادی کنونی، نولیبرالیسم - بازار آزاد، به دلیل ماهیت و عملکرد قاتونمند آن، باعث تداوم و گسترش بی عدالتی اقتصادی و اجتماعی خواهد شد، و در عمل، روبنای سیاسی را هر چه بیشتر در مجرای قرار خواهد داد که حکومت در کل ضامن منافع سرمایه داران در تقابل با منافع مادی و حقوقی زحمتکشان باقی خواهد ماند. این فرایند نقشی قاطع در تحولات توسعه سیاسی و اجتماعی کشور ما ایفا خواهد کرد و مستقل از رنگ مذهبی داشتن و یا نداشتن روبنای سیاسی تعیین کننده ماهیت و ابعاد تغییرات حاکمیت سیاسی، خواهد بود.

■ پ- سرمایه داری تجاری (دلالی) و سرمایه داری بوروکراتیک (انگلی) عناصر عمده نیرو های مسلط تشکیل دهنده نظام اقتصادی کشور ما هستند و نمایندگان آنها در روبنای سیاسی بخش ها و گروه های وسیع هرم رژیم ولایت فقیه را در بر می گیرند. در تحولات سریع و بغرنج کنونی کشور ما شناسایی و افشاء وابستگی شخصیت ها و نیرو های سیاسی به بخش های سرمایه داری تجاری و بوروکراتیک بسیار مهم است. زیرا این، شاخص و معیار

دقیقی برای شناخت و اندازه گیری درجه تعهد و پی گیری این قبیل نیروها در مبارزه برای توسعه سیاسی و اقتصادی واقعی است.

دیدگاه ها، و برخی پیشنهادها برای دگرگون سازی اقتصاد کشور

در ابتدا شایان ذکر است که به اعتقاد ما، مردم در کل، و توانایی تولید و کارآوری توده زحمتکش (در قشرها و مشاغل مختلف) بطور ویژه ثروت واقعی و دائمی کشور ما را تشکیل می دهند. بادر نظر گرفتن این که ایران دارای جمعیتی بسیار جوان است (دو سوم زیر ۳۰ سال و بیش از نیمی از آن زیر ۲۰ سال) که در صورت بهره مندی از تعلیم و کارآموزی مناسب و توجه به ایجاد انگیزه و شرایط واقعی کار برای تحول شخصی و اجتماعی، کشور دارای نیروی بالقوه عظیم و بسیار گرانبهایی است که می تواند ابزار برون رفت از عقب ماندگی کنونی باشد. این حقیقتی است که در صورت وجود یک سیاست اقتصادی باسمت گیری مردمی و روبرنای سیاسی ضامن آن مبنی بر دموکراسی و آزادی ایران به سرعت می تواند از یک کشور عقب مانده (به لحاظ اقتصادی- سیاسی - اجتماعی) به یک جامعه پیشرفته تحول پیدا کند. در این جا ذخایر و منابع طبیعی امکاناتی هستند که می بایست مستقیماً در تحول تولیدکنندگان واقعی ثروت جامعه مورد استفاده قرار گیرند و نه وسیله بی باشند برای ثروت اندوزی بیشتر اقلیتی که در کنار آنها اکثر مردم برای امرار معاش خود در سطح پایین زندگی شان دچار مشکلات لاینحل اند. این دیدگاه نه فقط از نظر اخلاقی، انساندوستی و منطقی صحیح است، بلکه عمل زندگی گویای صحت آن است. از یک سو در عرصه جهانی و تاریخ هر آنگاه که قسمت بیشتری از ثروت تولیدی زحمتکشان در سطح جامعه بین آنها توزیع گشته است و به منظور تحول زحمتکشان سرمایه گذاری شده است، باز تولید این فرایند مستقیماً باعث بالا رفتن بهره وری کار و ثروت جامعه گشته است از سوی دیگر تراژدی اسفناک تاریخ قرن معاصر ایران (و بسیاری از کشورهای جهان سوم) نشان می دهد که با وجود ذخایر عظیم و بسیار پر ارزش طبیعی به علت عدم سرمایه گذاری آن در راستای تحول واقعی توده مردم زحمتکش، پیشرفت و تکامل کشور ما در مجموع کند، ناقص و در بسیاری عرصه های سیاسی- اقتصادی حتی ساکن بوده است.

بخش های قبلی این نوشتار بررسی تاریخی، منطقی و نظری جوانب مشخص مقولات و پدیده های حول بازار آزاد - نو لیبرالیسم اقتصادی- جهانی شدن بود که، مبین ماهیت، شالوده عملکرد و محور های اساسی آن (آزادی سرمایه، کوچک سازی دولت و غیره) بود و نشان داد که به شکل بارزی چار چوبی است به نفع قشر قلیل ثروتمند (عمدتاً سرمایه کلان محلی و فراملی). این همانا طرح و سیاست نوسازی کنونی جمهوری اسلامی است که مانند همتای قبلی خود یعنی «تعدیل اقتصادی» به هدف تحول اوضاع اقتصادی به نفع

کارل مارکس معتقد بود که، هرپدیده بی راباید در حرکت مورد مطالعه قرار داد. بنابراین ضروری است که نتایج «جهانی شدن» را در سال های اخیر مورد ملاحظه قرار دهیم. در اینجا کافی است که آمار از دو گزارش از سازمان کار جهانی (قمی) را در مورد رشد بیکاری با هم مقایسه کنیم. در سال ۱۹۹۴ سطح بیکاری در جهان ۸۰۰ میلیون بود که در سال ۱۹۹۸ به یک میلیارد نفر رسید. بر طبق گزارش سال یستمتم سازمان بین المللی کار (قمیم) بیکاری در سراسر جهان، در حال رشد است.

این گزارش همین طور یادآوری می کند که بسیاری از مشاغل موجود، میلیاردها انسان، به شکل نیمه شاغل (ماهظوظ طناًفیشظط) و به عبارت دیگر با درآمد بسیار پایین و در حال تنزل بوده است. آمار و اسناد بسیاری در سرتاسر جهان نشان دهنده نقش بسیار مخرب «جهانی شدن» است و مهمتر اینکه، این پدیده دقیقاً در راستای منافع طبقه سرمایه دار و برخلاف منافع طبقه کارگر و زحمتکشان عمل می کند و منطقاً در آینده نیز به همین شکل عمل خواهد کرد. تلاش برای تدوین قرارداد جدیدی در تسهیل عملکرد شرکت های فراملی، در قالب «قراردادهای چندجانبه سرمایه گذاری» (MAI)، نشان می دهد که، سرمایه داری جهانی حریص تر از گذشته و به قیمت بدبختی هر چه بیشتر توده عظیم انسانها، از منافع شرکتهای فراملی دفاع خواهد کرد. باید توجه داشت که کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (بیطظط) به رهبری آمریکا و زیر حمایت کشورهای عمده اتحادیه اروپا، مصمم است تا با تصویب (نشقه) ضمن سلب تصمیم گیری از دولتها قوانین تجاری بی را که کاملاً در جهت منافع سرمایه جهانی (بانکها) و شرکتهای فراملی عمل می کند به تمام جهان تحمیل کند. به این دلیل است که ما معتقدیم، آلهایی که آینده بشریت را در جهانی شدن تصور می کنند، در بهترین حالت به خود فریبی و در بدترین حالت به عوام فریبی دست می زنند.

در پاسخ به پرسش دوم- اعمال سیاست های نو لیبرالی در دو دهه اخیر گرچه به سرمایه داری جهانی امکان داده است که تاحدی در کوتاه و میان مدت بتواند بر برخی از جنبه های بحران عمیق دهه هفتاد خود فائق آید ولی پی آمد های مشخصی هم داشته است. محدود کردن حقوق زحمتکشان در سطح جهانی، و ظهور بازارهای نوین، طبق قانون عام سرمایه داری، ازدیاد گسترده اضافه ارزش و مصرف، و یا به عبارت دیگر مافوق سود، را به همراه داشته است. مادر اینجا باروند جدیدی روه رو نیستیم. ولی اعمال سیاست های نو لیبرالی و اقتصاد بازار آزاد در سطح گسترده بی ثباتی اقتصادی و سیاسی را به همراه داشته است. این شکل نوین سرمایه داری کاملاً متکی به دینامیسم بازار آزاد در سطح جهانی است که خود محو قوانین ملی و نقش دولت در اداره اقتصاد محلی را پیش می آورد. پدیده «جهانی شدن» در عمل، نظام بی ثباتی بی را به وجود آورده است که هر گونه تغییر و یا بحرانی در هر نقطه از آن سرعت و با شدت بیشتر به اطراف و نقاط دیگر جهان منتقل می شود.

اعمال سیاست نولیبیرالیسم اقتصادی به عنوان سیاست عام سرمایه داری جهانی و سپس در ادامه آن با اخذ ویژگی هایی که به «جهانی شدن» سرمایه داری مشهور شده اند، توانستند عقب نشینی هایی جدی به زحمتکشان و ترقی خواهان جهان تحمیل کنند و در جهت غلبه بر بحران ساختاری خود عمل کنند.

بنابراین، ما پدیده موسوم به «جهانی شدن» را، راه حل سرمایه داری جهانی برای غلبه بر بحران ساختاری خود که در دهه های ۸۰ و ۹۰ میلادی دامنه آن شدت یافته است تعریف می کنیم. نمی توان انکار کرد که در کوتاه مدت و حتی میان مدت، از نقطه نظر سرمایه داری جهانی، این راه حل موفقیت هایی داشته است. اینکه سرمایه داری جهانی در دو دهه اخیر توانسته است با استفاده از فن آوری پیشرفته در عرصه تولید وسیع، گسترش ارتباطات و انقلاب انفورماتیک، که انحصار آن را در اختیار دارد، و بهره گیری تبلیغاتی از بحران فروپاشی کشورهای سوسیالیستی سابق، با موفقیت نسبی، در عمل اثرات بحران خود را به زحمتکشان جهان منتقل سازد، یک واقعیت است.

عدم توانایی جنبش کمونیستی و کارگری، و مخصوصاً ضعف اقتصادی کشورهای سوسیالیستی سابق در مقابله با تهاجم همه جانبه سرمایه داری جهانی موقعیت لازم برای عملی کردن «جهانی شدن» و حمله همه جانبه به طبقه کارگر و زحمتکشان را فراهم ساخت.

بنابراین، به طور مختصر می توان نکات زیر را در مورد پیدایش و ماهیت این شکل نوین سرمایه داری یعنی «جهانی شدن» نتیجه گیری کرد:

۱. «جهانی شدن» به طور اتفاقی و یا تکامل طبیعی و جدا از شرایط اقتصادی-سیاسی جهان ظهور نکرده، بلکه کاملاً به صورت هدفمند و برنامه ریزی شده و برای برون رفت نظام سرمایه داری از بحران، تدوین شده است.

۲. اتخاذ سیاست های مبتنی بر «تحدید نقش دولت» به مفهوم تسلیم منافع ملی در مقابل ملاحظات و سرمایه «جهانی»، نه به دلیل یک روند طبیعی بلکه آگاهانه با انتقال قدرت به سرمایه داری جهانی و نهادهای آن، انجام شده و می شود.

۳. سرمایه داری جهانی از دستاوردهای رشد فن آوری پیشرفته به هدف تغییر ماهیت رابطه کار انسانی و ابزار تولید در روند تولید صنعتی، حرکت سریع و بلا مانع سرمایه به دور از کنترل دولت ها و در جهت به اجرا آوردن سیاست های نولیبیرالی در سطح جهانی به طور کاملاً آگاهانه استفاده می کند. برخلاف تبلیغات، ظهور «جهانی شدن» نه به دلیل رشد سریع و بدون کنترل فن آوری پیشرفته، بلکه دقیقاً برعکس، رشد و سوء استفاده از فن آوری پیشرفته به مثابه وسیله لازم این شکل نوین سرمایه داری جهانی است.

۴. در مجموع، پدیده «جهانی شدن» انعکاس تغییر توازن قدرت به نفع سرمایه داری در سطح جهانی است، نه یک ماهیت نوین اقتصادی-سیاسی فراطبقاتی. وظیفه ما تغییر این توازن نیرو به نفع توده های زحمتکش است.

منافع توده مردم ما عمل نخواهد کرد و در عوض به ثروت اندوزی سرمایه داران کلان داخلی- خارجی و تاراج دوباره کشور ما خواهد انجامید. این یعنی تجویز یک نسخه اقتصادی - سیاسی، که تکرار دوباره تراژدی و سرنوشت کنونی کشور ما را در آینده به همراه خواهد داشت. ارزیابی های حزب ما، در مورد تحولات سیاسی- اقتصادی- اجتماعی نشان می دهد که پیشرفت کشور ما در گرو مرحله دموکراتیک ملی است، و با توجه به رابطه حساسی میان تغییرات روبنای سیاسی و زیر بنای اقتصادی وجود دارد، و مخصوصاً با درک این واقعیت که جامعه کشور ما مرکب از طبقات، قشرها و نیروهای سیاسی گوناگون است. ما معتقدیم که سیاست دگرگون سازی اقتصاد مردمی باید با در نظر گرفتن منافع طبقاتی مختلف موجب آن چنان تغییرات زیر بنایی بشود که همگام با تحولات روبنای سیاسی رشد اقتصادی و ثروت جامعه را بشکل واقعی صرف توسعه عموم مردم بگرداند. و این باید فرایندی باشد تکرار شونده در باز تولید سرمایه جامعه و تقسیم و تخصیص آن در جهت توسعه نیروهای مولد و پیشرفت سطح زندگی مردم. به عقیده ما، سیاست اقتصادی نوسازی مردمی نباید نقش (بهرتر بگوییم انگیزه سوداگری) سرمایه داران کلان را محور و موتور رشد اقتصادی قرار دهد و در آن مکانیسم بازار نباید به عنوان وسیله تقسیم ثروت اجتماعی و تخصیص منابع، مورد استفاده قرار گیرد. بنابراین منطقاً جهت سیاسی طرح دگرگون سازی اقتصادی مردمی نه به هدف محو سرمایه داری بلکه به منظور تغییر نقش محوری آن و تحدید عملکرد آن همراه خواهد بود. در مقابل برخلاف تبلیغات و مدعیان نولیبیرالیسم اقتصادی بنظر ما عملکرد کارآمد و شفاف یک دولت دموکراتیک ملی با برنامه ریزی مرکزی در تخصیص منابع و هدایت رشد و توسعه بخش صنعتی، کشاورزی و خدماتی (پایه ای) با در نظر گرفتن مرحله کنونی ورشکستگی و عقب ماندگی اقتصادی کشور ما تنها راه برون رفت است. برای بیان کلی یک راه رشد اقتصادی مردمی ضروریست که مختصات عمده و مشخص شکل دهنده آن مانند وجود روابط سرمایه داری، مسأله جذب سرمایه، نقش دولت، تجارت بین المللی و راهبردهای ممکن در چارچوب اقدامات اساسی اقتصادی- سیاسی دگرگون سازی را بشناسیم.

موضع ما در مقابل سرمایه داری

برخورد خدشه ناپذیر حزب ما در مورد ماهیت بهره کشانه و طبقاتی نظام سرمایه داری برای دوست و دشمن روشن است. بدرستی می توان گفت که، بیش از ۵۰ سال مبارزه پیگیر و منطقی ما بر ضد نظام سرمایه داری و روبنا های سیاسی تضمین کننده آن دلیل اصلی اعمال و حشیانه ترین حملات رژیم های استبدادی شاهنشاهی و ولایت فقیه بر ضد حزب توده ایران بوده است. افزون بر این ما به این واقعیت عینی واقفیم که روابط سرمایه داری به شکل افقی و عمودی آن در کشور ما ریشه دار بوده است و در حال حاضر و آینده قابل پیش بینی این نظام حضور فعال را در حیات کشور ما خواهد داشت. همین طور در زمینه جهانی می دانیم

کشورهای در حال رشد با زیر بنای سرمایه داری عقب مانده (نظیر ایران) نخواهند توانست در قبال سیاست های اقتصادی پایه ای خود وجود قدرتمند سرمایه داری جهانی و سیاست زورگویانه امپریالیستی «جهانی شدن» را در نظر نگیرند. بنابراین این یک واقعیت عینی موجود است که تعویض و جایگزینی یکباره زیر بنای سرمایه داری و تمامی روبنای سیاسی آن در کشور ما ذهنی گرایانه و غیر عملی است. راهبرد دیگر آن این است که نقش و عملکرد نظام سرمایه داری و روابط آن با سرمایه داری جهانی را به عنوان محور و موتور رشد اقتصادی از میان برداشت. البته تحلیل و موضع سیاسی ما در قبال بخش های گوناگون سرمایه داری با در نظر گرفتن تضاد آنها با منافع مردمی، عملکرد و همین طور نیروی بالقوه هر بخش از سرمایه داری در پیشبرد و یا عقب راندن فرایند توسعه همه جانبه واقعی زحمتکشان همراه است. مامعتقدیم که سرمایه داری بوروکراتیک (یعنی بخش فوقانی کارمندان دولتی در خدمت رژیم ولایت فقیه) یکی از منفی ترین عناصر اقتصادی و سیاسی در کشور ما بوده است و منافع مردم کشور ما با آنها در تضاد آشتی ناپذیری قرار دارد، و همین طور هر نوع تحول دموکراتیکی را با دشواری روبه رو خواهد ساخت. بنابراین محو کامل آن در دستور کار تحولات دموکراتیک - ملی و سیاست توسعه و رشد اقتصادی است. سرمایه داری تجاری به عنوان عمده ترین بخش سرمایه داری ایران، در شکل کنونی، به برکت روابط نزدیک سیاسی با قشر فوقانی هرم ساختاری رژیم ولایت فقیه نه فقط از نظر اقتصادی بلکه از نظر سیاسی یکی از قدرتمند ترین نیروها به حساب می آید. محو کامل قدرت سیاسی غیر دموکراتیک سرمایه داری تجاری اولین قدم در راه تحدید فعالیت اقتصادی سرمایه داری در ایران است. باید توجه داشت که قسمت اعظم فعالیت های سرمایه داری تجاری در کشور ما مربوط می شود به واردات بی رویه انواع کالاها که موجب نابودی توان تولیدی سرمایه داری ملی کوچک و متوسط می گردد و همین طور نقش دلالی آن در اخلال توزیع، و احتکار مایحتاج عمومی، اجاره کشی و زمین خواری و غیره از زمره فعالیت های ضد ملی است و باید کاملاً متوقف بشوند. البته بخش تجاری خصوصی در کنار دیگر بخش های تولید صنعتی - کشاورزی - خدمات (دولتی و خصوصی) می تواند در زمینه هایی مانند توزیع، فروش و بازاریابی (مخصوصاً صادرات) به عنوان یکی از ارکان تکمیل کننده لازم در اقتصاد، تحت نظارت نهادهای مربوطه فعالیت داشته باشد. سرمایه داری ملی که شامل بسیاری از خرده سرمایه های کوچک و متوسط می شود به همراه بخش تعاونی به شکل شرکت های کوچک - متوسط با رعایت دقیق قوانین کار و اصول مالیاتی می توانند و باید نقش موثری در فعالیت اقتصادی مخصوصاً در زمینه تولید سبک و نیمه سبک و خدمات به عهده داشته باشند و باید از جانب دولت در زمینه های فن آوری، تعلیم و مالی یاری بشوند. وجود شرکت های تعاونی و خصوصی (کوچک و متوسط) در بسیاری از بخش های کشاورزی ضروریست.

جایگزینی برای حاکمیت بی ترحم محافظه کاران، در اکثر کشورهای پیشرفته سرمایه داری بسیار زایل گردید. از نظر زیربنایی مخصوصاً، دیگر مدل اقتصاد سرمایه داری کینز یعنی «مدیریت سطح تقاضا» (Demand Management) از طریق مکانیسم های دردسترس دولت (مالیات، نرخ بهره بانکی وغیره)، و بویژه استفاده از اهرم های موجود در سرمایه داری دولتی برای کنترل درصد تورم و سطح بیکاری کاملاً بی اثر شده بودند. در سالهای دهه هفتاد برای اولین بار بعد از جنگ دوم جهانی در بسیاری از کشورهای غربی درصد تورم و تعداد بیکاران هر دو همزمان بسرعت و بشدت رشد پیدا کردند. بر طبق آمار سازمان توسعه و همکاری اقتصادی (بیظسط) نرخ متوسط بیکاری در کشورهای عضو این سازمان در آخر دهه هفتاد نسبت به میانگین آن در دهه های پنجاه و شصت تقریباً ۴ برابر رشد کرد. در حالیکه اکثر کشورهای سرمایه داری پیشرفته در دو دهه ۵۰ و ۶۰ با اجرای سیاست های موسوم به مدل سرمایه داری «کینز» توانسته بودند به همراه کنترل نسبی سطح تورم برنامه ایجاد اشتغال پر حجمی را دنبال کنند. اضافه تولید دوره ای سرمایه داری، رشد تورم و بیکاری به همراه اعتصابات گسترده و بالا گرفتن اعتراض توده های زحمتکش، مشخصه خاص آن دوران در کشورهای سرمایه داری پیشرفته بود. سقوط پی در پی ارزش ملی بسیاری از این کشورها در دهه هفتاد، در عمل باعث از هم پاشیدگی عهدنامه «برتون وود» و تنزل چشمگیر در حجم تجارت بین المللی شد. تشکیل سازمان اوپک و بحران انرژی در سال ۱۹۷۳ منجر به تعمیق بحران اقتصادی کشورهای صنعتی غربی گردید. از جهت دیگر، در دهه هفتاد، در سطح جهانی، مبارزه بی درحال گسترش نیروهای مردمی در قالب جنبش های رهایی بخش ملی بر ضد نظام های دیکتاتوری سرمایه داری و در عمل با امپریالیسم ازبیک سو و رشد اعتبار جنبش کمونیستی و کارگری در جهان و تعمیق خواسته های اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر و زحمتکشان در بسیاری از کشورها از سوی دیگر، بحران سرمایه داری را ژرفتر و گسترده تر می کرد.

بنابراین، نظام سرمایه داری در سطح جهانی اجباراً می بایست در مواجهه با ورشکستگی تئوریک و سیاسی، و نیز برای جلوگیری از سقوط اقتصادی و به خطرات دادن منافع امپریالیستی خود، جایگزین و شکل دیگری از سرمایه داری را می یافت. عقب نشینی های استراتژیک نیروهای سوسیال دموکراسی و لیبرال در تعدادی از کشورهای پیشرفته سرمایه داری در دهه های ۷۰ و ۸۰ از مواضع اعلام شده در دفاع از سیستم تأمین اجتماعی فراگیر و فقر تئوریک و سیاسی آنان، در عمل منجر به تحلیل تدریجی آن ها در درون نیرو های راستگرا و قبول کارپایه اقتصادی نولیبرالیسم شد. نیروهای راست گرا، مخصوصاً در کشورهای غربی، با تجهیز کارزار وسیع سیاسی و تبلیغاتی ضد کارگری و ضد کمونیستی در سرتاسر جهان، و تلفیق آن با مبارزه ایدئولوژیکی جنگ سرد بر ضد اردوگاه سوسیالیسم در روندی که حدوداً دو دهه طول کشید توانستند از نظر تئوریک و سیاسی عنان قدرت را در چارچوب سرمایه داری جهانی به دست بگیرند. محافظه کار ترین محافظ سرمایه داری، که ابتدا در دهه ۸۰ با

جذب سرمایه های خصوصی

مسئله عدم وجود سرمایه ملی و لزوم جذب سرمایه های خصوصی خارجی و داخلی، یکی از محور های اصلی بحث های اقتصادی است که از جانب مقامات و رهبران جمهوری اسلامی و آن دسته از کارشناسان اقتصادی هوادار «بازار آزاد - نولیبرالیسم اقتصادی» به اشکال گوناگون مطرح می گردد. جهت اصلی این بحث ها، و استدلال سبک، آن است که، دولت دیگر سرمایه بی ندارد که آن را به تن اقتصاد سرازیر کند، و بنابراین تنها راه چاره دعوت و ارضا هر چه بیشتر سرمایه داری خصوصی است!! در این جا این سؤال بسیار ساده مطرح می شود که «چرا دولت رژیم ولایت فقیه سرمایه ای ندارد و این ثروت به کجا رفته است؟» مخصوصاً این که در تمام دوران بعد از انقلاب (اقتصاد راه سوم، اقتصاد اسلامی و دوران سازندگی و ...) نقدینگی بخش خصوصی از ۱۶۲۵ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۵، به ۳۸۸۶۶ میلیارد در سال ۱۳۷۰ و به بیش از ۴۵۰۰۰ میلیارد در سال های اخیر رسیده است (این ارقام رسمی است، مسلماً حساب های غیر رسمی و دلاری خارج از کشور را هم باید در نظر گرفت). گذشته از زمینه و مکانیسم این ثروت اندوزی، آنچه در حال حاضر مطرح است این است که با تضعیف هرچه بیشتر سرمایه تولیدی ملی مطمئناً قسمت اعظم این نقدینگی هنگامت به چنگ سرمایه داری تجاری کشور خواهد افتاد. بنظر ما جذب سرمایه مسئله اصلی در سیاست اقتصادی مردمی نیست بلکه قبل از این که با خوش باوری بی پایه، و بنا به اقتضای توسعه سرمایه های جهانی همه دروازه ها و میدان ها در مقابل جذب سرمایه خصوصی باز گذاشته شوند، می بایست در درجه اول نقدینگی های عظیمی که در حال حاضر عموماً به صورت راکد «مبدل به طلا» و از مجرای فعالیت های غیر تولیدی و نا بارور عمل می کنند، احیاء شوند و سپس تبدیل آنها به سرمایه مولد را در دستور کار دگرگون سازی اقتصادی قرارداد. در این راه رسیدگی به ثروت های باد آورده از جیب مردم و حیف و میل ثروت ملی، تکیه به توان دولتی در جلوگیری از فرار ثروتهای کلان به خارج از کشور و استفاده از اهرم مالیات در جلوگیری از انباشت نقدینگی راکد و تشویق و اجتناب ناپذیر ساختن همکاری و در آمیزی این سرمایه با بخش ملی و تعاونی از طرق موثر و لازم به شمار می آید. بنا بر برآوردهای دکتر عظیمی (کارشناس اقتصادی) از سال ۱۳۶۸ تا به حال سالانه حدود ۲ تا ۳ میلیارد دلار ارز از کشور خارج شده است. (روزنامه ایران - صفحه ۱۳، ۲۰ بهمن ۱۳۷۸) در حال حاضر محوری کردن جذب سرمایه (بخوان عملاً سرمایه فراملی) در ایران به مانند آب در آبکش ریختن است. بنابراین، به اعتقاد ما در ابتدا با قانونگذاری و به شکل جدی جلوگیری و ضایع شدن ثروت های با قابلیت تولید باید گرفته شود و بعد از آن، با برآورد دقیق مسئله جذب سرمایه فرا ملی به هدف جبران کمبود سرمایه مورد نظر قرار گیرد.

باید گفت که، ساده نگری ها، و برخی شکست ها و عقب گرد های مشخص تاریخی در دهه های اخیر، فرصت های مهمی را از جنبش کمونیستی و کارگری جهت بهره برداری لازم و ممکن از بحران عمومی سرمایه داری جهانی به نفع طبقه کارگر و گسترش مبارزه همه جانبه بر ضد اقتدارسیاسی - اقتصادی هر چه بیشتر این سیستم مبتنی بر استثمار از دست داد. در اینجا باید اذعان کرد که، عقب نشینی سیاسی وایدئولوژیک بخش قابل توجهی از نیروهای چپ، در سایه ضربات روحی ناشی از فروپاشی نظام سابق سوسیالیستی، نقش عمده ای در عدم توانائی آنها در تجزیه و تحلیل «جهانی شدن» و اتخاذ سیاست های کارا برای مبارزه با آن ایفا کرد. به نظر ما با در نظر گرفتن واقعیات موجود دوران ما، از جمله توازن کنونی نیروها در عرصه جهانی و مخصوصاً عوارض ناشی از ماجرا جویی های نظامی اخیرناتو و تبلیغات سرمایه داری جهانی حول «جهانی شدن»، جنبش جهانی کمونیستی و کارگری و همچنین بسیاری دیگر از نیروهای مترقی - مردمی قادرند با اشتراک مساعی به پاسخ های صریح و همه جانبه به سئوالات مطرح در باره «جهانی شدن» دست یابند و با تلفیق کارتنوریک و عملی برای ادامه هدفمند مبارزه با سرمایه داری جهانی، به یک سیاست مشترک برسند. این سئوالات مطرح به قرار زیرند:

۱. پدیده «جهانی شدن» در مجموع در راستای منافع کدام طبقات عمل کرده است و ادامه آن و برنامه آینده آن چه عواقبی برای طبقه کارگرو زحمتکشان به همراه دارد؟
 ۲. آیا «جهانی شدن» توانسته است یا می تواند راه حل بحران ها و تضادهای درونی نظام سرمایه داری را بدست دهد؟ و ارزیابی ما از بحران چیست؟
 ۳. آیا طبقه کارگرو نیروهای سیاسی آن می توانند با اتخاذ یک سیاست مشترک جهانی به موازات سیاست های خاص بومی خود، با این شکل نوین سرمایه داری جهانی مقابله کنند؟ محوراصلی و اصول عام این سیاست مشترک جهانی چیست؟
- مامعتقدیم که جنبش ما باید این سئوالات و مسائل رادقیقاً و بلافاصله موردتجزیه قراردهد و جنبش کارگری و کمونیستی در سرتاسر جهان باید با یک سیاست عملی در مقابل «جهانی شدن» نه تنها منافع طبقه کارگر، بلکه منافع عام بشری را در مقابل سیاستهای ضدبشری نظام سرمایه داری موردحفاظت قراردهد. مادراینجاسعی خواهیم کرد مواضع پایه ای حزب توده ایران را در پاسخ به این سئوالات تشریح کنیم و پیشنهادات خود را به عنوان کاریایه برنامه مشترک شرح دهیم.

در مورد سؤال اول - سرمایه داری جهانی در اوایل دهه هفتاد از نظر اقتصادی - سیاسی دچار بحران بود. تولید و رشد اقتصادی اکثر کشورهای عمده سرمایه داری شدیداً دچار رکود بود. در بین سال های ۷۳ تا ۷۵ اقتصاد کشورهای پیشرفته سرمایه داری از نظر تولید صنعتی ۱۰٪ و در تجارت بین المللی ۱۳٪ افت به همراه داشت. در سالهای دهه ۸۰ جذابیت کاذب سوسیال دموکراسی در ارائه یک نظام سرمایه داری «معتدل» و «مهربان»، به مثابه

نقش دولت

برخورد ما نسبت به نقش و حیطة عملکرد دولت در سیاست اقتصادی، یک برخورد ایدئولوژیک و مطلق نیست، بلکه تغییر نقش دولت در شیوه تولید موجود، مرحله تحولات اجتماعی، رشد نیروهای مولده و توازن نیروها و بافت طبقاتی جامعه را مورد نظر قرار می دهیم. ما بر خلاف ادعای هواداران اقتصاد «بازار آزاد» در مرحله کنونی اقتصادی و سیاسی ایران، مخصوصاً با در نظر گرفتن عقب ماندگی ساختاری نقش دولت در برنامه ریزی سرمایه گذاری در صنایع اصلی و ساختارهای اقتصادی-اجتماعی، تخصیص منابع پایه ای، کنترل حرکت و عملکرد سرمایه کلان را کلیدی می دانیم.

در کشور ما شعارهای رسمی مانند کوچک سازی «دولت»، سپردن کار مردم به مردم (بخوان سپردن به عده یی سرمایه دار کلان) با تکیه به عملکرد ناکارآمد، بوروکراتیک و فاسد دولت چنین القا می کند که نقش مرکزی برنامه ریزی و تصمیم گیری دولتی- ملی و سپردن محور اصلی شریان های اقتصادی به نیروهای بازار آزاد (بخوان انگیزه سوداگری سرمایه داران) خوب است. البته این امر مسلم است که دولت جمهوری اسلامی، در مجموع، بسیار غیر دموکراتیک، ناکارآمد، بوروکراتیک و دارای تمرکز بیش از اندازه است و همگام با اصلاح زیر بنای اقتصادی باید شکل و نقش و رابطه آن با مردم کاملاً تغییر یابد. ولی این به هیچ وجه به معنای تعویض نقش کلیدی دولت در رشد و توسعه با سپردن تمرکز قدرت سیاسی و اقتصادی به بخش خصوصی نمی تواند باشد. بدرستی و به جرئت می توان گفت که حتی یک نمونه مشخص از کشورهای جهان را نمی توان شناخت (حداقل قابل مقایسه با ایران) که بتواند نشان بدهد کوچک سازی دولت و سپردن امور پایه ای اقتصاد به بازار آزاد توانسته باشد توسعه واقعی و حتی رشد اقتصادی قابل ملاحظه و با ثباتی را به همراه داشته باشد، بلکه نمونه های برعکس آن را می توان نام برد. حتی رشد اقتصادی اولیه معدود کشورهای جنوب شرقی آسیا (برهای اقتصادی سابق) که تا چندی پیش به وسیله هواداران «بازار آزاد» در کشور ما به عنوان الگوی ایده آل کور کورانه عنوان می گردید، عمده‌تاً در ابتدا، با برنامه ریزی مرکزی و سرمایه گذاری عظیم دولتی امکان پذیر بود. البته فساد ساختاری در بین بخش خصوصی (مخصوصاً بانکی) رابطه نا سالم با دولت و اینکه جهت اصلی رشد اقتصادی در راستای تولید صادراتی و نه توسعه فراگیر بود. بحثی است جداگانه که در عمل در دراز مدت با پیوند هر چه بیشتر با سرمایه داری جهانی سقوط دهشتناک اقتصادی تمامی این کشورها را به همراه آورد. همین طور تاریخ معاصر اکثر کشور های سوسیالیستی سابق با وجود بسیاری از اشتباه ها نشان می دهد که، نقش مستقیم و مثبت تصمیم گیرنده و برنامه ریزی این کشورها در توسعه وسیع و دستاوردهای اقتصادی در مقیاس بزرگ، مانند شوروی و چین، و همین طور در مقیاس کوچک مانند کوبا غیر قابل انکار است. اتفاقاً بسیاری شواهد نشان می دهد که بحران اقتصادی و سقوط کشورهای سوسیالیستی

مالی- سیاسی- اجتماعی به همراه داشته است. به نظر ما، با وجود وسعت این تغییرات و تأثیرشان در شکل دادن به تحولات جهان، پدیده «جهانی شدن» در واقع شکل ویژه سرمایه داری جهانی در انتهای قرن بیستم است که به صورت برنامه ریزی شده و به منظور برون رفت از بحران اقتصادی و سیاسی یی که سرمایه داری جهانی گریبان گیر آن بوده است، ترویج داده شده است. ما بر این باوریم که از نظر مضمون تغییر عمده ای در سرشت نظام سرمایه داری به وجود نیامده است و نخواهد آمد و این به اصطلاح «جهانی شدن» نه تنها به هم پیوستگی سالم اقتصادی و پیوند سیاسی مابین خلقها را به همراه نداشته است، بلکه بر عکس سیر صعودی فقر و اوج گیری اختلافات ملی، مذهبی و تشدید تضادهای بین کشورهای امپریالیستی را به ارمغان آورده است. در واقع می توان گفت که، در آستانه هزاره سوم، گسترش حیطة عمل غیردموکراتیک سرمایه داری جهانی و عواقب عام منفی و گسترده این روند، جنبه «جهانی» پیدا کرده است. بر خلاف ادعاهای «جهانی شدن» ما به وضوح مرکزیت و تسلط سیاسی- اقتصادی و نظامی آمریکا را در این روند می توانیم ببینیم.

مسئلاً حزب ما، به همراه دیگر نیروهای سیاسی، با تکیه بر جهان بینی مارکسیستی نه تنها با روند واقعی پیوند هر چه بیشتر انسانها در جهان مخالف نیست بلکه آن را یک مرحله لازم در تکامل بشری داند. ولی منظور ما از «جهانی شدن» واقعی، نزدیکتر شدن طبیعی هر چه بیشتر فعل و انفعالات اقتصادی- سیاسی- اجتماعی توده ها، با بهره گیری هر چه بیشتر از فن آوری پیشرفته، در چارچوب قوانین بین المللی عادلانه و حفاظت محیط زیست در سطح جهانی است، یا به عبارت دیگر، انترناسیونالیسم و سوسیالیسم جهانی. اما آنچه که از عنوان «جهانی شدن» در حال حاضر تلقی می شود کاملاً در جهت مخالف بوده و «جهانی شدن» تنها شکل نوین سرمایه داری جهانی است که با سوءاستفاده ضد بشری از فن آوری پیشرفته و اعمال سیاست نولیبرالیسم اقتصادی در سطح جهانی، هدف آن کسب و تقسیم ثروت عظیم حاصله در سطح محلی به نفع منافع امپریالیسم است.

نتیجه تقریباً دهه «جهانی شدن» را می توان به وضوح در گزارش سالانه (۱۹۹۸) «توسعه بشری سازمان ملل» (UN Human Development Report) دید:

«مجموع ثروت ۲۲۵ تن از ثروتمندترین اشخاص، یعنی ۱ تریلیون دلار، معادل کل درآمد ۲/۵ میلیارد انسان، یعنی ۴۷ درصد فقیرترین مردم جهان است.» بر طبق محاسبات این گزارش، تنها ۴ درصد این ثروت می تواند جوایبگوی احتیاجات پایه ای آموزشی، بهداشتی، تغذیه و آب آشامیدنی تمام انسانها در سرتاسر جهان باشد. بنابراین، آنچه که در دوران ما جهانی است محرومیت توده عظیمی از انسانهاست از ابتدایی ترین حقوق بشری و هر نوع ادعا در مورد آفرینش «فرصت مساوی» و جهانی بهتر در چارچوب موجود «جهانی شدن»، در بهترین وجه آن، حماقت و در بدترین وجهش فریبکاری مضمّن کننده ای است در سطح جهانی.

ما و «جهانی شدن» سرمایه

به نظر ما، مطالعه مشخصات ویژه اقتصاد جهان و آمار موجود در مورد به اصطلاح «جهانی شدن» نشان می دهد که جهت، ماهیت و آماج این پدیده کاملاً با منافع طبقه کارگر و زحمتکشان در سرتاسر جهان در تضاد است. ما بر این باوریم که «جهانی شدن» در مجموع، شکل نوین سرمایه داری جهانی و ادامه مضمون امپریالیستی آن است. «جهانی شدن» بررغم ادعای مدافعان آن، به هم پیوستگی اقتصادی کشور های جهان را در بر نداشته است. شواهد عینی نشان می دهد که، مطابق با «تئوری امپریالیسم» لنین، جهان در دوران ما شاهد یک روند بارز گروه بندی بغرنج شرکت های فرا ملی و سرمایه مالی جهانی و تشدید رقابت سه قطب اقتصادی سرمایه داری جهانی، یعنی نفتا در آمریکای شمالی، اتحادیه اروپا و آپک در کرانه اقیانوس آرام و شرق آسیا که فاش کننده نوعی منطقه گرایی (فوزخضق فسخع مضمغ) است. تشدید رقابت در چارچوب منطقه گرایی و چند قطبی شدن اقتصاد جهان، در دوران بعد از فروپاشی نظام سوسیالیستی در اروپای شرقی، و نبود یک رقیب قوی در مقابل سرمایه داری جهانی در میان کشورها و قطب های اقتصادی سرمایه داری، حقیقتی است ملموس که ابعاد گسترده بی به خود گرفته است. در این میان، آمریکا خواهان تسلط کامل سیاسی و اقتصادی بر پایه سیاست نولیبرالیسم است، یعنی آن چیزی که به نام «هم رایی (مصالحه) واشنگتن» (لحمخن صضغ فسخع مضمغ) معروف شده است.

«جهانی شدن» سرمایه داری

«جهانی شدن» (غمیصشمقیاشقیه) جوانب مختلفی دارد و به همین دلیل تعاریف و ادعاهای متفاوتی در مورد آن ارائه شده است. تبلیغات کرکننده نظام سرمایه داری و وابستگان آن مدعی اند که «جهانی شدن» روندی طبیعی، تکاملی و منطقی است که پیشرفت فن آوری و تولید، آن را اجتناب ناپذیر کرده است، و هر نوع اعتراض و مقاومت در مقابل آن بیهوده، کهنه پرستی، انزواطلبی و خلاف روند پیشرفت جامعه بشری است. مدافعان «جهانی شدن» مدعی اند، این پدیده، یکپارچگی اقتصادی جهانی را به همراه داشته است و در نهایت، می تواند «فرصت برابر» برای انسان را در هر نقطه جهان به ارمغان داشته باشد، و این یعنی جهانی بهتر! ولی تجربه اکثریت عظیم توده ها و درک اکثر نیروهای مترقی در سرتاسر جهان کاملاً بر خلاف این ادعا و تبلیغات است. البته این تبلیغات و بسیاری ادعاهای بی پایه و تبلیغات گونه توانسته اند تاحدی سردرگمی و ذهنیت اشتباه رادرمیان بعضی از نیروهای سیاسی به وجود آورد. برای مثال، این تبلیغات، در دهه گذشته، به همراه مسحور کردن بسیاری از نیروهای چپ سابق در تالو خیره کننده ویتربنهای «اقتصاد جهانی»، نقش مهمی را در عقیم شدن ایدئولوژیکی و ناتوانی سیاسی بازمانده این نیروها ایفا کرده است. بی شک «جهانی شدن» سرمایه تغییرات عمده ای در عرصه های اقتصادی- تجاری و

سابق را می توان در تضعیف نقش موثر، نبود تحول و پویایی در برنامه ریزی های کلی و کلان و عدم نظارت فعال در جلوگیری از رکود اقتصادی، رشد نوعی اقتصاد سرمایه داری در بخش مصرف و انحراف از اصول اقتصادی بی که تضمین کننده توسعه و تحول نیروهای مولده است، جستجو کرد.

مسئله غرض در این جا موشکافی مسائل اقتصادی کشورهای جنوب شرقی آسیا و کشورهای سوسیالیستی سابق نیست بلکه مقصود نشان دادن نمونه هایی است از روش برنامه ریزی مرکزی، که با وجود نواقص موجود، در آنها، می تواند به عنوان منابع ارزشمند تجربی واقعی در تحول سیاست های اقتصادی مردمی کشورهای در حال رشد به جای الگوی اقتصادی سیاسی بازار آزاد - نولیبرالیسم اقتصادی مورد استفاده قرار گیرند. بنا بر این ما با تجزیه تحلیل تاریخی و منطقی تحولات اقتصادی و درس گیری از تجربیات و عملکرد انواع دولت ها به این نتیجه گیری می رسیم که به دلیل وجود شرایط عینی عقب ماندگی در کشور ما برای دستیابی به تحولات دموکراتیک ملی وجود یک دولت قوی دموکراتیک، پاسخگو و شفاف که بتواند به عنوان محور برنامه ریزی سیاست اقتصادی مردمی عمل کند اجتناب ناپذیر است و سپردن امور حیاتی و سرنوشت ساز قشرهای مختلف زحمتکشان به سرمایه های خصوصی و سرمایه داری جهانی، در بهترین وجه شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت و در بدترین وجه آن پشت کردن به منافع مردمی و ملی کشور است. مسلماً وجود جو آزادانتقاد از عملکرد دولت و آزادی عمل نهادهای ناظر (مانند مطبوعات آزاد، کمیته های کارشناسی مجلس، اتحادیه های کارگری مستقل و غیره) پیش شرط جلوگیری از تمرکز قدرت گریانه نقش دولت در مرحله دموکراتیک ملی خواهند بود.

تجارت بین المللی

ما کاملاً به این واقعیت واقفیم که شکل اقتصاد بین المللی در دو دهه گذشته دستخوش تغییرات بسیاری گشته است که در بخش های پیش نکات مشخص و اساسی آن را، در چارچوب پدیده «جهانی شدن»، یعنی شکل نوین سرمایه داری جهانی مورد نظر قرار دادیم. مسلماً تعریف های مختلف «جهانی شدن» جنبه های معینی از آن مانند مسائل جامعه شناختی و یا مردم شناختی و نقش فن آوری در آن را بیان می کند. به نظر ما بسیاری از این نوع برخوردها توانایی رسیدن به ماهیت و عملکرد کلیدی این پدیده بغرنج و در حال حرکت را ندارند.

ما این شکل نوین سرمایه داری جهانی را عملکرد فراگیر و گسترده بازار آزاد- سیاست نولیبرالیسم می دانیم، که با حفظ کامل ماهیت امپریالیستی خود، با استفاده از نهادهای بین المللی، عهد نامه های کاملاً یک جانبه و تهدید و یا حتی استفاده مستقیم از نیروی نظام فعل و انفعالات اقتصادی - سیاسی بین المللی را به نفع شرکت های فراملی و بر ضد منافع توده

های زحمتکش کشورهای عمده سرمایه داری پیشرفته و نیز منافع توده های زحمتکش مخصوصاً در کشورهای در حال رشد تحت کنترل قرار می دهد. البته در این جا به دلیل ماهیت بی ثبات نظام بازار آزاد و برداشته شدن قوانین ملی در مجموع جهان با یک نظام بی ثبات روبرو گشته است. بحران در یک نقطه آن به سرعت و شدت به دیگر نقاط سرایت می کند. ولی به دلیل توانایی و قدرت عمل شرکت های فراملی عظیم و سیاست امپریالیستی کشورهای اصلی سرمایه داری بحران های چند سال اخیر مانند سقوط بهره های آسیا، ورشکستگی اقتصاد روسیه هیچ یک از شرکت ها و بانک های فراملی عظیم را با خطر جدی روبه رو نکرد و امواج آنها به شکل بسیار خفیف به کشورهای غربی رسید.

آنچه که واقعیت کنونی جهانی شدن را نشان می دهد این است که در سطح اقتصادی به دلیل زور گویی امپریالیستی باید هوشیاری و دقت و بدور از خوش باوری نسبت به نسخه های طرح های این نظم نوین «معجزه بازار آزاد» به مسأله تجارت خارجی برخورد کرد و نمی توان به دلیل پویایی و قدرت این پدیده یک طرح کاملاً خط کشی شده و نهایی در تمام عرصه های تجارت خارجی کشور ارائه داد. به عنوان نمونه مسأله اینکه آیا جمهوری اسلامی باید به سازمان تجارت جهانی بیوندد را تنها می توان با بررسی همه جانبه عواقب و پیامدهای آن پاسخ داد. مسلماً هدف از تجارت خارجی و تاثیر آن در کل سیاست اقتصادی، و یا اولویت دادن به واردات و یا صادرات در مراحل گوناگون بر نامه رشد و توسعه، در جواب این سوال تاثیر خواهند گذاشت. برای مثال طرح های سیاست دگرگون سازی جمهوری اسلامی به دلیل محور قرار دادن سرمایه خارجی (بخوان فراملی) در رشد اقتصاد، اجباراً به دلیل نیازهای چنین طرحی مجبور به درخواست عضویت در سازمان تجارت جهانی خواهد شد و دیگر عواملی که برخاسته از منافع عامه مردم ما و مخصوصاً زحمتکشان است تأثیری بر این تصمیم گیری نخواهد داشت. واردات کالاها بنا به ادعاها و تبلیغات «جهانی شدن»، سیاست جایگزینی واردات با تولید داخلی را مردود می سازد و بر پایه بازار آزاد، قوانین ناظر ملی بر ورود کالا باید هر چه بیشتر تقلیل یابد و مانعی در برابر ورود هر نوع کالا (به غیر ابزار نظامی) وجود نداشته باشد. باید گفت حتی اقتصاد نیرومند بسیاری از کشورهای پیشرفته صنعتی توانایی تحمل این قانون را ندارد و بسیاری از دولت ها با قبول خطر رویا روشن شدن با این نهادها و یا مقابله بین کشورهای پیشرفته سرمایه داری در امر واردات کالا، مستقیماً دخالت می کنند. بسیاری از این کشورها به اتکا به قدرت سیاسی و اقتصادی خود در بلوک های اقتصادی بی مانند اتحادیه بازار اروپا، نفتا توانایی مقابله با یکدیگر و حتی نقض عهد نامه های بین المللی به نفع مصالح ملی خود را دارند. در مورد کشورهای در حال رشد وضعیت کاملاً بر عکس است و حتی در دادرسی های بین المللی، این دسته کشورها عمدتاً مجبور به قبول بسیاری از تعهداتی می شوند که، کاملاً در تضاد با منافع ملی و مردمی آنها قرار دارد. واقعیت نشان می دهد که بر خلاف ادعاهای مرسوم سیاست «جایگزینی واردات»

دوران تسلط سرمایه داری) بیو تکنولوژی بر صنایع کشاورزی خواهد داشت. تولید گسترده و ارزان غلات و محصولات گیاهی با استفاده از دستاوردهای علمی - فن آورانه و تغییرات ژنتیکی در گیاهان، عملاً وضعیت نوینی را در بازار محصولات کشاورزی موجب شده است. ادامه این وضعیت، تولیدکنندگان در کشورهای جهان سوم را نابود خواهد کرد و این خود ساختار های اجتماعی را تحت تاثیر قرار می دهد. پاسخ سرمایه داری مونترالیستی به بحران کنونی عملاً، اصرار به ادامه همان سیاست های گذشته (که خود به وجود آورنده این بحران بوده اند) با شدت بیشتر است.

بحران جهانی و نهاد های امپریالیستی

یکی از ویژگی های بحران سالیان اخیر، افشای عملکرد نهاد های بین المللی بی نظیر صندوق بین المللی پول قنعه، بانک جهانی، و ناتو به مثابه ساختار های امپریالیستی، در جهت حفاظت از منافع سرمایه مالی است. قدرت نظامی، ارتش، تسلیحات و ظرفیت اقتصادی این نهادها منعکس کننده ماهیت سیستم حاکم بر جوامعی است که در تشکیل و شکل دادن به سیاست های محوری آنها نقش برجسته دارند. استفاده از قدرت نظامی برضد یوگسلاوی، توسط پیمان ناتو، انعکاس ایدئولوژی و نیازهای سیاسی دولت هایی است که چنین قدرتی را ایجاد کردند و از آن طرفداری می کنند.

جنگ در بالکان، و تاکتیک های ناتو، در عین اینکه سببیت و تجاوزگری ذاتی امپریالیسم را نشان می دهد همچنین نمایشگر یک رشته معیارهای سیاسی جدید است تا در شرایط کنونی به ملت های جهان بفهماند که هیچ مقاومتی در مقابل سرمایه داری ممکن نیست، که هر گونه مقاومتی از طرف هر ملتی خرد خواهد شد. مسأله اینست که ناتو عملاً گسترش پیدا کرده است و اکنون نقش نظامی فعال در تمامی جهان برای خود قائل است. به عبارت دیگر «نظم نوین جهانی» متضمن نقشی جهانی برای ناتو به مثابه پلیس خشن منافع امپریالیسم بوده است. در این زمینه سیاست عملی امپریالیسم جایگزین ساختن ناتو به جای سازمان ملل است چرا که این نهاد بین المللی، بررغم محدودیت های کنونی آن، منافع کشورهایی را نیز نمایندگی میکند که با ناتو همراهی ندارند.

سازمان ملل، در سالهای قبل از دهه ۱۹۹۰، توانسته بود به زیاده روی ها و افراط گری های کشورهای غربی و سرمایه مالی مهار بزند. صندوق بین المللی پول، در جریان بحران کشورهای آسیای جنوب شرقی - با تحمیل شرایطی از این قبیل که آنها برنامه ریزی را کنار بگذارند، که از حمایت تولیدکنندگان داخلی خودداری کنند، که ارزشهای خود را شناور کنند، عملاً اقتصاد های بهره های آسیایی را در وجه عمده ای تابع ارجحیت های اقتصاد های قدرتمندتر آمریکا و اروپا کرد.

شدند. البته، دیگر اقتصادهای سرمایه داری نیز، از اثرات بحران مضمون نبوده اند ولی باید اذعان داشت که ابعاد این تأثیرات بر کشورهای سرمایه داری مختلف، گوناگون بوده است. اضافه تولید در آسیای جنوب شرقی، به دلیل تسلط تولید کنندگان این منطقه بر بازارهای جهان و ارتباطات گسترده تجاری در جهان، به این معناست که، تولید کنندگان در برخی کشورهای اروپایی نظیر انگلستان و آلمان شدیداً زیر فشار قرار گرفته اند و مجبور به تعطیل مراکز تولیدی بومی شده اند (تعطیل کارخانه عظیم زیمنس در شمال انگلیس).

عامل اساسی در اضافه تولید در کشورهای آسیای جنوب شرقی، گسترش وسیع استفاده از اثرات انقلاب فن آوران و سرمایه گذاری وسیع در این کشورها بر ماشین آلات و فن آوری برتر است. این امر در مقایسه با اروپای غربی، که به دلیل تسلط سیاست های مونتاریستی از اوایل دهه ۸۰ از سرمایه گذاری بر صنایع تولیدی ابا داشته، کاملاً مشهود است. در برخی از کارخانجات کشتی سازی ژاپن ۸۵٪ قطع و برش فولاد و ۶۵٪ جوشکاری را توسط ماشین های هدایت شونده توسط کامپیوتر صورت می دهند.

در دوران جنگ سرد، اقتصادهای ایالات متحده و بریتانیا به میزان وسیعی بر صنایع تولید اسلحه تکیه داشتند. ریگان و تاجر، با تکیه بر «تهدید شوروی» منابع عظیمی را در این صنایع مصرف کردند. رشد بلاوقفه صنایع اسلحه سازی در این دوره، اثرات ویژه بی بر اقتصاد سرمایه داری داشت. سیاست دولت ریگان در اعمال نرخ بهره بسیار بالا برای تأمین منابع مالی لازم برای هزینه های تسلیحاتی، بحران بدهی کشورهای جهان سوم را ایجاد کرد. ایالات متحده با دنبال کردن این سیاست، در عین نابود کردن اقتصاد برخی کشورهای جهان سوم - در ضمن برای خود بازار ایجاد کرد. برای سرمایه داری انحصاری، تولید تسلیحات به مفهوم تصاحب نرخ بالای اضافه ارزش بود. بهای این نرخ بالا را کشورهای جهان سوم دادند. تاجر و ریگان در قبال صنایع تسلیحاتی سیاست بغرنجی را اتخاذ کردند. آنها در حالی که با دخالت دولت در تولید صنعتی و حمایت از صنایع سرسختانه مخالفت می کردند، از اختصاص منابع مالی فراوان به یک بخش از اقتصاد، یعنی تولید تسلیحات مدرن و استراتژیک، حمایت می کردند که این خود باعث تقویت بخش های دیگر اقتصادی گردید. در دوران کنونی به دلیل پایان جنگ سرد، ادامه این سیاست به شکل قبل ممکن نیست. زیر فشار موسسات مالی - دولت های کشورهای سرمایه داری اصلی مجبور شده اند که در مقایسه با دوران جنگ سرد از مصارف تسلیحاتی بکاهند. این مسأله نیز در میان مدت مشکلات ویژه بی را برای اقتصادهای مونتاریستی به وجود آورده است که به دلیل ایدئولوژی حاکم بر این کشورها، آنها قادر به اتخاذ سیاست های متفاوتی نیستند تا بتوانند اقتصادشان را از وضعیت کنونی بیرون بیاورند.

یکی دیگر از مشخصه های بحران کنونی - که اضافه تولید و اثر رشد فن آوری و بهره گیری سرمایه داری از آن را نشان می دهد مسأله اثر عظیم و منهدم کننده ای ست که (در

با تولیدات داخلی، مخصوصاً در مورد مایحتاج عمومی و نیز بخش کشاورزی به دلیل حجم جمعیت روستا نشین و کشاورز کشور ما هنوز هم یکی از محورهای اصلی یک سیاست اقتصادی مردمی را تشکیل خواهد داد. مسلماً روش جایگزینی واردات باید با برنامه و دقت و سیاست در عدم ایجاد فشارهای تورمی بر عوامل تولید دنبال شود. همین طور تجربه نشان داده است که، روش «جایگزینی» واردات بدون رشد همگام توان علمی، فن آوری و مدیریت در سطح کشور، نمی تواند به ایجاد بخش های صنعتی و کشاورزی نا کار آمد و تولید محصولات با کیفیت پایین منجر نگردد. بنابراین اتخاذ تدابیر کارشناسانه در رشد سریع فن آوری و مدیریت، و همین طور وجود نهادها و مکانیسم هایی که کیفیت قابلیت مصرف و قیمت تولید کالاها را دائماً تحت نظارت بگیرد و با انواع مشابه خارجی آنها مقایسه کند و بسیاری عملکردهای خلاقانه دیگر می تواند با روش «جایگزینی» واردات با تولید داخلی را به یک محور موفق در اقتصاد کشور ما تبدیل نماید. البته وجود بازارهای داخلی و رقابت مابین تولید کنندگان داخلی تا حدی خواهد توانست به عنوان یک عامل تنظیم کننده قیمت و بهینه سازی تولید و کمیت عمل کند. مسلماً مقصود ما از اولویت دادن به روش جایگزینی واردات با تولیدات داخلی به هیچ وجه پایه ریزی اقتصاد کشور بر مبنای یک اقتصاد درون گرا نیست و واردات بسیاری از کالاها و خدمات، مطابق با تعرفه های معقول نیز جایگاه مهم خود را در اقتصاد خواهد داشت.

صادرات کالا

بخش صادراتی، مخصوصاً تولید صادرات، یکی از ارکان مهم اقتصاد در هر کشور در حال رشد بشمار می آید، و در خصوص کشور ما، رشد چشمگیر سهم کالاهای غیر نفتی مدتهاست که به دلیل سیاست های اشتباه، دست نیافتنی مانده است. باید توجه داشت که آنچه که در بسیاری از کشورهای در حال رشد به استراتژی اقتصادی توسعه صادرات وسیع مشهور شده است، محور مسلط اقتصادی را تشکیل می دهد، در چارچوب «جهانی شدن» مسائل و اشکالات فراوانی برای کشورهای با پایه اقتصادی عقب مانده به همراه می آورد. «جهانی شدن»، در عمل کشورهای در حال رشد را تبدیل به کارخانه و مزرعه بزرگی می کند که در آن توده های میلیونی زحمتکشان در شرایط زندگی روبه تنزل برای صدور کالا با قیمت ارزان به کشورهای پیشرفته تلاش می کنند. از نکات قابل توجه دیگر این مسأله آن است که، در چارچوب «جهانی شدن» و به دلیل رقابت در جذب سرمایه و همچنین پایین نگاهداشتن سطح درآمد زحمتکشان، در مجموع کیفیت زندگی زحمتکشان به سرعت روبه وخامت می گذارد و فقر و محرومیت گسترش می یابد. بنا براین رشد اقتصادی کشور بر اساس بسط و گسترش هر چه بیشتر صادرات بر اساس عرضه نیروی کار ارزان ضرورتاً پاسخگوی نیازهای مردم میهن ما نیست. یکی از راه های بررسی و یافتن راه حل برای

زمینه های بحران

در انتهای هزاره دوم، در عصری که انقلاب تکنولوژیک امکان بالقوه بهره برداری از تمامی منابع طبیعی جهان را به نفع انسان فراهم کرده است، به دلیل سلطه اقتصادی و سیاسی گرایشات نولیبرالی سرمایه داری، میلیون ها نفر از زحمتکشان جهان با فقر، بیکاری، عدم امنیت شغلی و اجتماعی، جنگ و تخریب محیط زیست مواجه اند.

بحرانی که در اواسط دهه ۹۰ میلادی، در شکل فروپاشی اقتصادهای جنوب شرق آسیا شروع شد و اثرات آن سریعاً به اروپا و آمریکای لاتین منتقل شد، یک بحران ساختاری سرمایه داری است. علت ریشه ای بحران کنونی اقتصاد جهان، همان مکانیزمی است که همیشه چرخه رونق و رکود سرمایه داری را باعث می شود. بر پایه ملاحظات آماری و مطالعه علمی وضعیت اقتصادی جهان، بحران اخیر سرمایه داری را باید بحران «اضافه تولید» در چرخه سامان دهی اقتصادی سرمایه داری دانست. روزنامه نیویورک تایمز در سال ۱۹۹۷ در مورد «مرحله ابتدایی یک بحران توسعه یابنده جهانی ... که عمدتاً محصول پدیده بی موسوم به اضافه ظرفیت است» اظهار نگرانی می کند. جک ولچ، مدیر کل شرکت جنرال الکتریک اقرار می کند: «در همه صنایع اضافه ظرفیت جهانی وجود دارد. شرق آسیا منبع اصلی اضافه ظرفیت در سالهای اخیر بوده است.»

اقتصاد ژاپن، دومین قدرت اقتصادی امپریالیستی جهان، که بسیاری معتقد بودند به سادگی اثرات بحران کنونی را از سر خواهد گذراند و خواهد توانست موتور رشدی در جهت احیاء اقتصاد جهانی باشد، مدت هاست که در لبه یک بحران عمیق دست و پا می زند. اقتصاد ژاپن در سال ۱۹۹۸ بین ۴ تا ۵ درصد انقباض داشته است.

«جهانی شدن» سرمایه در دهه اخیر را باید تلاشی همه جانبه در جهت غلبه بر بحران ذاتی سرمایه داری و تحکیم «نظم نوین» اقتصادی- سیاسی در جهان، با هدف جلوگیری از هرگونه تحول ترقی خواهانه به نفع زحمتکشان دانست. سرمایه داری جهانی در تداوم استراتژی سال های دهه ۸۰ میلادی، که سیاست مبارزه تسلیحاتی گسترده تحمیلی امپریالیسم و سلطه یافتن گرایش نولیبرالیستی در اقتصاد عملاً شرایط خلاصی آن را از بحران عمیق اواسط دهه ۷۰ فراهم کرده بود، در دهه ۹۰ استراتژی بی را در پیش گرفت که متضمن دستیابی آزاد و بدون محدودیت به بازارهای جهان است.

سقوط اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی در ابتدای دهه ۹۰ میلادی، به امپریالیسم این امکان را داد که بدون هیچ گونه واگهی بی از عکس العمل زحمتکشان، بار بحران ذاتی سرمایه داری را به دوش خود آنان بیندازد.

اثرات بحران کنونی سرمایه داری، ابتدا در اقتصاد کشورهای آسیای جنوب شرقی نمایان گشت. سقوط سیستم بانکی، بی ارزش شدن ارزهای ملی، بیکاری میلیون ها کارگر، واقعیت های انکار ناپذیر اقتصادهایی بود که تا اواسط دهه ۹۰ به نام «ببرهای آسیایی» شناخته می

معضلاتی از این دست تکیه کردن بر بسط فن آوری در جامعه به همراه تعلیم و کارآموزی در استفاده از فن آوری مدرن است. یک عامل مهم در تجارت بین المللی انتخاب طرف خارجی و همکاری دوستانه با آن است. که مسلماً به سیاست خارجی کشور مربوط می شود و باید بدون وابستگی، تشنج گرایی و رویارویی های بی مورد و موافق با منافع اقتصادی مردمی و ملی کشور اتخاذ گردد. در این جا دادن امتیازات بی جهت به سرمایه های کلان فراملی و جلب رضایت آنها نمی تواند حداقل کار پایه صحیح یک راه رشد اقتصادی مردمی را به همراه داشته باشد.

مختصات کلی سیاست اقتصادی مردمی

استخوان بندی و مختصات بنیادی یک راه رشد و توسعه اقتصادی مردمی لازم، در مرحله دموکراتیک - ملی کشور ما، که دگرگون سازی، متحول ساختن و شرکت دادن واقعی قشرهای مختلف زحمتکشان در آن و بهره وری مستقیم آنها را از ثروت حاصله هدف خود قرار دهد، می توان مختصراً به شرح زیر نشان داد:

۱. توزیع عادلانه ثروت جامعه با استفاده از اهرم های اقتصادی نظیر مالیات ها، تامین اجتماعی و ساختارهای بنیادی جامعه، مانند آموزش و پرورش، بهداشت و درمان، خانه سازی و حرکت به سوی غیر کالایی کردن بهداشت، آموزش و خانه سازی و توزیع سر تا سری آنها؛

۲. شروع همزمان برنامه های تامین کننده ساختار اقتصادی (ترابری)، بسط فن آوری های اطلاعاتی و مخابراتی؛

۳. برخورد فوری و خلاق به مسأله آموزش حرفه ای در سطحی فراگیر و بکارگیری تمام امکانات تعلیماتی و ترکیب آن با پروژه های صنعتی، کشاورزی به منظور خلق مشاغل واقعی و ایجاد انگیزه در جوانان و امید به آینده؛

۴. پیشنهاد و اجرای دقیق قانون کار مترقی و اجازه فعالیت صنفی مستقل زحمتکشان در تمام قشرها و تشویق آنها به مشارکت و تصمیم گیری از طریق حضور فعال نمایندگان شاغلین در موسسات (دولتی و خصوصی) در امور اداری و تصمیم گیری های شرکت ها و نهادها به عنوان یک عنصر فعال و مسئولیت پذیر؛

۵. استفاده معقول و برنامه ریزی شده از فن آوری پیشرفته به منظور بهینه سازی تولید و مشاغل، و نه با هدف نابودی مشاغل و کسب سود بیشتر؛

۶. نظارت مستقیم نهادهای دولتی بر واردات کالاها و خدمات به قصد محافظت از تولید داخلی؛

۷. افزایش صادرات غیر نفتی در سطح معقول، بدون ایجاد فشار تورمی بر عوامل تولید که باید به مصرف توسعه داخلی منظور گردند؛

۸. استفاده خلاقانه و موثر از معیارهای سیاست کلان (نه به عنوان هدف و وسیله بی در



**سند ارائه شده از سوی کمیته مرکزی
حزب توده ایران به کنفرانس جهانی
احزاب کارگری و کمونیستی در یونان،
که اخیراً در نخستین شماره «بولتن بین
المللی» احزاب کارگری و کمونیستی به
چاپ رسید.
ما در شماره های آینده،
سایر مقالات این بولتن را ترجمه و در
انتخاب خوانندگان مجله «دنیا» قرار
خواهیم داد.**

بحران سرمایه داری، «جهانی شدن» و

پاسخ طبقه کارگر

در سالیان اخیر، بحث در مورد ماهیت پدیده بی که تحت عنوان «جهانی شدن» معرف مختصات سرمایه داری در شرایط «نظم نوین جهانی» و تغییرات پر دامنه ناشی از سقوط سوسیالیسم در اروپای شرقی است، از سوی همه نیروهای سیاسی با دقت دنبال شده است. در حالی که مبلغان و مداحان سرمایه داری، «جهانی شدن» را نسخه شفا بخش و بی بدیل بحران عمیق دهه های پایانی قرن بیستم سرمایه داری می دانند، نیروهای مردمی بدرستی آن را شکل نوین استعمار در ابتدای هزاره سوم تحلیل می کنند. در سند حاضر سعی شده است که، پس از ترسیم ابعاد بحران سرمایه داری در سال های پایانی قرن بیستم، «جهانی شدن» را به مثابه راه حل سرمایه جهانی برای غلبه بر این بحران مورد مطالعه قرار دهد، و در پایان، جوانبی از سیاست پیشنهادی حزب توده ایران را، برای مبارزه جهانی زحمتکشان با این چالش تاریخی، بررسی کند.

جهت ارضای شاخص های بازار آزاد) در جهت اندازه گیری دائمی عوامل تولید و مدیریت اقتصاد، مخصوصاً هدایت و کنترل سیاست جایگزینی رشد تولید داخلی با واردات؛ ۹. ارزیابی دائمی موقعیت و توان اقتصادی در سطح جهانی به قصد پیوستن به نهاد ها بلوک ها و عهد نامه های بین المللی اقتصادی؛

۱۰. اصلاحات ارضی واقعی بر اساس «زمین از آن کسی است که روی آن کار می کند». تشویق و کمک واقعی به کشاورزان در احداث تعاونی ها و استفاده از فن آوری، وام های دراز مدت و غیره در راستای تحول زندگی روستایی و نزدیک شدن آنها به شهرها؛ ۱۱. استفاده از سرمایه های خصوصی، مخصوصاً در زمینه هایی که فعالیت مرکزی دولت بی مورد است و موجب رشد بوروکراسی و ائتلاف سرمایه ملی می شود، به عبارت دیگر پیروی از اصل «سرمایه خصوصی در خدمت سیاست اقتصادی» و نه برعکس؛ ۱۲. نظارت دقیق قانونی بر حفاظت از محیط زیست، در تمام فعالیت های اقتصادی و پیروی جدی از استانداردهای بین المللی فعالیت آزاد و مستقل نهادهای غیر دولتی که یکی از راه حل های عملی این مسأله مهم است؛

۱۳. ارضای احتیاجات مصرفی مردم به هدف توسعه سطح زندگی بدون اشاعه جامعه مصرفی، یا به عبارت دیگر تبعیت از اصل عدم استفاده «از شتاب دهی عامل مصرف به عنوان اهرم رشد اقتصادی»؛

۱۴. تاسیس فوری موسسات و نهادهای تخصصی و تحقیقاتی و متحول کردن هر چه سریع تر علم و فن آوری و مدیریت در سطح کشور، و نظارت و اشاعه استانداردهای بین المللی تولیدی.

نتیجه گیری

در کشور ما، به برکت جنبش مردمی خرداد ۷۶، تغییرات روبنایی در راه توسعه سیاسی هر چند به کندی و زیگزگی، ولی حداقل در مسیر مثبت، به حرکت افتاده است، و در مقابل مسایل بنیادی مرتبط با زیر بنای اقتصادی همچنان بر پایه همان سیاست های ورشکسته گذشته تنظیم و اجراء می شود. با وخیم تر شدن بحران اقتصادی و فشار مستقیم آن بر توده ها، مبارزه بر ضد سیاست های اقتصادی رژیم ولایت فقیه که نقش و خواسته های توده های زحمتکش در آن محور اساسی دارد ناگزیر به تحولات کشور ما افزوده می شود. بدین دلیل، ما می گوئیم که هر نیروی سیاسی جدی باید در مقابل مسأله راه رشد، توسعه کشور و مخصوصاً سیاست معروف به نوسازی اقتصاد جمهوری اسلامی، موضع مشخصی داشته و تا در حد امکان با شفافیت نقطه نظر و عمل راهبردهای خود را تبیین کند.

اسناد کنگره چهارم حزب توده ایران و سایر اظهار نظرهای حزب، موضع ما را در مقابل مقولات و پدیده ها و فرایندهای پایه بی اقتصادی-سیاسی جهان و ایران مشخص

می کند و مختصات اساسی راهبردی را که می تواند به عنوان چارچوب سیاست دگرگون سازی اقتصادی قرار گیرد را نشان می دهد. در پاسخ به بحث اولویت توسعه سیاسی یا توسعه اقتصادی باید گفت که منطق و شواهد عینی این دو فرایند اصلی در ارتباط و متاثر از یکدیگر همزمان کل فرایند توسعه جامعه را تشکیل می دهند و به میان کشیدن مسأله توسعه اقتصادی و در اولویت قرار دادن آن چیزی نیست جز مانور سیاسی و شعارهای مردم انگیزانه (پوپولیستی) از جانب جناح اقتدار گرایان و فرصت طلبانی مانند رفسنجانی، برای حفظ موقعیت سیاسی و منافع طبقاتی خود.

در این میان توجه به این موضع بسیار مهم است که در کشور ما به علت ضعف و بی برنامه‌گی دولت در این زمینه همان عملکردهای مخرب دوران ریاست جمهوری رفسنجانی خصوصاً در زمینه ادامه سیاست تعدیل اقتصادی برخلاف مصالح ملی و مخصوصاً زحمتکشان ادامه دارد. تاثیر و عواقب این استراتژی اقتصادی و سیاسی رژیم تنها بر پیکره اقتصادی و زندگی مردم محدود نمی شود بلکه تاثیر عمیق و منفی آن بر روند تحولات روبنایی سیاسی نیز اجتناب ناپذیر است.

نیروهای دموکراتیک - ملی کشور ما باید با درک رابطه حساس میان مقولات عدالت اجتماعی و جامعه مدنی به همراه مبارزه برای تحولات مرحله دموکراتیک-ملی، با اتحاد عمل بتواند چارچوب کلی یک راه رشد اقتصادی مردمی را تدوین کنند.



**درود آتشین به خاطرۀ جاودان
شهدای توده ای و همه شهدای راه
آزادی، استقلال و
عدالت اجتماعی!**

فارسی، علوم اجتماعی و سیاسی و فلسفی از ساخته‌ها و پرداخته‌های اوست. طبعی نازک و ظریف داشت. دانش و فرهنگ ایران و جهان را در هم می‌آمیخت و با آمیزه‌ای از برداشت‌های خویش، عرضه می‌کرد. دشمن نیز برپایه و مایه علمی او اقرار داشت. و حیف از این مرد که امروز در میان ما نیست. اما آثارش ما را به او دلالت می‌کند. و ننگ و نفرت بر آنان باد که چنین گوهر گرانبهائی را قدر ندانستند و خواستند او را تا حد طلبه‌ای بی دانش تنزل دهند و با او چنان کردند که ننگش بردامان خودشان نشست. آیا احسان طبری - این فرزانه یگانه دوران ما - در رودخانه بی بازگشت مرگ، رها شده است؟

نه. خود چنین می‌گوید:

«باز می‌گردم با پادشاهان نگرگ و ستارگان بانگ زن.

باز می‌گردم با عصاره فرازگیر سنبله‌ها.

باز می‌گردم تا در همه ریشه‌ها، هماهنگی گرم آسمان‌ها را بنوازم:

در روزی معصوم

در روزی خردمند».

و پایان را - با نویدی به آیندگان، به فرزندان و به فرزندان فرزندان - چنین سروده است:

«در آستان اطلسین سحرگاه، من مسافر شب پیما، چون تندبسی فسردم

ایستادم، خم شدم، نشستم، خفتم، جان دادم، خاک شدم، بادم افشانند

و به دست چرخش جاوید سپرد، تا به لبخند پیروزی تو بنگرم، ای نبیره من!

سرنوشت نیای تو و نیاکان تو آسان نبود.

دیری است می‌گفتم

دیری است می‌دانستم».



بوسه

گفتمش:

- «شیرین ترین آواز چیست؟»

چشم غمگینش به رویم خیره ماند،

قطره قطره اشکش از مزگان چکید،

لرزه افتادش به گیسوی بلند،

زیر لب، غمناک خواند:

- «ناله زنجیرها بر دست من!»

گفتمش:

- «آنکه که از هم بگسلند...»

خنده تلخی به لب آورد و گفت:

- «آرزویی دلکش است، اما دریغ!

بخت شورم ره برین امید بست.

و آن طلایی زورق خورشید را

صخره‌های ساحل مغرب شکست!...»

من به خود لرزیدم از دردی که تلخ

در دل من بادل او می‌گریست.

گفتمش:

- «بنگر، درین دریای کور

چشم هر اختر چراغ زورقی است،

لیکن این شب نیز دریایی است ژرف.

ای دریغا شبروان! کز نیمه راه

می کشد افسون شب در خوابشان ...»
گفتمش:

- «فانوس ماه

می دهد از چشم بیداری نشان ...»
گفت:

- «اما، در شبی این گونه گنگ
هیچ آوایی نمی آید به گوش ...»
گفتمش:

- «اما دل من می تپد.

گوش کن، اینک صدای پای دوست!»
گفت:

- «ای افسوس، در این دام مرگ
باز صید تازه ای را می برند،
این صدای پای اوست! ...»
گریه ای افتاد در من بی امان.
در میان اشکها، پرسیدمش:

- «خوشترین لبخند چیست؟»
شعله ای در چشم تاریکش شکفت،
جوش خون در گونه اش آتش فشاند،
گفت:

- «لبخندی که عشق سر بلند
وقت مردن بر لب مردان نشاند.»
من ز جا برخاستم،
بوسیدمش.

ها . الف . سایه

تهران، ۱۳۳۴

از کتاب چند برگ از یلدا

«برای آنکه در اعتراف به خطا تردید نکند، دستگاههای شکنجه را به او نشان دادند.
پاپ با برادر و برادرزاده خود در محاکمه حضور یافت. سرانجام گالیله پیر هفتاد ساله،
اعتراف نامه ای نوشت که آغاز آن چنین است: من گالیلیئو گالیله ئی، فرزند مرحوم
وینچزو گالیله ئی، اهل فلورانس، هفتادساله، که شخصا در این دادگاه حضور دارم، در برابر
شما کاردینال های محترم و معزز که مفتش عقاید علیه ضلال الحاد آمیز در سراسر
جمهوری مسیحی هستید، زانو می زنم و انجیل مقدس را که در برابر من است با دستان خود به
قصد قسم لمس می کنم و سوگند یاد می کنم که همیشه به عنایت ذات باری به همه و هر چیزی
که کلیسای مقدس کاتولیک و حواریون مقدس موعظه کرده و آموخته اند، مومن بوده و خواهم
بود... اعتراف نامه طولانی است و در متن آن به شکل مشروح نظر کپرنیک انکار و تقبیح و
نظر بطلمیوس تصدیق و تقدیس می شود...»

«سپس او را به حال خود گذاشتند تا در سال ۱۶۴۲ (پس از شش سال) در ۷۶
سالگی، هنگامی که نابینا بود، جهانی را که نتوانست در آن سخن علمی مورد اعتماد خود را
بگوید و با سینه گشاده در آن تنفس کند، برای همیشه ترک گفت، ولی تاریخ پیر در مسیر
خود عنود است.»

«حقیقت مانند پریروی شعر جامی تاب مستوری ندارد و اگر در را به رویش ببندی سر
از روزن برخواهد آورد.»

«جهان ما هنوز باید بندها و زنجیرهای فراوانی را بگسلد، دیوارها و باورهای بسیار را
درهم شکند تا به چمنزار فراخ اختیار برسد. ولی آنچه که امیدبخش است سیر ظفرنمون
عدالت اجتماعی و حقیقت علمی است که با چشم دیده می شود و جای هزاران و صدها هزاران
فرج و امید را باقی می گذارد... نور و هوای تازه به سراغ کسانی خواهد آمد که در تنگناها و
بن بست های تاریخ، رنج اختناق و درد حقارت را تحمل می کنند: دیر یا زود، به سراغ خود آن
ها یا به سراغ گورشان خواهد آمد. ولی به هر جهت خواهد آمد.»

و طبری نیز گالیله سان - شش سال پس از اعتراف به گناه (!) در برابر نابخردان حافظ
جهل و خرافات و انسان شکنان دیوسپرت، به آستانه مرگ رسید. «مرگ چنین خواجه نه
کاری است خرد». شوره زار سرزمین شوربخت و بی فرهنگ امروزمین ایران، درخت برومند
همایونی را از دست داد که هنوز سال ها جا داشت که در سایه اش رخت برد.

پاک و ساده و درویشانه می زیست. برای خویش کم و برای دیگران بسیار می خواست.
از هر مقوله ای توشه ای شایان داشت. هر کلامش باری بر معرفت آدمی می افزود. خوش
محضر و مهربان بود. بخیل و حسود نبود. اگر جوهری در سخنوری سراغ می کرد، میدانش می
داد. بسیاری از نام آوران شعر و نثر امروز را برکشیده بود. او نخستین بار از شعر نو به دفاع
برخاست و نیما - بزرگمرد شعر پارسی - را به گوهرشناسان شناساند. سخن تلخ و
زهرآگین معاندان را، با ادب و بزرگواری پاسخ می داد. بسیاری از معادل های رایج

را جاندار و مفهوم و دلپذیر سازد. با بهره‌وری از ترکیبات و تمهیدات کلامی پیشینیان و آئین پیوند کلمات، بر غنای زبان زنده امروزین بیفزاید و واژه‌های نوپدید در برابر کلمات بیگانه - تازی و فرنگی - بگذارد. و این مهم آن‌چنان از سر دانش و آگاهی باشد که به کوتاه‌زمان، کاربرد گسترده‌ای در میان اهل فن و دیگر و دیگران بیاید.

کاوش در گستره چند سویه این آثار، کار یک کس نیست، هر زمینه را کس یا کسانی به فراخور تخصص خود باید برسند. زیرا آن‌چنان سرشار و انباشته است که دو نسل را به تفکر و اندیشه‌کشانده و همچنان برای آیندگان، آموزنده و شایسته مرور است.

احسان طبری - گنجینه دار این انبوه تفکر و عاطفه - «کوچه زمان را به پایان رساند». کوتاه سخن آنکه این بخرد، در بهار سال ۱۳۶۸ مرد - یا راست‌تر گفته باشیم - میراندنش و به عبارت صاحب تاریخ بیهقی در بهار شش سال پیش از این «مرد خود مرده بود».

هنگامی که به توبه‌کشاندنش، خود را چنین شناساند: «این جانب احسان طبری، ۶۷ ساله، فرزند مرحوم حسین طبری، معروف به فخرالعارفین، نوه مرحوم آقا شیخ علی اکبر مجتهد طبری ساروی...».

در دیار رنگین کمانی فردا
دل مسافر در گردش است:
با ترانه سپیده دمان در گوش
خیره به شرابه سوزان
آسمان

وزش یک خاطره، مرا می‌سوزاند
هرکس کوچه زمان را به پایان می‌رساند
در دی ماه یا شهریور ماه
(چه سودی از خزیدن پیران؟)
ولی این پنجه‌های شوم
ارانی‌ها را خفه می‌کنند...
آیا در خاک خفتن، مردن است؟

۱. طبری

و او در این اعتراف به خطا (!) روشن است که به گالیله نظر داشته است. درست دو سال پیش از آن، در بهار سال ۱۳۶۰، طی مقاله‌ای با عنوان «از تنگنای جبر به فراخنای اختیار» نوشته بود:

در آستان

اطلسین

به یاد فرزانه و اندیشمند انقلابی

رفیق احسان طبری

به قلم زنده یاد استاد محمد زهری

نهم اردیبهشت ماه ۱۳۷۹ مصادف بود با یازدهمین سالگرد درگذشت فرزانه و اندیشمند انقلابی، رفیق احسان طبری. مقاله زیر متن یادواره بی است که زنده یاد استاد محمد زهری، پس از درگذشت رفیق احسان طبری، تهیه کرد و در اختیار حزب قرار داد. این متن به عنوان مقدمه کتاب «گزیده ای از آثار احسان طبری» به چاپ رسید. به مناسبت سالگرد درگذشت رفیق طبری مناسب دانستیم تا دیگر بار این نوشته زیبا و شاعرانه استاد زهری را برای خوانندگان «دنیا» به چاپ رسانیم.

«ماتم مرگ را به دور افکنیم و باورمند باشیم که اصالت با زندگی است و بشر پیش از پیش آن را خواهد آراست، و آوند آنرا از زلال بهروزی خواهد آمود.» این سخن فرزانه فرهیخته ایست که هفتاد و اندی در این سرای سپنجی زیست و فرزند زمانه خویشتن بود و گنجینه میراثش انبوهه ای از نوشتار و جستار فلسفی، اجتماعی، سیاسی، تاریخی و جامعه شناسی و انبانه ای از شعر و داستان و نقد ادبی است.

آنچه در این خزانه - پس از ژرفای اندیشه و رقت خیال - به چشم می آید، شفافیت و تراش کلامی است که با مدد از هزاران واژه باسلوب و گوشنواز و رسا - که در میان آثار منظوم و منشور کهن فارسی و فرهنگ ها به فراموشی سپرده شده بود - توانسته است محتوا

از «منشور آزادی»

«کشور ما، در تاریخ معاصر خود، به دلیل دخالت بیگانگان، استعمارگران، حاکمیت رژیم های استبدادی و ضد دموکراتیک، تنها دوره های کوتاهی را در صلح، آرامش و آزادی نسبی بسر برده است. در سده اخیر، چه خون ها که برای استمرار ظلم و استبداد و بی قانونی در میهن ما ریخته نشده است و مردم ما علی رغم قربانی های بی شماری که بخاطر آزادی و عدالت داده اند، هنوز در بند استبداد، بی قانونی و بی امنیتی اسیرند.

دهه هاست که آزادی اندیشه و بیان جرمی نابخشودنی است و انسان های میهن دوست، آزادی خواه و عدالت جو به خاطر تسلیم نشدن به استبداد و ظلم به زندان انداخته شده اند، شکنجه شده اند و چه بسیار به جوخه های اعدام سپرده شده اند.

جنبش عظیم توده ها بر ضد استبداد، ظلم و استعمار، در بهمن ۵۷ پیروزی بزرگی برای ملت ایران محسوب می شد. امید استقرار آزادی و حاکمیت مردم بر سرنوشت شان، امید دست یابی به استقلال سیاسی و اقتصادی و بازسازی ایرانی آباد، مستقل و شکوفا میلیون ها انسان را به حرکت درآورد و تغییرات شگرفی را در میهن ما ایجاد کرد. این پیروزی عظیم با پشت کردن بخش عمده نیروهای مذهبی، به رهبری خمینی به آرمان های آزادی خواهانه مردم به واقعیت دهشتناک و طاعون مرگباری بدل شد که چهارده سال است بر جان و سرنوشت مردم میهن ما حاکم است.

ملت ایران مانند هر ملت آزاد دیگری حق دارد در آزادی، تمنیت و عدالت اجتماعی زندگی کند. به گمان ما تنها راه تامین چنین خواست عاجلی مبارزه وسیع، فراگیر و متحد مردم و همه نیروهای سیاسی و آزادی خواه کشور در راه تحقق اصول بنیادین زیر است.

استقرار آزادی های فردی، سیاسی و اجتماعی

- تامین حق بلا منازع شهروندان در تعیین و انتخاب نوع و ترکیب حکومت مرکزی از طریق مراجعه مستقیم به آرای عمومی مردم میهن ما،

- تامین بدون قید و شرط آزادی اندیشه، مذهب و بیان؛

- تامین بدون قید و شرط آزادی مطبوعات با هر دیدگاه فکری، فلسفی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی؛

- تامین بدون قید و شرط آزادی احزاب، سازمان ها و گروه های سیاسی و صنفی با هر دیدگاه فکری، فلسفی، سیاسی و یا مذهبی؛

- تامین برابری حقوق فرهنگی، اجتماعی و سیاسی زنان و مردان و از بین بردن کلیه قوانین محدود کننده حقوق زنان؛

- تامین حقوق ملی خلق های ایران در چارچوب یک ایران آزاد، مستقل و دموکراتیک؛ ...»

مصوب سومین پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران،

پنجاه و نهمین زادروز حزب توده ایران، حزب توده های رنج و زحمت، حزب جوانان، دانشجویان و زنان مترقی، حزب پیکارگران راه آزادی، استقلال، عدالت اجتماعی، حزب مبارزان ضد استعمار و ضد استبداد، حزب مدافع اصلاحات بنیادین جامعه و پیشرفت اجتماعی، گرامی باد!

«... تاریخ پنجاه و نه ساله حزب توده ایران، بهترین گواه تأثیر عظیم معنوی و تغییرات بزرگی است که توده ای ها، بررغم همه فشارها، سرکوب ها، زندان ها، شکنجه ها و اعدام ها، توانسته اند در میهن ما ایجاد کنند. طرح ضرورت نخستین قانون کار، «تقلیل مدت کار روزانه در کشور به هشت ساعت، ایجاد بیمه های اجتماعی، به رسمیت شناختن اتحادیه ها و سندیکا های کارگری، منع کار اطفال، و تساوی دستمزد کارگران زن و مرد» از جمله خواست هایی بود که حزب ما در زمینه تغییر روابط ظالمانه کار و سرمایه در میهن ما مطرح کرد و توانست به دست آورد های مهمی در این زمینه نایل گردد. حزب توده ایران، در اوضاع آن روز ایران، و حاکمیت معنوی واپس گرایان و مرتجعان، موضوع برابری حقوق زن و مرد را مطرح کرد و خواهان «کوشش در توسعه اجتماعی و برقراری حقوق زنان، از جمله حق انتخاب شدن و انتخاب کردن در مجلس مقننه و انجمن های ایالتی» شد. حزب توده ایران باعث و بانی بسیاری حرکت های روشنگرانه اجتماعی، ایجاد انجمن های صنفی زنان و بطور خلاصه، تغییر فضای استبداد زده میهن ما در عرصه های گوناگون بود. حزب توده ایران در راه متشکل کردن جوانان و دانشجویان کشور گام برداشت و سازمان جوانان توده ایران بنیانگذار سنن خجسته بی از پیکار بر ضد استبداد و ارتجاع شد که تا به امروز این سنن در جنبش دانشجویی میهن ما پایدار مانده است. مقاومت و به خون کشیده شدن دو دانشجوی توده ای در کنار یار مصدقی شان، حماسه ۱۶ آذر ۱۳۳۲ را خلق کرد، که جنبش کنونی دانشجویان میهن ما خجسته روز سالگرد آن را گرامی می دارد. حزب توده ایران، در حالی که زمین داران بزرگ و فئودال ها میلیون ها دهقان ایرانی را به وحشیانه ترین شکلی استثمار می کردند، مسأله اصلاحات ارضی به نفع دهقانان بی زمین و کم زمین را مطرح کرد و در این راه مبارزات پرشوری را سازمان دهی کرد....»

اسنادی از جنایات امپریالیسم در آفریقا

به نقل از روزنامه گاردین x، ترجمه: بهرام جوان

اسناد دخالت غیر قانونی دولت بلژیک در قتل پاتریس لومومبا رهبر کنگو باید در اختیار عموم گذاشته شوند و کسانی که در این امر دخالت داشته اند باید مورد سؤال قرار گیرند.

لودویت کارشناس مسائل افریقا خواستار تشکیل یک کمیته تحقیق پارلمانی شد تا کار بازرجویی و شهادت از مقامات رسمی سابق که در قتل یکی



پاتریس لومومبا، لحظاتی پیش از اعدام به دست مزدوران امپریالیسم

از رهبران برجسته افریقا در دوران استعمار دخالت داشته اند را، پیگیری کند. کتاب ۴۰۰ صفحه ای لودویت که به زبان فرانسه منتشر گردیده است، یکی از سیاه ترین دوران روابط بلژیک با کنگو را روشن می سازد و بر مسئولیت این کشور در جنایات سیاسی صحنه می گذارد. لومومبا، قهرمان مبارزه ضد استعماری تنها ۳۶ سال داشت که اولین نخست وزیر کشور تازه استقلال یافته کنگو در ژوئن ۱۹۶۰ گردید. اما در عرض یک ماه، پس از این انتخاب، جنگ داخلی به رهبری موسی چومبه از منطقه گاتانگا که دارای معادن غنی مس است آغاز شد. موسی چومبه با استخدام مزدوران بلژیکی، فرانسوی و افریقایی جنوبی جنگ با دولت را شروع کرد. به دنبال آن، بزرگترین عملیات نیروهای حافظ صلح سازمان ملل متحد از بدو تاسیس تا آن زمان، انجام گرفت، اما این نیروها بی طرفی را رعایت نکردند. لومومبا سرنگون شد و به جای او یک کلنل ناشناس به نام موبوتو سه سکو کنترل کشور را در دست گرفت و نام آن را به ژبیر تغییر داد. او تا موقع سرنگونی، در ماه مه ۱۹۹۷، دوست نزدیک کشورهای غربی باقی ماند. اسناد غیر محرمانه و مذاکرات سنای امریکای کاملاً محرز می سازد که، سازمان «سیا» نقشه قتل لومومبا را به دلیل اینکه معتقد بود او دارای تمایلات کمونیستی است، کشید.

اما بررسی های لودویت نشان می دهد که، به دلیل دشواری های دولت آمریکا برای یک عملیات زمینی در کنگو، این نقش به دولت بروکسل واگذار شد. او تاکید می کند که مقامات رسمی بلژیک در کشتن پاتریس لومومبا دخالت مستقیم داشته اند. یک سند امضاء شده به وسیله هارالدو اسپریمونت، وزیر دولت بلژیک در امور افریقا، در تاریخ اکتبر ۱۹۶۰، به طور واضح نشان می دهد که مهم ترین مسأله برای بلژیک، کنگو و کاتانگا از بین بردن لومومبا بوده است.

در ۱۷ ژانویه ۱۹۶۱ لومومبا، تحت بازداشت نیروهای موبوتو، به دستور لیندن اسریمونت و وزیر خارجه وقت بلژیک پیر ویگنی، به منطقه کاتانگا منتقل گردید. پاتریس لومومبا در یک ویلا تحت حفاظت نیروهای بلژیکی به طور وحشیانه در مقابل افسران بلژیکی شکنجه شد و سپس به وسیله جوخه اعدام به فرماندهی یک افسر بلژیکی تیرباران گردید. جنازه او بعداً به وسیله جرال سوئت کمیسر پلیس از بلژیک در اسید از بین برده شد. سال گذشته جرال سوئت اعتراف کرد که او تا از دندان های پاتریس لومومبا را برای بازگرداندن به کنگو نگه داشته بود اما بعداً آنها را به دریا پرتاب کرده است.

با اینکه مطالب بسیار زیادی درباره این راز چهل ساله تاکنون نوشته شده است، اما اطلاعات بسیار مهم دولتی از جمله در باره کمیته سری مربوط به کنگو تحت ریاست گاستون ایسکنس، که بعدها به مقام نخست وزیری رسید، همچنان پنهان نگاه داشته شده است. ماه گذشته دولت تشکیل یک هیئت پارلمانی جهت پیگیری این قضیه راتصویب کرد اما تاریخ دقیق فعالیت آن هنوز مشخص نگردیده است.

لودویت، می گوید: «تحقیقات جدید بایستی اختیارات کامل برای بررسی را داشته باشد. این مسأله که گفته می شود اغلب مقامات رسمی دخیل در این امر مرده اند صحیح نیست. کسانی که در این جریان دخالت داشته اند باید مورد سؤال قرار گیرند تا موارد بیشتری از این قضیه افشا شود.»

لومومبا بعد از مرگ، به نماد نیرومند مبارزه با استعمار تبدیل شد. یک دانشگاه در مسکو به نام او تاسیس گردید که دانشجویان زیادی را از کشورهای جهان سوم به خود جذب کرد. لومومبا در وصیت نامه سیاسی خود که اندکی قبل از به قتل رسیدن در زندان نوشته است، آورده است: «یک روز تاریخ حرف خود را خواهد زد. اما این آن تاریخی نیست که در سازمان ملل، در واشنگتن، پاریس یا بروکسل به ما یاد دادند، بلکه تاریخی است که ما از کشورهای آزاد و رها یافته از بند استعمارگران و حامیانشان یاد گرفته ایم. افریقا تاریخ خود را خواهد نوشت و این افتخاری بزرگ خواهد بود.»

× به نقل از روزنامه گاردین ۱۵ ژانویه ۲۰۰۰